



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی



رسالت
علیهما الصلوات
والتسلیمات

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

مجموعه آثار حضرت امام خمینی (ره) در دسترس است

موسیقی

شماره ۷۷

ماهنامه



مجموعه آثار حضرت امام خمینی (ره) در دسترس است



مهر کرد و آواز امامت



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ماهنامه موعود ۷۷

نویسنده:

ماهنامه موعود

ناشر چاپی:

ماهنامه موعود

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۶	ماهنامه موعود ۷۷
۶	مشخصات کتاب
۶	شماره ۷۷
۶	از جنگ‌های صلیبی تا فرقه‌سازی معاصر
۸	دیدار با امام زمان(ع)؛ هست‌ها و باید‌ها
۱۶	میزان کمال صلوات
۱۸	امام مهدی(ع) در حدیث لوح
۲۳	جامعه مسلمانان آمریکا
۲۷	جوخه‌های مرگ آمریکا
۳۰	مسئله لبنان و فلسطین به ما چه دخلی دارد؟
۳۱	علل سقوط حکومت مسلمین در اسپانیا
۳۲	تبشیری‌ها در عصر قاجار - ۳
۳۷	شعر و ادب
۳۸	امام زمان(ع) تجلی شهود و غیب
۴۰	نور امامان در آسمان‌ها و زمین
۴۵	پرسش شما، پاسخ موعود (نمایندگان امام زمان ع)
۴۷	چگونگی شناخت خدا و رسولش
۵۰	زمینه‌ها و پیامدهای روان‌شناختی و تربیتی انتظار
۵۳	فضیلت صلوات بر حضرت فاطمه زهرا(س)
۵۳	درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

ماهنامه موعود ۷۷

مشخصات کتاب

سرشناسه: ماهنامه موعود، ۱۳۸۶ عنوان و نام پدیدآور: شماره ۷۷ ماهنامه موعود / ماهنامه موعود ناشر چاپی: ماهنامه موعود مشخصات نشر دیجیتال: اصفهان: مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان ۱۳۹۰. مشخصات ظاهری: نرم افزار تلفن همراه، رایانه و ماهنامه

شماره ۷۷

از جنگ‌های صلیبی تا فرقه‌سازی معاصر

اسماعیل شفیعی سروستانی آن زمان که مسلمین، بی‌خبر از همه توطئه‌ها به خود مشغول بودند، پیمانی پنهانی و شوم، سپاه بزرگ صلیبیون را از سوی (۴۸۹ - ۶۹۰ ق) و سپاه قوم بدوی و عاری از هرگونه فرهنگ و تمدن مغول را از دیگر سو راهی شرق اسلامی ساخت. این دو لشکر که چون فتری تند و تیز از جای جسته بودند، تمامیت سرزمین‌های اسلامی را از مرو و خراسان تا بیت‌المقدس میدان تاخت و تاز خود قرار دادند. جرم بزرگ مسلمانان اعلام نام خدا و رسول‌خدا، محمد مصطفی (ص)، از بلندای همه گلدسته‌های مرو، ری، عراق، شام، مصر و بیت‌المقدس بود. غرب مسیحی صدای اذان از مأذنه‌های سرزمین‌های اسلامی را چونان تیری بر سینه و قلب خود می‌شناخت. دویست سال جنگ و خون‌ریزی، دویست سال ویرانی، تشمت و از هم پاشیدگی بسیاری از حوزه‌های علمی و فرهنگی را در پی داشت، و با این همه، بنا بر مشیت آسمانی، صدای اذان بلندتر از هر زمان در اقصا نقاط عالم طنین‌انداز شد. شکل‌گیری امپراتوری عثمانی و سقوط قسطنطنیه (به عنوان یکی از کانون‌های بزرگ کلیسای مسیحی) و تأسیس خلافت اسلامی، علی‌رغم همه کاستی، دیگر بار خشم و کین مانده در سینه غرب مسیحی و یهودیت را که همواره خود را پشت غرب مخفی می‌ساخت برانگیخت. دسیسه‌های اولاد یهود، مکر جریان‌های ماسونی، و تفرقه‌افکنی‌ها، چون بلا و بیماری به جان این امپراتوری افتاد تا آن‌جا که به تدریج چنان کارگر افتاد که از هم پاشیدگی، تفرق و اضمحلال روزی آن شد و آنچه بر جای ماند خاکستر دولتی بیمار و مفلوک بود که امروزه روز در هیأت جریان‌های لائیک و بی‌دین برای دستیابی به اعتبار کاسه‌گدایی به در خانه اتحادیه اروپا - اتحادیه غرب مسیحی - دراز می‌کند و کاسه تهی را با حسرت بر می‌گرداند. وقتی چتر استعمار - طی دویست سال اخیر - برگستره کشورهای اسلامی گشوده می‌شد، غرب مسیحی نیک واقف بود که انگیزه و آرمان نهفته در جان ساکنین این کشورها دیر یا زود نیروهای استعماری را از این سرزمین بیرون خواهد ریخت، چنان‌که، چیزی نگذشت که همین انگیزه به نام خدا و به نام محمد مصطفی (ص)، استعمارگران پرتغالی، اسپانیایی، انگلیسی، فرانسوی و آمریکایی را از الجزایر، مراکش، صحرا، پاکستان و عراق بیرون افکند. این آگاهی موجب بود تا آنان با تشکیل مثلثی پلید در میان سرزمین‌های اسلامی، جاپایی برای خود بسازند و با پاشیدن تخم نفاق و تفرقه، امکان بازگشت دیگر بار و دیگر بار را بیابند و مجال تجدید قوای مسلمانان را از بین ببرند. این مثلث پلید چیزی جز تأسیس مذاهب جعلی و استعماری بایت در ایران، وهابیت در عربستان و مذهب قادیانی در پاکستان نبود. از آن‌جا که این فرقه‌ها ساخته و پرداخته استعمار بودند، در: ۱. فقدان روحیه جهادی، ۲. رویکرد دنیامدارانه به دین (سکولاریزم)، ۳. فقدان طرحی برای برکشیدن سازمان اجتماعی و مدیریت جوامع مسلمین بر اساس دین در عصر غیبت، ۴. ذلت‌پذیری و انفعال در برابر فرهنگ و تمدن ملحدانه و مشرکانه، ۵. مقاومت در برابر احیاء‌گری مبتنی بر حقیقت دینی، کلام وحی و کلام ائمه معصومین (ع)، ۶. ستیز با رویکرد فعال فرهنگی و تفکر شیعی به عالم و آدم و اجتهاد فقهای نامدار شیعه؛ مشترک و متفق القول بودند، و زمینه‌های پذیرش فرهنگ غربی و عوامل سیاسی غرب را در خود داشتند. در واقع، پیش از بیداری و ظهور دور جدید

اصلاح‌گری و احیاء‌گری مبتنی بر دین و بروز موج اعتراض در برابر غرب، این مثلث پلید شکل گرفت تا در موقع مناسب کارایی خود را بروز دهد. فرا رسیدن فصل انحطاط تاّم و فروپاشی تمام فرهنگ و تمدن غربی - در آخرین دهه‌های قرن بیستم - و تجربه پایان تاریخ خودکامگی، هم‌زمان با آغاز تاریخ جدید بشر به نام دین و خدا بروز موج فراگیر اصلاح‌گری و احیاء‌گری مبتنی بر دین را سبب شد، همان که در خود و با خود ظهور قدرت اسلام و زایش مستضعفان را داشت، این همه موجب شد تا غرب، برای مقابله و به امید متوقف کردن این جریان پر قدرت از تمامی پتانسیل و توانایی‌های خود استفاده نماید. مبارزه مسلحانه، اشغالگری نظامی، بحران‌سازی در مناسبات اقتصادی، بالاخره فرقه‌سازی برای ایجاد تفرقه و جدال‌های داخلی تنها جوهی از ترفندهای غرب علیه اسلام و مسلمانان بودند. سلفی‌گری وهابی که امروزه در لبنان، عراق و پاکستان بیداد می‌کند، و از کشته‌ها پشته می‌سازد تنها بخشی از استراتژی «فرقه‌سازی و احیای فرقه‌ها» را نمایان ساخته است و بی‌گمان می‌تواند انتظار بروز امواج این سلفی‌گری متحجرانه وهابی را که اهرم و بازوی غرب صهیونی است در سایر نقاط کشورهای اسلامی و شیعه‌نشین داشت. ظهور سایر فرقه‌ها و از جمله گونه‌های مختلف «صوفی‌گری و بابی‌گری» که در جای‌جای ایران اسلامی نمود پیدا کرده است در ادامه همان جریانی وارد میدان شده‌اند که امروزه لبنان و عراق را مبدل به قتلگاه مسلمانان مستضعف ساخته‌اند. برخی اطلاعات حاکی از آن است که طی ربع قرن اخیر ۵/۲ برابر چهارده قرن گذشته، کتاب علیه مکتب امامت تألیف و منتشر شده است. موارد زیر تنها دربرگیرنده بخش‌هایی از مأموریت‌های این فرقه‌ها و گروه‌ها در کشورهای اسلامی است: ۱. سلب حیثیت معنوی از آموزه‌های دینی، ۲. ایجاد رخته و شکاف در صفوف مسلمانان، ۳. شبهه‌افکنی در مبانی اعتقادی مردم و اغفال جوانان، ۴. آلوده ساختن جوانان به مواد افیونی و روابط نامشروع (به بهانه گفت‌وگو از دین و عرفان)، ۵. ایفای نقش ستون پنجم برای دشمن و نفوذ در سازمان‌ها و نهادهای کشورهای اسلامی، ۶. منفعل ساختن نظام اسلامی در برابر خواسته‌های نامشروع در مجامع جهانی، ۷. شناسایی اشخاص حقیقی و حقوقی ضد غرب و صهیونیسم در حوزه‌های مختلف برای اقدامات بعدی در موقعیت مناسب، ۸. القای آرا و طرح‌های خود (مستقیم یا غیر مستقیم) در سازمان‌ها، نهادها، وزارتخانه‌ها از طریق افراد ساده‌لوح و یا نفوذ داده شده، ۹. ایجاد بلوا و جنجال تبلیغاتی و رسانه‌ای در هنگام به‌اجراء درآمدن طرح‌ها و برنامه‌های اصولی و متناسب با منافع عمومی مسلمانان و ... باید پرسید در این موقعیت چه باید کرد؟ بی‌گمان وظیفه دولت اسلامی و سازمان‌ها و نهادهای وابسته به آن از همه سنگین‌تر است به ویژه در وقتی که تمامی امکانات و قدرت در اختیار آنهاست. سایرین و به ویژه اهل فرهنگ به عنوان جماعتی بیدار، می‌بایست همه همت خود را مصروف مقابله با این جریان نمایند. از نظر ما مهم‌ترین وظایف به‌قرار زیر قابل گفت‌وگو است: ۱. مجهز شدن سریع سازمان‌ها، نهادهای فرهنگی، حوزه‌های علمی و محققان به سلاح نقد، شبهه‌شناسی و جریان‌شناسی برای پاسخ‌گویی به شبهات و خنثی‌سازی آموزه‌های منحرف القاء شده در سطوح مختلف جامعه؛ ۲. ارتقای توانایی مرییان، معلمان و مبلغان و سایر دست‌اندرکاران امور فرهنگی رسمی برای پاسخ‌گویی به شبهات، معرفی فرقه‌ها و نحله‌ها و ارائه نقد و ردّیه جدی و علمی برای مصونیت بخشی به جوانان و خانواده‌ها؛ ۳. خروج رسانه‌های مؤثر از کسوت بی‌خبری و سرگرم‌سازی و اتخاذ موضع حقیقی برای رصد جریان‌ها، برنامه‌سازی، پاسخ‌گویی و نشر بیش از پیش معارف حقیقی؛ ۴. ایجاد امکان نشر و توزیع آثار مناسب با ادبیات روز و ادوات جدید همراه با اقدامات جدی سازمان‌های مسئول برای جلوگیری از توزیع آثار مخرب وارداتی و یا تولید شده داخلی؛ ۵. کشف همه زمینه‌های اتحاد و اتفاق در میان مذاهب اسلامی و زمینه‌سازی برای ظهور و بسط این زمینه‌ها به صورت مختلف؛ ۶. بی‌شک هیچ یک از اشخاص حقیقی و حقوقی نمی‌تواند وظیفه خود را در «نظارت و تماشای» خلاصه کند. ایجاد تسهیلات لازم برای حضور پررنگ مردان صاحب‌درد و انگیزه، حقیقت‌جو و پیرو ولایت و حمایت از آنها (حتی اگر تمامیت خط‌مشی ما را پذیرا نشوند) می‌تواند خاکریزهای متنوعی را در برابر این سیل مهاجم ایجاد کند. این در حالی است که سازمان‌ها و نهادهای رسمی و دولتی به دلایل مختلف قادر به حضور همه‌جانبه در این میدان و مقابله نیستند. امید می‌رود همت و اقدام ما با تأیید و حمایت حضرت صاحب‌الزمان (ع) همراه شود تا

ضمن حفاظت همه جانبه از شیعه‌خانه اهل بیت (ع) امکان ظهور حضرتش فراهم شود. ان شاء الله سردبیر

دیدار با امام زمان (ع)؛ هست‌ها و باید‌ها

ابوالحسن در مکه وارد خانه‌ای می‌شود که اوصاف این خانه را در دیگر تشرفات هم می‌بینیم. حضرت در طبقه بالایی این منزل سکونت داشته‌اند. در این منزل پیرزنی هم زندگی می‌کرده که میان حضرت و شیعیان واسطه می‌شده و گاه اسباب تشریف را فراهم می‌ساخته است. گویا آن خانه، منزل حضرت خدیجه بوده و آن بانو هم نسبتی با حضرت داشته‌اند. با حضور حجج اسلام، مرتضی آقا تهرانی، سید مهدی حائری قزوینی، علی اکبر مهدی پور و جعفر ناصری اشاره: موضوع تشریف به محضر مبارک امام عصر (ع) از دیرباز محلّ بحث و گفت‌وگوی فقها، متکلمان، محدثان، مورخان مسلمان بوده و هر یک از آنها با توجه به حوزه پژوهشی و مطالعاتی خاص خود، وجهی از وجوه مختلف آن را مورد بررسی قرار داده‌اند، اما باید اذعان داشت که هنوز همه ابعاد این موضوع بر ما روشن نشده و بسیاری از پرسش‌های مطرح شده، پاسخ در خوری نیافته‌اند. به خوبی می‌توان دریافت که بحث از تشرفات و دیدار با امام غایب (ع) یکی از نیازهای جدی امروز جامعه ماست که با پرداختن مناسب به آن می‌توان به راه کارهایی برای چگونگی سامان دادن زندگی معنوی و اجتماعی در دوران غیبت و برقراری ارتباط با ساحت مقدس امام عصر (ع) دست یافت. با توجه به این ضرورت‌ها بوده که با طرح پرسش‌هایی در این زمینه به سراغ تعدادی از دانشوران حوزه رفتیم و از آنها خواستیم که به پرسش‌های ما پاسخ دهند. حاصل این پرسش و پاسخ اقتراح شد که اکنون خدمت شما عرضه شده است. عزیزانی که در این اقتراح شرکت کرده‌اند، عبارتند از: حجج اسلام آقایان مرتضی آقا تهرانی، سید مهدی حائری قزوینی، علی اکبر مهدی پور و جعفر ناصری. اولین پرسشی که به طور طبیعی به ذهن خطور می‌کند این است که آیا اساساً دیدار با امام زمان (ع) ممکن است یا خیر؟ به عبارت دیگر آیا برای ما این امکان وجود دارد که به محضر ایشان شرف یاب بشویم؟ حجت الاسلام والمسلمین آقا تهرانی: نفی دیدار در یکی از توقیعاتی که حضرت بقیه‌الله (ع) به آخرین نایب خود داده‌اند مطرح شده است. حضرت این توقیع را حدود یک هفته مانده به زمان مرگ او برایش فرستاده‌اند او هم قرار شد، آن را به اطلاع همگان برساند. خلاصه محتوای توقیع از این قرار است که از این به بعد هر کسی که ادعای دیدار ما را کرد او را تکذیب کنید. سیاق عباراتی که قبل و بعد از این جمله در توقیع آمده به خوبی بیانگر این موضوع است که منظور دیدار همانند دوره غیبت صغری است به همان سبک که نایبی وجود داشت و هر کسی خبری و مطلبی داشت آن را به نایب حضرت می‌داد و او هم به ایشان می‌رساند. فرموده‌اند اگر چنین کسی را دیدید تکذیب کنید. تا حالا هم هر کس چنین دکانی برای خود به راه انداخته همگی دروغگو بوده‌اند. «علی محمد باب» و افراد همانند او و فرقه‌های منحرفی که راه انداختند همه دست ساخته دولت‌های استعماری وقت بوده است. مطلب بعدی این است که آیا به طور کلی و مطلق هم دیدار محال است؟ یعنی اگر ما از امثال این مدعیان که دنبال پخش کردن موضوع هستند بگذریم آیا برای بقیه هم می‌توان چنین احتمالی را قائل شد؟ شما نگاه کنید، در طول تاریخ کسانی را می‌شناسیم که اسلام شناسان واقعی و اصیلی بوده‌اند و در تمام عمرشان حتی یک مکروه هم انجام نمی‌داده‌اند؛ مرحوم سید بحر العلوم، سید بن طاووس، آقا سید ابوالحسن اصفهانی و مانند ایشان کم نبوده‌اند. این‌ها گفته‌اند، حضرت را دیدار کردیم. این خود بهترین دلیل است برای این که در دوره غیبت کبری می‌توان حضرت را مشاهده کرد و در آن توقیع از همگان نفی دیدار نشده است. علاوه بر این در کتاب سودای روی دوست براهین عقلی و نقلی متعددی برای اثبات امکان دیدار حضرت در دوره غیبت کبری آورده‌ایم که عزیزان می‌توانند برای مطالعه بیشتر به آن‌جا مراجعه کنند. حجت الاسلام والمسلمین حائری قزوینی: مسلماً بنا بر روایاتی که در اختیار داریم و نیز آداب و دستوراتی که از شرع مقدس رسیده پاسخ این پرسش مثبت است و امکان تشریف وجود دارد. البته بسیاری از افرادی که حضرت را می‌بینند ایشان را نمی‌شناسند. سدیر صیرفی از امام صادق (ع) نقل می‌کند که فرمودند: همانا در صاحب این امر شباهتی به یوسف وجود دارد.

سدیر می‌گوید، عرضه داشتم: گویا از زندگانی و غیبت آن حضرت یاد می‌کنید؟ حضرت فرمودند: و چه چیز را این افراد انکار می‌کنند. به درستی که برادران یوسف که از اسباط و پیامبرزادگان بودند، با یوسف تجارت کرده و از او [گندم] خریدند. با او سخن گفتند هر چند که با او برادر بودند و او هم برادر آن‌ها ولی تا وقتی یوسف خودش را معرفی نکرد و نگفت این [بنیامین] برادر من است او را نشناختند. در این امت هم خداوند عزوجل با حجت خود زمانی همان کاری را بکند که با یوسف کرد. به درستی یوسف پادشاه مصر بود و تنها هجده روز راه با پدرش فاصله داشت. اگر می‌خواست می‌توانست به راحتی پدر خود را از این موضوع مطلع کند. یعقوب و فرزندان او وقتی مژده [یافته شدن یوسف را] شنیدند نه روزه آن مسافت را طی کردند... همان‌طور که می‌بینید حضرت به طور ضمنی تأکید می‌کنند که ممکن است بسیاری امام زمان (ع) را ببینند ولی ایشان را نشناسند همان‌طور که درباره یوسف و برادرانش اتفاق افتاد. وقتی آن‌ها که برادر یوسف بودند و حتی ضمن داد و ستد هم برادرانشان را شناختند به طریق اولی بسیاری از افراد عادی که حضرت را می‌بینند ایشان را نخواهند شناخت. علاوه بر این، روایاتی را درباره استجاب درخواست دیدار حضرت مهدی (ع)؛ داریم در کتاب شریف مکیال المکارم هشت وجه برای دیدار حضرت بیان شده و همچنین عده‌ای از علماء آداب و دستوراتی در کتاب‌های خودشان در این رابطه بیان کرده‌اند. حجت الاسلام و المسلمین مهدی پور: مسلماً در دو دوره غیبت صغری و کبری دیدار حضرت بقیة الله (ع) میسر بوده و هست. در طول چهارده قرن گذشته تعداد زیادی از علماء به این موضوع تصریح کرده‌اند. نخستین کسی که به تفصیل در این رابطه سخن گفته مرحوم سید مرتضی علم الهدی (م ۴۳۶ ق) است. ایشان در کتاب‌های الشافی، تنزیه الانبیاء، المقنع فی الغیبه، و مسئله و جزیة فی الغیبه تصریح کرده‌اند که ما جایز می‌دانیم بسیاری از دوستان و قائلان به امامت آن حضرت در دوران غیبت به خدمت ایشان برسند و در عین حال دیدار خود را مخفی بدارند. پس از او مرحوم شیخ طوسی (م ۴۵۰ ق) در کتاب الغیبه می‌فرماید که به خدمت آن حضرت رسیدن میسر است و ادامه می‌دهد که کسی که امام (ع) بر او ظاهر نمی‌شود حتماً قصور یا تقصیری از ناحیه خود او وجود داشته و به همین سبب نتوانسته خدمت آن حضرت شرف یاب شود. مرحوم طبرسی نیز در کتاب ارزشمند إعلام الوری می‌نویسد که ما یقین نداریم کسی به خدمت آن حضرت مشرف نمی‌شود، و اصولاً راهی به تحصیل این یقین وجود ندارد، زیرا کسی که به خدمت ایشان شرف یاب می‌شود معمولاً آن‌را مکتوم می‌دارد و هر کسی از حال خودش با خبر است. یکی از علمای معاصر مرحوم طبرسی به نام سریرالدین محمود همتی رازی در کتاب المنقذ من التقلید به تفصیل بحث کرده که در دوره غیبت به خدمت حضرت رسیدن، امری ممکن است. سید بن طاووس (م ۶۶۴ ق) شفاف‌ترین مطلب را در این باره می‌نویسد و صراحتاً در کتاب ظرائف می‌آورد که بعد از غیبت کبری بسیاری از شیعیان و غیر آن‌ها به خدمت آن حضرت مشرف شده‌اند و به وسیله معجزات و کراماتی که واقع شده یقین کرده‌اند که خدمت خود ایشان رسیده‌اند. سید بن طاووس در کتاب المحجّه نیز خطاب به فرزند خویش می‌نویسد که تنها کسانی از دیدار آن حضرت محرومند که در پیروی از فرمان‌های ایشان کوتاهی می‌کنند. از این محدثان بزرگ که بگذریم یک سلسله از علمای اصولی ما در قرن‌های اخیر این مسئله را به روشنی بیان کرده‌اند؛ مثلاً مرحوم آیت الله آخوند خراسانی در کتاب کفایة الاصول می‌نویسد گاهی برای یگانه‌های دوران پیش می‌آید که به دیدار آن حضرت مشرف یاب شوند و فتوا را از دو لب مبارک ایشان دریافت کنند و حتی بعضی وقت‌ها آن بزرگوار را نیز بشناسند. به عبارت دیگر ایشان آنچه را مرحوم سید بحر العلوم در جایی گفته بود که نمی‌شود آن حضرت را دید و در هنگام دیدار ایشان را شناخت، رد کرده‌اند. مرحوم نایینی نیز در شرح کفایة الاصول باعنوان فرائد الاصول می‌نویسد: «آری برای انسان‌های کم نظیر اتفاق می‌افتد که به حضور مبارک آن حضرت تشرف یافته و حکم خداوند را از حجت او فراگیرند». مرحوم شیخ محمد حسین کمپانی هم در کتاب نهایة الدرایة می‌نویسد «احتمال این معنا (گرفتن فتوا از امام زمان (ع)) جز برای افراد بی نظیر متصور نیست». این سه بزرگوار که در رأس علمای اصولی قرن‌های اخیر بوده‌اند، به صراحت می‌فرمایند امکان این معنا وجود دارد که افراد بی نظیر و یگانه‌های دوران به خدمت حضرت مهدی (ع) برسند و حتی فتوا و

حکم خود را از دو لب مبارک ایشان بشنوند. و بالاخره مراجع عظام تقلید حضرات آیات حکیم، میلانی، گلپایگانی در پاسخ به پرسش‌ها و استفتاآتی که از دفاترشان شده با امضای خود فرموده‌اند که امکان این معنا در دوره غیبت کبری وجود دارد.

حجت‌الاسلام و المسلمین ناصری: ملاقات با حضرت بقیه‌الله - روحی له الفداء - بنابر گزارش مؤمنان صادق اتفاق افتاده است و این اتفاق افتادن خود بهترین دلیل برای امکان وقوع آن است. البته شاید سفارش امام حسن عسکری (ع) به حضرت بقیه‌الله (ع) برای دوری از مردم از این جهت بوده که حضرتش در دسترس عموم مردم نباشند. وقتی به حالات بعضی از مؤمنان و مراتب ایمان آن‌ها نگاه می‌کنیم می‌بینیم افراد دل‌سوخته‌ای وجود دارند که تنها آرزوی‌شان تشریف به خدمت حضرت بقیه‌الله - روحی له الفداء - است. علاوه بر آن بعضی از علمای زاهد بزرگ و راه رفته هستند که به شرف این ملاقات نائل شده‌اند و گزارش این دیدارها برای ما نقل شده است. مراتب ایمان مردم متفاوت است و بعضی از آن‌ها در باطن به طور دائم به یاد حضرت اشتغال دارند و همین اشتغال آن‌ها را به شرف ملاقات نزدیک می‌کند. اساساً امکان تشریف برای خواص شیعه وجود دارد. در روایت آمده است که: طوبی لمن لقیه فی غیبت؛ خوشا به حال کسی که آن حضرت را در دوران غیبتش دیدار نماید. از آن بالاتر را هم سید بن طاووس برای فرزندش سید محمد نقل کرده که فرد مؤمنی از خداوند می‌خواسته او را خدمت گزار حضرت بقیه‌الله - روحی له الفداء - قرار دهد و خداوند دعای او را مستجاب کرد. در پی آن حضرت برای او پیغام فرستادند که درخواست تو پذیرفته شد. با اندکی صبر به این سمت نائل خواهی شد. در طول تاریخ بزرگان علم و تقوا مکرراً به خدمت حضرت می‌رسیده‌اند و از برکات وجودی ایشان بهره‌مند می‌شده‌اند. این سرّی از اسرار الهی است. مرحوم آیت‌الله کشمیری می‌فرمودند: «حال ملاقات حال خاص و فوق‌العاده‌ای است که در ضمن آن، ارتباطی سرّی با مرکز اسرار عالم برقرار می‌شود. ایشان ادامه می‌دادند «اگر کسی بر اثر گفتن ذکر یا خواندن دعایی حالی پیدا کند اگر آن حال را برای دیگران نقل کند آن را از دست می‌دهد. شرف ملاقات هم این چنین لطافتی دارد». عموم تشریفاتی که نقل شده گزارش آن بعد از فوت شخص دیدار کننده به دست ما رسیده است. هر چند مسئله ملاقات با امام زمان (ع) حقیقت دارد ولی آنقدر لطیف است و نگهداری، مراقبت و مراعات می‌خواهد که اگر کسی در طول زندگی خود روی گزارش آن ملاقات مانور بدهد آثارش را از دست می‌دهد. علت آن هم این است که ملاقات با آن حضرت با دیگر ملاقات‌ها تفاوت دارد. در اثر دیدار با ایشان سرّی در وجود انسان احیا می‌شود که نباید خبر آن به نفوس نامحرمات منتقل شود و الاً اگر شخص در ایام حیاتش خلاف این قاعده عمل کرد آن سرّ لطمه می‌خورد و ثمرات و مزایایی را که به واسطه آن سر نصیبش شده یا کم می‌شود یا آن که آن‌ها را به کل از دست می‌دهد. به همین سبب هر گاه برای بزرگان دیداری رخ می‌دهد سفارش می‌کرده‌اند که هرگز در ایام حیاتشان آن را برای دیگران نقل نکنند تا دچار عوارض ناشی از این نقل نشوند. خلاصه این که تا وقتی این سرّ قابل انس، لذت الفت و بهره‌وری است که مخفی باشد و اگر خبر آن منتشر شد دچار آفت می‌شود. چه برسد به آن که عده‌ای بخواهند مدعی شوند و با ذکر ادعای خود در مجالس و محافل از این ماجرا نان بخورند. به عبارت بهتر آیا هر کس که بخواهد می‌تواند به دیدار امام نائل شود یا این که توفیق تشریف تنها نصیب آن‌ها می‌شود که امام (ع) صلاح بدانند؟ حجت‌الاسلام و المسلمین آقا تهرانی: اصل ماجرا از ناحیه حضرت است و این طور نیست که هر وقت من بخواهم این اتفاق ممکن باشد. تمام دیدارها یکسان نیستند؛ بعضی از آن‌ها مکاشفه است که حتی شخص می‌تواند دچار چنین تخیلی شود و بعضی هم بسیار رقیق شده‌اند. علاوه بر آن برخی فرستاده‌های حضرت را دیده‌اند. این که شخص گفته اسم من «سید مهدی» است که دلیل نمی‌شود خود حضرت باشد یا همین طور اگر از مکنونات ذهنی ما خبر بدهند. حضرت خیلی بزرگ‌تر از این حرف‌هاست و دیدارشان خیلی خاص‌تر از آنچه ما تصور می‌کنیم. مثلاً دیدار شیخ عبدالنبی عراقی سراسر مکاشفه است. اگر کسی با مفهوم کشف و مکاشفه آشنا باشد این مسائل را به خوبی می‌تواند تشخیص بدهد. بعضی هم خواب یا حتی اضغاث احلام (خواب‌های آشفته) هستند؛ البته بعضی از این خواب‌ها تعبیر دارند و بعضی هم نه که تمیز این‌ها هم بر عهده اهل خبره است و نه همه مردم. حجت‌الاسلام و المسلمین حائری قزوینی: مسلماً این

امر در اراده و اختیار شخصی نیست و هر چقدر هم که وی مشتاق دیدار باشد و حتی اعمالی را که در این رابطه نقل شده انجام بدهد باز هم چنین اختیاری به دست نمی‌آورد. (و برای نمونه می‌توانید به فصل پایانی نجم الثاقب مراجعه کنید) چه برسد به آن‌ها که به دروغ مدعی می‌شوند هر وقت اراده کنند به خدمت حضرت می‌رسند و چنین اجازه‌ای به آن‌ها داده شده که این مصداق همان چیزی است که در توفیق شریف تکذیب شده است. در این رابطه باید ما حساب سه گروه را از آن‌ها که واقعاً تشرف داشته‌اند و خدمت حضرت شرف‌یاب شده‌اند جدا کنیم: دسته اول عده‌ای شاید هستند که به دروغ مدعی تشرف هستند. گروه دوم آن‌هایی هستند که خودشان ادعایی ندارند ولی مورد سوء استفاده قرار می‌گیرند و دیگران بازار شایعه را درباره‌ی ارتباط آن‌ها با امام زمان (ع) داغ می‌کنند که آثار کذب و دروغ در این نقل‌ها عیان است. دسته آخر هم افراد ساده‌ای هستند که به اشتباه و از سر و هم و خیال مدعی دیدارند، این‌ها گاه سید خوبی را دیده‌اند و حالی به آن‌ها دست داده و به این واسطه گمان کرده‌اند که حضرت را دیده‌اند یا حتی افراد خیراندیشی به آن‌ها عنایت کرده‌اند و آن‌ها خیال نموده‌اند که او حضرت بوده است. حجت‌الاسلام و المسلمین مهدی‌پور: پاسخ روشن است. مسلماً این امر منحصرأً به اراده‌ی آقا بقیه‌الله (ع) ممکن می‌شود. تمام دیدارهایی که در طول غیبت کبری اتفاق افتاده یک سویه بوده و کشش و اراده از ناحیه خود حضرت وجود داشته است. اگر کسی مدعی دیدار دو سویه باشد به این معنی که او هم در وقوع ملاقات‌ها اختیار و حق تصمیم‌گیری داشته باشد این همان ادعای نیابت خاص است و لذا کسی حق ندارد بگوید من هر وقت بخواهم می‌توانم به خدمت حضرت برسم. مرحوم علامه مجلسی (ره) در شرح و تفسیر توفیق مشهور «من ادعی المشاهده قبل خروج السفیانی و الصیحه فهو کذاب مفر» ادعای مشاهده دو طرفه را درباره‌ی کسی می‌داند که مدعی نیابت خاص باشد. حجت‌الاسلام و المسلمین ناصری: به نظر می‌رسد این ماجرا شقّ سومی هم داشته باشد و آن گونه که از مجموعه ملاقات‌های انجام شده با حضرت برداشت می‌شود ظاهراً تنظیم‌کننده این دیدارها خداوند متعال است. کسانی که بنابر مشیت الهی قرار است ملاقات، رزق و روزی آن‌ها بشود گویا نوعی عصمت‌خدایی به آن‌ها مرحمت می‌شده، و از قرار گرفتن در مسیر گناه‌های بزرگ با لطف و عنایت الهی خاصی محافظت می‌شده‌اند. حتی بالا-خره از آن در برخی موارد ظاهراً از نسل‌های قبل کنترل می‌شده‌اند. بارها عرض کرده‌ام که حضرت بقیه‌الله - روحی له الفداء - زندگی خودشان را می‌کنند و تنها انس و توجهشان به خداوند متعال است. افراد را خداوند در مسیر آن حضرت قرار می‌دهد. به این معنا حتی یک ثانیه ملاقات با حضرت ارزشمند است و شخص دیدارکننده ارزش فوق‌العاده‌ای پیدا می‌کند. ولی باید توجه داشته باشیم شخصی که قرار است چنین رزق و نصیبی داشته باشد پیش از آن در وجودش آتشی مشتعل شده است. این آتش عشق هم ثمره سعی، تلاش و مراقبت بسیار است. بعد از این که آتش عشق روشن شد و شعله‌اش در درونش فروزان گشت آن‌قدر ادامه پیدا می‌کند تا وابستگی‌ها و تعلقات و خلاصه غیر محبوب را می‌سوزاند و موانع برطرف می‌شود. در حقیقت شخصی که رزق ملاقات دارد، یک پارچه آماده و مستعد ملاقات می‌شود و هیچ چیز در ذهن او نیست و غیر از حضرت و عشق به ایشان میل دیگر ندارد. چندی پیش در خدمت آیت‌الله بهجت بودیم، ایشان از مداحان گله می‌کردند که فقط به جنبه عشق‌بازی لفظی با حضرت بقیه‌الله (ع) می‌پردازند. می‌گفتند باید به زاویه معرفتی و معرفی حضرت هم پرداخت. برای نمونه آیا اصلاً توجه داریم آنچه می‌گوییم پیش از آن که به شمای مخاطب برسد حضرت بقیه‌الله (ع) به آن دانا هستند و مطلب به سمع ایشان می‌رسد؟ آیا ما امامان خود را با چنین احاطه شهودی شناخته‌ایم که در همه مجالس و محافل احاطه و حضور دارند؟ مسلماً اگر ما حضرت را این گونه بینیم نحوه عمل و رفتارمان عوض می‌شود. دیداری که در مرتبه عشق باشد و شخص ابعاد و زوایای اضافی‌اش سوخته باشد به ندرت حتی نصیب اولیای الهی و کملین (انسان‌های کمال یافته) شده است. بنابراین موضوع ملاقات با حضرت، اصلاً چیزی نیست که بتوان درباره آن دهان به شعار گشود. البته نباید فراموش کنیم هر چند برنامه دیدار با حضرت را خداوند متعال تنظیم می‌کند ولی در عین حال قلب مقدس حضرت هم آینه تمام‌نمای اراده حق تعالی است و ایشان آنچه را خداوند اراده کرده، اراده خواهد نمود. این اراده هم مسبوق به آن است که شخص یک پارچه خواست و

رغبت شده باشد. آن‌هایی این اراده الهی شامل حالشان شده که خیلی سوخته‌اند و اشک اشتیاق ریخته و افکار موهوم را کنار گذاشته‌اند و تنها فکر و ذکر آن‌ها اتصال با ولی وقت و قطب عالم امکان بوده است. نقش اشخاص در دست‌یابی به این توفیق چقدر است و آیا می‌توان احتمال وقوع این رخداد بزرگ را برای خود زیاد کرد؟ حجت‌الاسلام و المسلمین آقا تهرانی: دیدار شرایط خاصی را می‌طلبد. عموم کسانی که مشرف شده‌اند در تنگناها بوده‌اند. اگر کسی بتواند واقعاً خودسازی کند و قریب‌الافق شود، در مسیر امام(ع) قرار می‌گیرد. مرحوم سید مرتضی(ره) در این باره بحثی دارند که مخفی بودن امام، ناشی از جور ظالمان است که به دنبال شهید کردن ایشان بوده‌اند. اگر ما این مشکل را پیش رو نداشته باشیم غیبت فلسفه‌اش را از دست می‌دهد. برای دیدار باید قابلیت شخصی و توفیق الهی با هم جمع شوند. حجت‌الاسلام و المسلمین حائری قزوینی: از توضیحات قبلی مشخص شد که تقوا، فضیلت و پرهیز از گناه و معصیت و همچنین تهذیب نفس و اهتمام به اذکار و دستورات که در کتاب‌های خاص آمده، مداومت بر دعای عهد و مسبّحات پنج‌گانه ان شاءالله زمینه را برای تشریف مهیا می‌کند. حجت‌الاسلام و المسلمین مهدی‌پور: مسلماً افراد نقش زیادی در این رابطه دارند. هر چند گفتیم کسی نمی‌تواند ادعا کند چنین باب توفیقی برای او باز است ولی این طور هم نیست که تلاش افراد بی‌تأثیر باشد. اولین راهی که باید در این رابطه پی گرفت تقوا و ترک گناه است؛ چون تنها راه وصال تقوا است و تنها مانع راه، گناه؛ هنگامی که احمد بن اسحاق به خدمت امام حسن عسکری(ع) شرف‌یاب می‌شود و امام(ع) فرزند برومند خویش را به او می‌نمایاند، به او می‌فرمایند: اگر این نبود که نزد خداوند و حجت‌های او عزیزی، هرگز فرزندم را به تو نشان نمی‌دادم. اگر کسی می‌خواهد به خدمت آقا بقیه‌الله(ع) برسد و توفیق تشریف را پیدا نماید باید کاری کند که نزد خداوند به کرامت، عزت و شرافت برسد. قرآن راه به دست آوردن این‌ها را چنین بیان فرموده که: **إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَى؟** کم. همانا گرامی‌ترین شما نزد خداوند، با تقواترین شماست. در توفیق حضرت خطاب به شیخ مفید(ره) آمده: اگر نبود آنچه از دوستان به ما می‌رسد (یعنی گناهان آن‌ها) که ما آن را از ایشان توقع نداریم یمن دیدار ما از آنان به تأخیر نمی‌افتاد. یعنی ممکن است زمان فرج کلی و ظهور نرسیده باشد ولی کسی که هر شب تا سحر، «یا بن الحسن یا بن الحسن» می‌گوید موفق شود و نیم رخ از آن حجت خدا را تماشا نماید. راه دوم، حضور در اماکن خاص مثل حضور در عرفات در روز عرفه است. علی بن مهزیار بیست بار از اهواز به مکه مشرف شد و در نهایت هم به خدمت حضرت شرف‌یاب شد. چهل شب چهارشنبه در مسجد سهله و جمکران بیتوته کردن نیز در این مسیر مؤثر است و می‌تواند انسان را پیش ببرد. و بالاخره توسل و تضرع باید کرد. چهل روز زیارت عاشورا ممکن است برای انسان چنان توفیقی را فراهم آورد. از همه این‌ها مهم‌تر، احساس اضطرار است. اگر کسی احساس کند مشکلش را کسی جز آقا بقیه‌الله نمی‌تواند حل کند و با این احساس اضطرار و انقطاع کامل به در خانه ایشان برود احتمال به دست آوردن توفیق برای او بسیار زیاد است؛ حال چه مسلمان و شیعه باشد چه پیرو دیگر ادیان و مذاهب. حجت‌الاسلام و المسلمین ناصری: مقدمات لازم برای پیدا کردن شرف دیدار دو دسته‌اند: قریب و بعید؛ اولین مطلبی که باید مد نظر داشته باشیم این است که میان امیرالمؤمنین(ع) و حضرت بقیه‌الله(ع) فرقی نیست. کسانی می‌توانستند از امیرالمؤمنین(ع) بهره ببرند، که اهل شده باشند والا پسر نوح که ناهل شده بود به سفینه راهش ندادند. مسلماً کسانی که مسائل شرعی را مراعات نمی‌کنند از این سفینه بیرون هستند. اول باید به انجام همه واجبات و ترک همه محرّمات و دوری از لقمه ناپاک مقید شد و حتی‌الامکان مستحبات را انجام داد و نمازها را در اول وقت به جا آورد. بعد از این که به واسطه تقید به این امور شمعی برای محبت و تشریف به خدمت حضرت درون انسان روشن شد، باید هر لحظه شعله آن را بیشتر و آن را بر افروخته‌تر کرد. بعضی از بزرگان توصیه می‌کردند که در فراق حضرت بسیار گریه کنید؛ چون گریه برای ایشان توفیق انسان را زیاد می‌کند. ارتباط با قرآن، هم برکات بسیاری دارد و هم موانع را به سرعت برطرف می‌کند و مایه نزدیکی بیشتر با حضرت می‌شود. گریه بر مصائب سید الشهداء(ع) انسان را طلایی و مستحق اتصال با مرکز و کانون نور می‌کند. گریه بر ایشان خیلی زود انسان را پاک کرده و بر نصیب فرد از شرف ملاقات می‌افزاید. به هر حال کسی که می‌خواهد به خدمت

حضرت شرف‌یاب بشود باید با ایشان حال مشترکی هم داشته باشد. وقتی خود آن حضرت در زیارت ناحیه مقدسه خطاب به جدّ بزرگوارشان فرمودند: «ای جدّ بزرگوارم، هر صبح و شام برای شما می‌گیرم»؛ چه خوب است منتظران ایشان هم هر صبح و شام توسلی به حضرت سیدالشهدا(ع) داشته باشند. خود این می‌تواند نقطه مشترکی باشد که فرد را به حضرت بقیه‌الله(ع) نزدیک کند و او را مورد توجه و نظر خاص ایشان قرار دهد. به علاوه که معمولاً در چنین اوقاتی برای انسان حال دعا و توسل پیش می‌آید و اگر با آن چشم‌گریان بر مصائب امام حسین(ع) دستانش را به دعا و توسل بردارد و از خداوند دیدار با حضرت بقیه‌الله - ارواحنا فداه - را طلب کنند او را بی‌نصیب نخواهند گذاشت. آیت‌الله بهجت از استادشان مرحوم آیت‌الله قاضی نقل می‌کردند که گفته بود هر کس مدتی به نماز اول وقت ملتزم شود و نسبت به آن ثبات قدم داشت اگر دستش را به دعا بلند کرد و دعایش مستجاب نشد مرا نفرین کند. به عبارت دیگر ایشان به تبعیت از ستادان معتقدند یکی از راه‌هایی که باعث می‌شود دعایمان مستجاب شده، توفیق تشریف به خدمت حضرت بقیه‌الله - ارواحنا فداه - را بیابیم همین تقید به نماز اول وقت است. لطفاً یکی از تشریفاتی را که بیش از دیگر تشریفات در خاطر تان نقش بسته و آن‌ها را تحت تأثیر قرار داده است برای ما نقل کنید. حجت‌الاسلام و المسلمین آقا تهرانی: بعضی‌ها واقعاً نسبت به حضرت توجه ویژه‌ای داشته‌اند. البته اگر ما خودمان چنین حال و روحیه‌ای نداریم بهتر است از توصیه‌های مرحوم امام خمینی(ره) تبعیت کنیم و حداقل حالات دیگران را انکار و تکذیب نکنیم. هر جا ما دلیل قاطعی برای رد کردن نداشتیم بهتر است سکوت کنیم. کم نبوده‌اند آن‌هایی که توفیق دیدار حضرت نصییشان شده ولی اهل حرف زدن و لو دادن ماجرا نبوده‌اند. این‌هایی که در شهرهای مختلف مثل قم، تهران و جاهای دیگر دستگیر می‌شوند که مدعی ارتباط و تشریف دائم هستند هم آثار کذب و دروغ از سر و رویشان می‌بارد و هم باید آن‌ها را به شدت تکذیب کرد چون موضوع را واقعاً لوٹ می‌کنند. امام(ع) به فکر امت خویش هستند و صراحتاً فرمودند: «إنا غیر مهملین لمراعاتکم و لانا سین لذرکم». ما در امور شما کوتاهی نمی‌کنیم و از یاد شما غافل نیستیم. اصلاً جالب نیست که امامی به یاد امت و پیروانش نباشد. بزرگان ما در این مسیر توفیقاتی نصییشان می‌شد و به خدمت حضرت می‌رسیدند. سال‌های قبل در قم شخصی بوده که الان اسم و مشخصاتش را به خاطر نمی‌آورم. او از خداوند متعال طلب فرزند کرده بود ولی جواب نگرفته بود. برای همین تصمیم می‌گیرد که چهل شب چهارشنبه به مسجد جمکران برود. با ماشینی که داشت از پل آهنچی و پل حجّتی چند تا زائر را هم مجانی به همراه خود می‌برد. خودش نقل می‌کرد؛ یکی از این شب‌ها دو تا طلبه سوار ماشین شدند. آقای بزرگوار هم جلوی ماشین نشست. آن دو طلبه خیلی با آقا صحبت می‌کردند و از وضعیتشان حکایت نموده، به دنبال راه حل معضلاتشان بودند. به مسجد که رسیدیم و خواستند پیاده شوند آن آقا پولی در آوردند که به من بدهند، گفتم: پولی نیست و مجانی است. گفتند: این پول نیست سکه است. در ضمن حاجت برآورده شد، آن بچه‌ای را که خواسته بودی، از خداوند طلب کردیم و خداوند هم لطف کرد. این بچه هیجده سال بیشتر مهمانت نیست قدرش را بدان شهید خواهد شد. می‌گوید سکه را نگاه کردم دیدم یک‌طرفش «و ان یکاد» حک شده و طرف دیگرش نام پنج‌تن آل‌عبا(ع). بعدها آن شخص وقتی برای یکی از آقایان ماجرا را نقل می‌کند او می‌گوید این جریان اشتباه است چون آقا فقط در مکه و مدینه سکه می‌دهند و نه جمکران. طلبه‌هایی که سوار ماشین بودند تازه بعد از ماجرای سکه می‌فهمند که با حضرت هم‌سفر بوده‌اند و از ماشین پیاده می‌شوند و هر چه می‌گردند ایشان را پیدا نمی‌کنند. همان شخص باز نقل می‌کرد که روز اربعین، مقابل در قبرستان شیخان که در خیابان ارم و روبروی پاساژ ملت باز می‌شود، ایستاده بودم و دسته‌های عزاداری را که در حال عبور بودند تماشا می‌کردم. ناگهان به ذهنم خطور کرد که آیا حضرت این‌ها را دوست دارد؟ چون بعضی از عزاداران را می‌شناختم و می‌دانستم که اهل گناه و معصیت هستند. ناگهان آقا را پشت سرم دیدم که سلام می‌کنند. رویم را برگرداندم و جواب سلام ایشان را دادم. از من پرسیدند: «این‌ها برای چه کسی عزاداری می‌کنند؟» عرض کردم برای جدّ غریبتان امام حسین(ع)؛ فرمودند: «مگر می‌شود این‌ها برای جدّ ما عزاداری کنند و ما نسبت به این‌ها توجه نداشته باشیم.» جواب سؤال اولم را گرفتم ولی خیلی برایم عجیب بود که چرا آن‌ها اصلاً

متوجه حضور حضرت نیستند؟ حضرت خودشان همین سؤال را از من پرسیدند و من سکوت کردم، فرمودند: «چرا برادران یوسف که یوسف را دیدند نشناختند؟» من دوباره از روی ادب سکوت کردم تا ببینم خودشان چه می‌فرمایند. فرمودند: «چون معصیتش را کرده بودند. جواب دو سؤال را گرفته بودم». بعد از آن حضرت رو به من کرده، فرمودند: آیا پول خرد همراهت داری؟ دست در جیبم کردم و هر چه پول خرد داشتم به ایشان تقدیم کردم. بعد از کمی که این دست و آن دست کردند فرمودند: ما خواستیم این پول‌ها عوض نشود. بعد فرمودند: پول‌ها را بگیر. گفتم نه، خدمتتان باشد. فرمودند: نه می‌خواستم بگویم ما در قم هم سکه می‌دهیم یعنی جواب شبهه آن فرد را هم داده بودند. حجت‌الاسلام و المسلمین حائری قزوینی: تشریفاتی که نقل شده بسیار است ولی آنچه از نظر بنده اهمیت بیشتری دارد آن دسته از تشریفاتی است که بزرگان ما در دوره‌های قبل برایشان رخ داده است. شیخ صدوق در کمال‌الدین (به سه طریق) (ج ۲، صص ۴۳۷ و ۴۳۸) و شیخ کلینی در کافی (ج ۱، ص ۵۱۵) نقل کرده‌اند که «غانم بن سعید هندی» از بزرگان و شخصیت‌های برجسته کشمیر بوده و در زمره آن چهل نفری قرار داشته که کتاب‌های چهارگانه تورات، انجیل، زبور و صحف ابراهیم را به خوبی می‌خوانده و از مضامین آن‌ها مطلع بوده است. این چهل نفر که رتق و فتق امور به دستشان بوده روزی درباره پیامبر آخرالزمان بحث می‌کنند و قرار می‌شود که غانم برای جست‌وجو در این رابطه سفر کند. غانم به سمت کابل راهی می‌شود که در آن جا به واسطه حمله راه‌زنان، پول‌هایش را از دست داده، مجروح می‌شود. سلطان کابل هم او را به حاکم بلخ معرفی می‌کند. حاکم بلخ علمای منطقه را که از علمای اهل سنت بوده‌اند جمع می‌کند تا با هم بحث و گفت‌وگو کنند. غانم اوصاف پیامبر آخرالزمان را می‌گوید، آن‌ها هم تأیید می‌کنند که این‌ها اوصاف پیامبر ماست. غانم می‌پرسد: وصی او کیست؟ می‌گویند: ابوبکر. می‌پرسد: نسبتش چه بوده است؟ می‌گویند: دخترش همسر آن حضرت بوده است. از نسب می‌پرسد می‌گویند با پیامبر (ص) در نسب یکی نبوده است. غانم می‌گوید: نه. این پیامبر آخرالزمان ما نیست. چون در کتاب‌های ما آمده که وصی او نزدیک‌ترین نسبت را به ایشان دارد و پسرعموی او و دامادش است. علمای حاضر عصبانی شده و می‌خواهند او را مورد ضرب و شتم قرار دهند که حاکم مانع می‌شود و قرار می‌گذارد که با یکی از اصحاب امام حسن عسکری (ع) که در آن جا سکونت داشته بحث کند. حسین بن اشکیب هم با او گفت‌وگو می‌کند و پس از آن غانم به دست او مسلمان می‌شود. غانم از پیامبر (ص) و وصی ایشان می‌پرسد و از حسین جواب می‌شنود که ایشان از دنیا رفته‌اند و الان یکی از فرزندان ایشان جانشین آن‌هاست. غانم خیلی اظهار اشتیاق می‌کند که حضرت مهدی (ع) را ببیند. حسین او را به سمت عراق راهنمایی می‌کند، و او هم با عبادت و توسل بسیار تشرف به خدمت حضرت نصیبش می‌شود و حضرت هم دستوراتی درباره سفر حج به او می‌دهند که علاقه‌مندان می‌توانند در منابعی که اشاره کردم تفصیل این ماجرا را که در دوره غیبت صغری اتفاق افتاده بود، مطالعه کنند. حجت‌الاسلام و المسلمین مهدی‌پور: تشرفات فراوان بوده و هر کدام از آن‌ها کاربردها و پیام‌های متعددی برای ما که در دوران غیبت محروم هستیم دارند. اما تشرفی که خودم در طول زندگی از آن خیلی بهره برده‌ام، تشرفی است که حدود هشتاد سال پیش در هند واقع شده است. من این تشرف را با یک واسطه از شاهد ماجرا نقل می‌کنم. واسطه، مرحوم آیت‌الله سیدنورالدین میلانی فرزند مرجع بزرگوار آیت‌الله سید محمد هادی میلانی است که ایشان از کلیددار حرم مطهر حضرت سیدالشهداء (ع) نقل می‌کنند (مرحوم آیت‌الله میلانی امام جماعت حرم آقا امام حسین (ع) بودند). در حدود هشتاد سال پیش از این، کلیددار حرم آقا امام حسین (ع) به هند رفته بود. آن جا خدمت یکی از علمای بزرگ آن جا به نام «سید فرزند علی» رسیده و چند روز در محضرشان مهمان بوده است. روز دوشنبه‌ای یکی از هندوهای گاوپرست نزد ایشان می‌آید و می‌گوید مشکلی دارم که گفته‌اند شما راه‌حلی برای مشکل من دارید. پرسیده بود مشکل شما چیست؟ او هم جواب داده بود به من تهمت قتل عمد زده‌اند و در مدتی که در زندان بوده‌ام، وکیلی از انگلستان گرفته بودم که به او ۲۵۰۰۰ روپیه دادم ولی نتوانست از من رفع اتهام کند. قرار بود امروز من اعدام شوم که با پیگیری‌های وکیل یک هفته به من مهلت دادند تا دوشنبه هفته بعد اعدام شوم. من دستم از همه جا کوتاه است و تنها راه پیش روی من این است که

دوشنبه با پای خودم به پای چوبه دار بروم. به من گفتند شما آقای بزرگواری دارید که اگر او بخواهد می‌تواند مشکل مرا حل کند. من آمده‌ام و از شما می‌خواهم که به هر وسیله‌ای است از آن آقا بخواهید که مشکل مرا حل کند. من آدم ثروتمندی هستم نصف همه اموال را به شما می‌دهم. ایشان در پاسخ می‌فرمایند: بلی ما همچون آقایی داریم ولی تو خودت باید به دنبال ایشان بروی. می‌پرسد: چطور بروم؟ می‌گوید: شما به بازار بروید یک دست لباس کامل بخرید. (چون آن آقا هندو بوده و حتی اگر به داخل اقیانوس می‌رفت بدنش پاک نمی‌شد ایشان خواسته بود که برای او لباس پاکی در نظر بگیرد) و یک دست حوله نو و بعد به حمام برو. بعد از آن که خود را کاملاً شستی دست به هیچ چیز زن و با این حوله نو خود را خشک کن و لباس‌های نو را هم بپوش و نیمه شب به قبرستان شیعیان برو (چون امامزاده و مانند آن در آن شهر وجود نداشته است) در آن جا تنها متوجه این بزرگواری باش و او را با عنوان «یا بن الحسن» صدا کن. آن قدر او را صدا بزنی تا تشریف بیاورد. وقتی تشریف آوردند و دردت را گوش دادند قطعاً مشکل حل شده است. کلیددار می‌گوید تا هفته بعد در منزل سید فرزند علی (آن عالم شیعه هندی) بود. دوشنبه بعد از آن هندو آمد و به قدری خوشحال بود که معلوم بود مشکلتش حل شده است. ۶۰۰۰۰ روپیه جلوی سید گذاشت و تشکر کرد و گفت مشکل من حل شد. سید پرسید چطور حل شد؟ هندو گفت: من تمام آنچه را گفتید انجام دادم. در قبرستان حدود پنج ساعت با انقطاع کامل و اضطراب یا بن الحسن گفتم. هوا داشت روشن می‌شد که حالت تردیدی در من به وجود آمد که نکنم من موفق نشده‌ام و صدای من به گوش آن آقا نرسیده است. ناگهان دیدم نوری از دور پیدا شد و شخصی سوار بر اسب آمد، من سیمایشان را نمی‌دیدم فقط نور شدیدی در جلوی من نمایان بود که نمی‌توانستم به آن نگاه کنم. اسب ایشان هم سراپا نور بود و من فقط به پاهای اسب که روی زمین بود می‌توانستم نگاه کنم. تا به من رسیدند مرا به اسم صدا کردند و گفتند: «با من چکار داری؟» گفتم: آقا شما را نمی‌شناسم. گفتند: «من همان کسی هستم که پنج ساعت است مرا صدا زدی.» گفتم اگر شما واقعاً همان آقا هستید پس قطعاً از مشکل من مطلعید. لبخندی زدند و از نوری که در میان نور شکفت فهمیدم که لبخند زده‌اند. فرمودند: «بلی مشکل شما حل شد. شما روز دوشنبه بدون هیچ واهمه به دادگاه خودتان را معرفی کنید ما حکم برائت شما را امضا کردیم. حکم را بگیرید و بیرون بیایید.» آقا راه افتادند که بروند، گفتم آقا شما این همه قدرت دارید چرا این همه شیعیان هندوستان گرفتار هستند؟ آقا جوابی سخت و کارگشا فرمودند: «آن‌ها کی مثل تو در خانه ما آمده‌اند و از ما پاسخ نشنیده‌اند؟» این جمله را که نقل کرده بود مرحوم سید فرزند علی فرموده بود تو پولت را بردار، ما به پول شما نیاز نداریم. کلیددار می‌گوید من به عربی به آقا گفتم شما پول را نیاز نداردی کل طلبه‌های نجف در زندگی مشکل دارند به ما بدهید تا آن را برای آن‌ها بفرستیم. ایشان به من فرمودند: آقا همه این سربازان و ارادتمندان را زیر نظر دارد. این‌ها آقا و مولا دارند و روزی‌شان به پول یک هندوی نامسلمان حواله نشده است. این پول را نگرفتند و او را روانه کردند. این ماجرا به خوبی معلوم می‌کند که مثل سید فرزند علی لازم است که هم مقام آقا را بدانند و هم در برابر مال و منال دنیا سر کج نکنند تا بتواند با یک اشاره، یک نفر را با آن چنان وضعیتی نجات بدهد و او را به در خانه آقا بقیه‌الله (ع) بفرستد و پاسخ بگیرد. درسی که این ماجرا به ما می‌دهد و می‌تواند در تمام عمر سر لوحه زندگی مان قرار بگیرد این است که اگر ما هم صادقانه و با اخلاص و احساس اضطراب به در خانه حضرت برویم مسلماً پاسخ می‌شنویم. متأسفانه ما همه درها را می‌زنیم و بعد سراغ حضرت می‌رویم در حالی که ما باید در تمام مشکلاتمان به در خانه حضرت بقیه‌الله (ع) برویم و از ایشان بخواهیم و پاسخ را هم بشنویم. امیدواریم حضرت عالی، همه دوستان، خانواده مجله موعود و همه خوانندگان عزیز مجله این را به کار ببندند و در هر مشکلی قبل از همه به در خانه آقا بقیه‌الله (ع) بروند و پاسخ بگیرند ان شاء الله. حجت‌السلام و المسلمین ناصری: افراد زیادی به خدمت حضرت مشرف شده‌اند که هر کدام از این تشرفات برای عده‌ای گوارا و جذاب است. در هر کدام از این تشرفات نیز حقایقی در پشت پرده نهفته است. تشرف ابوالحسن ضراب اصفهانی علاوه بر نکات و دقایق بسیاری که دارد، هدیه و میوه‌ای هم به آن ضمیمه شده که همان «صلوات ابوالحسن ضراب» است. مرحوم سید بن طاووس اصرار دارند که این صلوات، در

روز جمعه، بعد از نماز عصر و در بقیه روزها خوانده شود. ابوالحسن ضراب مردی عالم بوده که در اصفهان یک پارچه سنی آن دوران، از تشیع دفاع می‌کرده است. وی ضمن ماجرای حدود یک ماه در همسایگی حضرت زندگی کرده و نکات و دقایقی را از ایشان برای ما نقل نموده است. ابوالحسن در مکه وارد خانه‌ای می‌شود که اوصاف این خانه را در دیگر تشرفات هم می‌بینیم. حضرت در طبقه بالای این منزل سکونت داشته‌اند. در این منزل پیرزنی هم زندگی می‌کرده که میان حضرت و شیعیان واسطه می‌شده و گاه اسباب تشرف را فراهم می‌ساخته است. گویا آن خانه، منزل حضرت خدیجه بوده و آن بانو هم نسبتی با حضرت داشته‌اند. بارها ابوالحسن در را محکم می‌بسته ولی در نهایت ناباوری می‌دیده شخصی بدون باز کردن در به خانه وارد می‌شود که چهره‌ای بسیار نورانی داشته و آن قدر این نور جلب توجه می‌کرده که حتی همراهان سنی او نیز آن را می‌دیده‌اند. توصیف دقیق سیمای دقیق و شمایل حضرت توسط ابوالحسن ضراب از جمله امتیازات این تشرف است. این تشرف که حتی بعضی از فقهای ما بر اساس محتوای آن در برخی موارد فتوا صادر کرده‌اند به خوبی گویای صحت و اعتبار آن است و این دست تشرفات و همچنین تشرفات سید بن طاووس، سید بحر العلوم و دیگران هیچ جایی را برای انکار و حتی اظهار شک نسبت به اصل ماجرای تشرفات باقی نگذاشته است. هر چند حضرت همانند خورشید پشت ابر برای عموم مردم افاضه کنند ولی بعضی از بزرگان از نعمت دیدار ایشان بی‌بهره نیستند و حتی بنابر محتوای روایات حدود سی یا چهل نفر دائماً در خدمت حضرت هستند که حضرت خضر نبی از جمله ایشان است. امیدواریم که خداوند متعال همه ما را در زمره کسانی قرار دهد که آن قدر توفیق انجام عمل صالح بیابند و عشق و محبت به حضرت بقیه‌الله - ارواحنا فداه - در وجودشان مشتعل شود که جمال دل‌آرای آن حضرت در دیدگاه و صفحه ذهنشان ترسیم شود و رزق دیدار و صحبت با ایشان در دو دنیا نصیبشان گردد. ان شاء الله. پی‌نوشت: ۱. توضیح مفصل درباره این تشرف را در کتاب میهمان آفتاب، که با همکاری مؤسسه فرهنگی موعود و مؤسسه فرهنگی دارالمهدی منتشر شده می‌توانید مطالعه کنید.

میزان کمال صلوات

علامه امینی رسول خدا به صراحت چنین بیان داشته است: بر من صلوات بترأ (= ناقص و بریده شده) نفرستید، سؤال شد: یا رسول الله صلوات بترأ چیست؟ فرمود: این که (بر من صلوات بفرستید و) بگویید «اللهم صلّ علی محمد» ولی درباره آل من ساکت باشید. شما باید بگویید: «اللهم صلّ علی محمد و آل محمد». مناقب فاطمه زهرا(س) در روایات شیعه و سنی احادیث و روایاتی که در شأن حضرت صدیقه وارد شده دو دسته‌اند: یک دسته، روایات اشتراکی است؛ یعنی روایاتی در منقبت حضرت رسول اکرم، امیر المؤمنین و حسنین(ع) می‌باشد که حضرت زهرا(س) نیز در آن مناقب اشتراک دارد. دسته دوم، احادیث اختصاصی است؛ یعنی روایاتی که مخصوص است به مدایح و فضایل حضرت صدیقه؛ و ما اخبار دسته اول را در چند موضوع رده‌بندی و مورد بحث قرار می‌دهیم. زهرا(س)، یکی از علل آفرینش در این موضوع، اخبار بسیاری از شیعه و سنی روایت شده است که به موجب آنها، ثابت می‌شود حضرت صدیقه سبب آفرینش عالم بوده است، همانگونه که پدر بزرگوارش، امیر المؤمنین و حسنین علت خلقت بوده‌اند. حدیثی در اثبات این مطلب که راوی آن «ابو هریره» است: رسول خدا فرمود: هنگامی که خدای تعالی حضرت آدم ابوالبشر را آفرید و از روح خود در او دمید، آدم به جانب راست عرش نظر افکند، آن‌جا پنج شبح غرقه در نور، به حال سجده و رکوع مشاهده نمود، عرض کرد: «خدایا قبل از آفریدن من، کسی را از خاک خلق کرده‌ای؟ خطاب آمد: نه، نیافریده‌ام. عرض کرد: پس این پنج شبح که آن‌ها را در هیئت و صورت همانند خود می‌بینم، چه کسانی هستند؟ خدای تعالی فرمود: این پنج تن از نسل تو هستند. اگر آن‌ها نبودند، تو را نمی‌آفریدم. نام‌های آنان را از اسامی خود مشتق کرده‌ام و من خود آنان را نام‌گذاری کرده‌ام. اگر این پنج تن نبودند، نه بهشت و دوزخ را می‌آفریدم و نه عرش و کرسی را. نه آسمان و زمین را خلق می‌کردم و نه فرشتگان و انس و جن را. من محمود و این محمد است، من عالی و این علی است، من فاطر و این فاطمه است، من احسان و این حسن است، و من

محسن و این حسین است. به عزتم سوگند، هر بشری اگر به مقدار ذره بسیار کوچکی، کینه و دشمنی هر یک از آنان را در دل داشته باشد، او را در آتش دوزخ می‌افکنم. یا آدم، این پنج تن، برگزیدگان من هستند و نجات و هلاکت هر کس، وابسته به حب و بغضی است که نسبت به آنان دارد. یا آدم! هر وقت از من حاجتی می‌خواهی، به آنان توسل کن. ابوهیریه می‌گوید: پیامبر اکرم در ادامه سخن فرمود: ما پنج تن کشتی نجاتیم. هر کس با ما باشد، نجات یابد و هر کس از ما روگردان شود، هلاک گردد. پس هر کس حاجتی از خدا می‌خواهد به وسیله ما اهل بیت از حضرت حق تبارک و تعالی مسئلت نماید. این حدیث را شیخ الاسلام حموی در فرائد، حافظ خوارزمی در مناقب و چند تن دیگر از دانشمندان اهل سنت نقل کرده‌اند. اقتدا و توسل به حضرت زهرا (س) یکی از مناقبی که وجود مقدس حضرت زهرا(س) با پدر و همسر و فرزندش مشترک است، در اهتدا و اقتدا و تمسک است؛ یعنی هدایت یافتن و پیروی کردن مردم از آنان و در موقع نیاز، توسل شدن به آنان. انس بن مالک روایت می‌کند: روزی پیامبر اکرم(ص) با ما نماز صبح به جای آورد. پس از فراغت از نماز، روی مبارکش را به سوی ما گردانید و فرمود: ای جماعت مسلمانان! هر کس آفتاب را از دست بدهد، پس باید به ماه تمسک جوید، و در فقدان ماه دست به دامان زهره شود و اگر زهره را نیابد، به دو ستاره فرقدان پناه آورد. از پیامبر اکرم سؤال شد که یا رسول الله! مقصود از آفتاب و ماه و زهره و فرقدان (دو ستاره نور افشان) چیست؟ فرمود: من آفتابم، علی، ماه و فاطمه زهره است و دو ستاره حسنین هستند. آنان و کتاب خدا، دست‌آویزهای بشرند و همواره به هم پیوسته‌اند و هرگز از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا در کنار حوض کوثر به من ملحق شوند. از روایت مذکور کاملاً روشن است که حضرت صدیقه(س) در مراتب و مناقب گفته شده، هم ردیف رسول اکرم(ص)، امیرالمؤمنین و حسنین(ع) است و در مقام تمسک، اهتدا و اقتدا همانند آنان می‌باشد. اگر ایشان در ولایت و عصمت نظیر پیامبر اکرم(ص)، علی و حسنین(ع) نبود؛ امر هدایت یافتن و پیروی مردم از او و توسل هر بشری در مشکلات به او، کاری بیهوده و گزاف می‌بود. ترتیب اسماء پنج تن در آسمان‌ها، در عرش، در کرسی، در جنت و در سایر مواقف که نوشته شده و یا مورد خطاب خدای قرار گرفته‌اند به همین سبک و نسق بوده است. آنچه می‌توان از ترتیب اسامی آنان در کلام پیامبر استفاده کرد، این است که رسول اکرم(ص) دارای عالی‌ترین مقام، و امیرالمؤمنین(ع) پس از پیامبر، و حضرت زهرا(س) بعد از او، و حسنین پس از فاطمه(س)، صاحب‌الائتین مقام در جهان آفرینش هستند. در ادامه، این مطلب را اثبات خواهیم کرد که حضرت زهرا(س) از یازده امام دیگر افضل و برتر است، و اگر جز این یک منقبت، فضیلت دیگری در شأن ایشان نبود، همین برای اثبات مقام ولایت آن حضرت کافی بود. جنگ و صلح با زهرا(س)، همانند جنگ و صلح با پیامبر(ص) این موضوع که از موضوع‌های دیگر مهم‌تر است، عبارت از این است که حضرت زهرا(س)، در مقام ولایت شریک امیرالمؤمنین و حسنین(ع) است و جنگ و صلح با فاطمه و دوستی و یا دشمنی نسبت به او عیناً همانند جنگ یا صلح با علی و حسنین(ع) و یا حب و یا بغض نسبت به آنان(ع) است. زید بن ارقم روایت می‌کند که: روزی همراه پیامبر اکرم(ص) بودیم که وحی نازل شد. ما منتظر اتمام نزول وحی بودیم تا آن حضرت از اتاق خارج شود. هوا به شدت گرم بود. در آن هنگام، علی بن ابی طالب و همراه او فاطمه، حسن و حسین(ع) از راه رسیدند و در سایه دیواری به انتظار نشستند تا نزول وحی به پایان رسد و حضرت رسول(ص) از حجره بیرون آید. وقتی که پیامبر اکرم(ص) از اتاق خارج گردید، نظر مبارکش بر علی و فاطمه و حسنین افتاد. حضرت به نزد آنان رفتند و ما در حالی که به جای خود ایستاده بودیم، دیدیم که حضرت رسول(ص) عباى خودش را بر بالای سر آنان سایبان کرد، با یک دست عبا را گرفته بود، و دست دیگرش در دست علی بود که در زیر عبا جای داشت. آنگاه پیامبر چنین فرمود: خدایا! من اینان را دوست می‌دارم. پس تو نیز دوستشان بدار. بار الها! من با هر کسی که با اینان در صلح و صفا باشد، در صلح و آشتی هستم و هر کس که با این چهار تن بجنگد، من نیز با او در جنگ خواهم بود. ایشان این کلمات را سه بار تکرار نمود. ابو هیریه می‌گوید: «پیامبر اکرم(ص) نظر به سوی علی، فاطمه، حسن و حسین افکند و سپس فرمود: من، با هر کسی که با شما بجنگد، در ستیزم؛ و با هر کسی که با شما در سلیم و آشتی باشد، من نیز در صلح و صفا هستم.» ۳ توجه

به این نکته ضروری است که آن انسانی که هرگز کلمه ای، حرفی، حرکتی - در هیچ مورد - جز به فرمان و اجازه خدا از او صادر نشود، و جز در راه محبت و رضای پروردگار قدمی بردارد، و پیوسته در گفتار و کردار و در تمام حالاتش، محدود و متعهد و مقید به امر خدا باشد؛ تنها او شایسته است که پیامبر اکرم (ص) صلح با او را، تسلیم و آشتی با خودش بدانند و جنگ با او را، ستیز با خودش به حساب آورد. کاملاً روشن است که فاطمه زهرا (س) صاحب آن نفس پاک انسانی، و آن همه صفات ربّانی، یقیناً باید در شئون ولایت، هم ردیف و هم درجه و یکسان با پیامبر اکرم (ص)، علی و حسنین (ع) باشد. ابن عباس گوید: روزی پیامبر اکرم (ص) نشسته بودند و علی و فاطمه و حسن و حسین (ع) نیز حضور داشتند. دعای آن حضرت در میان جمع، چنین بود: بار الها! تو خوب می دانی که اینان خاندان من، و عزیزترین مردم نزد من هستند، پس محبتان و دوستانشان را دوست بدار و با دشمنانشان دشمنی فرما. یارانشان را اعانت بنما، اینان را از جمیع ناپاکی‌ها پاک و مبرا بدار. از جمیع گناهان برکنار و مصون و محفوظ نگه دار، و از جانب خود به روح القدس تأییدشان فرما... ۴. روایات بسیاری از ائمه اطهار (ع) در موارد مختلف نقل شده است که می فرماید: معصومین روحی دارند غیر از روح عموم بشر، که هیچ انسانی در داشتن این روح - که در جمیع اخبار، آن را روح القدس می نامند - با آنان هم ردیف نیست. روح القدس، همان روحی است که در سایه آن، پیامبر اکرم (ص) صاحب ولایت است. این همان روح قدسی است که با داشتن آن، علی (ع)، حضرات امام حسن و امام حسین و امامان دیگر از اولاد امام حسین، بر همه مردم ولایت دارند. این همان روحی است که به تأیید پیامبر اکرم، حضرت صدیقه (س) نیز دارنده آن است و با داشتن این روح، آن حضرت هم ولایت می باشد. فاطمه (س) میزان کمال صلوات رسول خدا به صراحت چنین بیان داشته است: بر من صلوات بترأ (= ناقص و بریده شده) نفرستید، سؤال شد: یا رسول الله صلوات بترأ چیست؟ فرمود: این که (بر من صلوات نفرستید و) بگویید «اللهم صل علی محمد و آل محمد» صلواتی که شامل علی، فاطمه و حسنین (ع) نباشد، مقطوع و بریده است و مورد قبول خدا و رسولش نمی باشد. لذا حضرت صدیقه زهرا هم ردیف و برابر افرادی است که جمیع مسلمین با ایمان جهان - از شیعه و سنی - هر شبانه روز در تشهد نمازهای پنج گانه بر او درود می فرستند؛ و او در این مقام، همتای محمد بن عبدالله، و علی و حسنین (ع) است؛ و همین لزوم صلوات بر فاطمه (س) در هنگام اقامه نماز یک منقبت و فضیلت ساده نیست، بلکه نشانگر مرتبه اعلی و منصب والای آن حضرت است که این چنین در جنب صاحبان رسالت و امامت قرار گرفته است. بدون تردید باید فاطمه، خود ولیّۀ الله و دارای مقام ولایت بوده باشد، تا هم ردیف و همتای اولیای خدا، مورد خضوع و مشمول صلوات و درود جمیع مؤمنین جهان در هر زمان و مکان باشد. ماهنامه موعود شماره ۷۷ پی نوشت‌ها؟:

برگرفته از: فاطمه الزهرا، تألیف علامه امینی (ره)، به کوشش حبیب الله چایچیان. ۱. العرائس (مخطوط) [رجوع بفرمایید به احقاق الحق ج ۲۴ ص ۲۵۰] ۲. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۲۰۷ و ۲۰۸. ۳. معجم کبیر، طبرانی، ج ۳، ص ۴۰، ح ۴۲۶۲۱. ۴. امالی، شیخ صدوق، ص ۳۹۳ و ۳۹۴

امام مهدی (ع) در حدیث لوح

سخنرانی آیت الله العظمی وحید خراسانی قسم به خدا که من در زمان حیات رسول خدا (ص) به نزد مادرت فاطمه (س) رفتم تا ولادت حسین (ع) را به او تبریک گویم. پس در دستان مبارکش لوحی سبز رنگ دیدم، گمان می کنم که از زمرد بود و نوشته های سفید رنگی چون نور خورشید داشت. عرض کردم: پدر و مادرم به فدایت ای دختر رسول خدا! (ص) این لوح چیست! کلام معصوم دارای ابعاد مختلف؛ ظاهر و باطن است، زیرا از ناحیه کسانی صادر شده که خداوند تبارک و تعالی، احاطه خاص وجودی به آنها عنایت فرموده است. پس کلام ایشان، صادر شده از ناحیه همین احاطه است و مانند کسی نیست که کمی احاطه داشته، اما زیاد حرف می زند. کلام آنها، همه مردم را در همه دورانها، مخاطب قرار می دهد و به همین دلیل در آن، برای خاص

و عام علمی وجود دارد. کلام معصومین (ع) برای عوام، عبادت و برای خواص، اشارت است. احادیث آن‌ها در سطوح مختلف، بنا به موضوع یا بنا بر نقل راوی از معنی، متفاوت است. بعضی از این احادیث با مطالب بلند مرتبه‌اش، به جایگاه عظیمی می‌رسد که عقول را در حیرت فرو می‌برد. «حدیث لوح» یکی از این احادیث است که شیخ کلینی در کتاب کافی نقل کرده است. هنگامی که به آن مراجعه می‌کنید، در می‌یابید که این حدیث، از مقامی نزد ابی بصیر برخوردار است که به عبدالرحمن بن سالم می‌گوید: اگر در تمامی عمرت، به غیر از این حدیث چیزی نمی‌شنیدی؛ همین حدیث برای تو کافی بود پس آن را جز برای اهلش، برای کسی بازگو مکن. و آن این است: از امام صادق (ع) نقل شده که فرمودند: پدرم به جابر بن عبدالله انصاری فرمود که من با تو کاری دارم. چه وقتی می‌توانم که پیش تو بیایم و از تو سؤال‌اتی بکنم؟ جابر عرض کرد: هر وقتی که دوست داشتید. پس روزی نزد او رفت و به او گفت: ای جابر! مرا از لوحی که در دست مادرم فاطمه دختر رسول‌الله (ص)، دیدی و آن‌چه که مادرم از مکتوبات آن لوح در اختیار تو گذاشته، باخبر کن! جابر عرض کرد: قسم به خدا که من در زمان حیات رسول خدا (ص) به نزد مادرت فاطمه (س) رفتم تا ولادت حسین (ع) را به او تبریک گویم. پس در دستان مبارکش لوحی سبز رنگ دیدم، گمان می‌کنم که از زمرد بود و نوشته‌های سفید رنگی چون نور خورشید داشت. عرض کردم: پدر و مادرم به فدایت ای دختر رسول خدا! (ص) این لوح چیست! ایشان فرمودند: این لوحی است که خداوند به رسول خدا هدیه داده است. در آن، اسم پدرم و اسم شوهرم و اسم دو فرزندم و اسمی اوصیاء از فرزندانم می‌باشد. پدرم آن را به من عطا فرموده است تا با آن، مرا بشارت دهد. جابر گفت: سپس مادرتان فاطمه (س) آن را به من نشان دادند. آن را خواندم و از روی آن نوشتم. پدرم فرمود: «آیا نسخه‌ای که از آن برداشته‌ای، نزد تو موجود است تا به من نشان دهی؟» عرض کرد: بلی. پس پدرم با او به منزل جابر رفت. جابر صحیفه‌ای از پوست نازک بیرون آورد. پدرم گفت: ای جابر! کتاب را نگاه کن تا من برایت بخوانم. جابر نگاه به نسخه‌اش می‌کرد و پدرم می‌خواند، حتی یک حرف هم مخالف نوشته نبود. پس جابر گفت: به خداوند سوگند همین‌طور است که شما خواندی، در لوح نوشته شده بود: «بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم، این کتابی است از سوی خداوند عزیز حکیم، برای محمد، پیامبر؛ نور، سفیر، حجاب و دلیلش. روح‌الامین از سوی پروردگار عالمیان بر او نازل گشته است. ای محمد! نام‌های مرا تعظیم کن و نعمت‌هایم را شاکر باش و آن‌ها را انکار مکن. همانا من خدایی هستم که به غیر از من معبودی نیست؛ کوبنده ستمکاران، پیروزی‌بخش ستمدیدگان و حاکم دین. همانا خداوندی هستم که به غیر از من معبودی نیست، هر کس که غیر از فضل مرا امید داشته یا از غیر از عدل من بهراسد، او را آن‌چنان عذابی کنم که احدی از جهانیان را عذاب نکرده باشم. تنها مرا عبادت کن و بر من توکل کن. همانا من پیغمبری مبعوث نکردم که روزهایش اکمال نشد و مدتش به سر رسید مگر این که برای او وصی‌ای قرار دادم. همانا من تو را بر انبیا برتری دادم و وصی‌ات را بر اوصیا، و تو را گرمی داشتم با دو بچه شیر و دو نوه‌ات حسن و حسین. پس همانا حسن را معدن علم خود، پس از گذران مدت پدرش و حسین را خازن وحی خود قرار دادم و او را با شهادت، گرمی داشتم و او به وسیله آن به سعادت رسید. پس همانا او برترین کسانی است که شهید شده‌اند و بالاترین شهدا از لحاظ درجه است. کلمه تأقیه خود را با او قرار دادم و حجت بالغه‌ام نزد اوست. با عترت او پاداش می‌دهم و عقاب می‌نمایم. اولین آن‌ها، علی، سید عابدان و زینت اولیای گذشته من است و پسرش شبیه جدش محمد است که باقر علم و معدن حکمت من است. شک کنندگان در جعفر، هلاک خواهند شد، منکر او منکر من است. این قول، حقیقتاً از سوی من پابرجاست که گرمی می‌دارم جایگاه جعفر را و او را در مورد شیعیان، یاران و دوستانش، خوشحال می‌کنم. بعد از او برای موسی فتنه‌ای کور و تاریک رخ خواهد داد. حجت من مخفی نمی‌ماند، و همانا اولیای من از جام وفادارتر می‌نوشند. هر کس هر کدام از آن‌ها را انکار کند نعمت مرا انکار کرده است و هر کس آیه‌ای از کتاب مرا تغییر دهد، بر من افترا بسته است. وای بر افترا بندگان و منکران! پس از اتمام مدت موسی، بنده‌ام و حبیبم و برگزیده‌ام علی، ولی و یاور من و کسی است که سختی نبوت را بر دوش او می‌گذارم و او را با تصدی آن امتحان می‌کنم. او را عفریتی مستکبر می‌کشد، و در شهری که بنده صالح

بنا کرده است، در کنار بدترین خلائقم دفن می‌شود. این قول بر من ثابت است که او را با پسرش محمد مسرور سازم؛ جانشین پس از او و وارث علمش. پس او معدن علم من، جایگاه سرّ و حجت بر مخلوقات است. بنده‌ای به او ایمان نمی‌آورد، مگر آن که بهشت را جایگاه او قرار می‌دهم و شفاعتش را در مورد ۷۰ نفر از خویشانش که همگی مستوجب آتش هستند می‌پذیرم و سعادت به پسرش، علی؛ ولی من و یاورم و شاهد در خلقم و امین من بر وصیم ختم می‌شود. از او دعوت کننده به راهم و خازن علمم، حسن را به وجود می‌آورم و آن را با پسرش (م ح م د) رحمة للعالمین کامل می‌کنم. او کمال موسی، بهاء عیسی و صبر ایوب دارد. پس در زمان او، اولیای من ذلیل گشته سرهای آن‌ها هدیه داده شود، همان‌طور که سرهای رؤسای ترک و دیلم هدیه می‌شوند. پس کشته و سوزانده شوند و در خوف و رعب و هراس به سر برند. زمین با خون‌های آن‌ها رنگین می‌شود و فریاد و فغان زنانشان بالا- می‌رود. آنان به حتم اولیای من هستند. با آن‌ها، تمامی فتنه‌های کور و تاریک را دفع می‌کنم و به واسطه آن‌ها زلزله‌ها را برداشته، غل و زنجیرها را باز می‌کنم. آن‌ها کسانی هستند که صلوات و رحمت پروردگارشان بر آن‌ها است و آن‌ها هدایت شدگانند». این لوحی است که خداوند به رسول خدا(ص) هدیه نموده و پدرم به من عطا فرموده است تا با آن مرا بشارت دهد. مشخص می‌شود که شأن نزول این لوح، به مناسبت ولادت امام حسین(ع) بوده و همانا خداوند تعالی و پیامبرش در روز اول ولادتش، او را از آن چه که بر ایشان - امام حسین(ع) - جاری می‌شود، باخبر می‌کنند و چاره‌ای از این موضوع نبوده است. امام حسین(ع) دارای جذبه خاصی در قلب‌ها هستند، به طوری که به مجرد آن که نامش ذکر می‌شود، آن جاذبه در قلب‌ها پدیدار می‌شود: همانا برای حسین(ع) محبتی مخفی در قلب‌های مؤمنین وجود دارد. پس خود او و طفولیتش در قلب مادرش زهرا(س) چگونه است؟ و حال مادرش چگونه است هنگامی که می‌فهمد که طفلش که الان یک روزه است، سرش را با غریبی و تنهایی، کنار فرات جدا می‌کنند؟ این جاست که مقام فاطمه(س) نزد خدای تعالی متجلی می‌شود، و زمان بشارت الهی به حضرت رسول(ص) و حضرت زهرا(س) به واسطه ائمه معصومین(ع) از ذریه حسین(ع) و به واسطه نقش آن‌ها در این امت تا مهدی(ع) که ذخیره اصلاح گر عالم است، فرا می‌رسد. پس حضرت زهرا(س) فرمود: این کتابی است که خداوند به رسول خدا(ص) اهدا فرموده است؛ در آن اسم پدرم، شوهرم، اسم دو فرزندم و اسم اوصیای از فرزندانم می‌باشد و آن را پدرم به من عطا فرموده تا با آن مرا بشارت دهد. این کتابی است از خداوند عزیز حکیم به محمد پیامبرش... اسم عزت و اسم حکمت را با هم جمع نموده است و این بحثی است که تنها به اشاره‌ای به آن، اکتفا می‌کنیم و قرائت را ادامه می‌دهیم تا بفهمیم که این کتاب از کیست! و به سوی کیست؟ عناوین گوینده و مخاطب را ملاحظه کنید. گوینده: خداوند عزیز و کلیم. مخاطب: پیامبر او، نور، سفیرش، حجاب و دلیلش. در هر یک از این عناوین، بحثی است که وقت ما برای پرداختن به آن کافی نیست، فقط می‌خواهم که در کلمه «نورش» تأمل کنید. خداوند متعال در آخر آیه نور می‌فرماید: یهدی الله لنوره من یشاء و یضرب الله الأمثال للناس و الله بکلّ شیء علیم. ۱. خدا هر که را بخواهد با نور خویش هدایت می‌کند، و این مثل‌ها را خدا برای مردم می‌زند و خدا به هر چیزی داناست. آن چه که می‌خواهم اشاره کنم این است که هر کسی در این حدیث قدسی دقیق شود، ملاحظه می‌کند؛ اولاً- در این حدیث، نام‌های همه ائمه معصومین(ع) و خصوصیات مهم آن‌ها کاملاً ذکر شده و این مطابق است با آنچه از اخبار صحیحیه از ذکر ائمه از لحاظ تعداد و اسماء در تورات و انجیل، قبل از تحریفشان موجود بوده است. البته نصی در تورات بعد از تحریف باقی مانده است که تعداد ائمه(ع) را بیان می‌کند! این موضوع را «ابن کثیر» در البدایة و النهایة ج ۶، صفحه ۲۸۰ آورده است: در توراتی که دست اهل کتاب است این مضمون است: «همانا خدای تعالی به ابراهیم، اسماعیل را بشارت داد و همانا او را رشد داد و زیاد کرد و از فرزندانش دوازده عظیم قرار داد». منظور این کثیر آن چیزی است که در تورات فعلی است. در عهد قدیم و جدید، سفر آفرینش، صحاح هفدهم، آمده است: ابراهیم به خداوند گفت: ای کاش اسماعیل در حالی که امام تو می‌بود زندگانی می‌گذراند. پس خداوند گفت: ساره همسرت، پسری برای تو به دنیا می‌آورد و به اسحاق صدایش می‌زنی و عهد مرا اقامه می‌کند و با او عهدی ابدی نسل

به نسل منتقل می‌شود. و اما اسماعیل، آنچه را که درباره او گفתי شنیدم، آگاه باش که من او را مبارک گردانم و به ثمر نشانم و نسل او را زیاد گردانم. از او دوازده رئیس متولد می‌شود و او را امتی بزرگ قرار می‌دهم، ولی عهدم را با اسحاق که ساره در این وقت در سال آینده به دنیا می‌آورد، اقامه می‌کنم. کعب الاحبار این عبارت را، «دوازده قیم» ترجمه کرده و بعضی از ایشان نیز «دوازده امام» ترجمه کرده‌اند. متن اصلی در تورات و در منابع سنی و شیعه موجود است و این مؤیدی است بر بشارت پیامبر(ص).

نکته بعد این که ملاحظه می‌کنیم در حدیث قدسی از اصحاب و شیعیان ائمه غیر از اصحاب امام صادق(ع) نام برده می‌شود، ولیکن هنگامی که آخر حدیث لوح، کلام به امام مهدی می‌رسد در آخر حدیث لوح، خداوند به تفصیل از اولیای امام(ع) سخن می‌گوید. از آن‌ها به «اولیاء الله» تعبیر می‌کند و می‌گوید: و آن را با پسرش (م ح م د) رحمه للعالمین کامل کنم، با او کمال موسی، بهاء عیسی و صبر ایوب است پس در زمان ظهورش اولیای من ذلیل می‌شوند.. ملاحظه بفرمایید، خداوند تعالی اصحاب امام صادق(ع) را منسوب می‌کند به این که حاملان احادیث اهل بیت(ع) هستند بعد از این که فتنه‌های شدیدی به شیعه می‌رسد و آن‌ها را به امام صادق(ع) منسوب می‌کند. اما هنگامی که از اصحاب مهدی(ع) صحبت می‌کند، آن‌ها را به خودش منسوب کرده، تعبیر «اولیائی» به کار می‌برد. سپس از این که طاغیان، آن‌ها را ذلیل می‌کنند، می‌کشند و آواره می‌کنند، صحبت به میان می‌آید؛ تا آن‌جا که می‌گوید: آنان حقاً اولیای من هستند. امیدوارم توفیق پیدا کنم فرق افراد عصر غیبت و عصر ظهور را بیان کنم. این‌جا ملاحظه می‌کنیم که فرمایش خداوند تبارک تعالی از امام مهدی(ع) در قالب صحبت از یاران ایشان و مؤمنین در زمان ایشان آمده است، پس چرا می‌گوید: با ایشان تمامی فتنه‌های تاریک را دفع می‌کنم و به واسطه ایشان فتنه‌ها و زلزله‌ها را برمی‌دارم. چرا نگفت با او؟ مثل این که خداوند تعالی می‌گوید همانا وجود ولی من مهدی، بالاتر از این است که بگویم با او دفع فتنه‌ها و زلزله‌ها می‌کنم. پس این‌ها را با خادمان و یارانش دفع می‌کنم و او سرور و آقای ایشان است و توانایی‌هایی که فقط به او عطا شده، بسیار بالاتر از این‌هاست. چیزی را که اکنون نقل می‌کنم، از مرحوم سید جمال‌الدین خوانساری صاحب روضات الجنات، و از اکابر علمای ماست، مطلب را روشن می‌کند. ایشان وصیت کرده قبری در خارج از اصفهان برایش آماده کنند؛ در حالی که در شهر، قبرستانی تاریخی که مؤمنین علاقمند به دفن در آن بودند، وجود داشت؛ چرا که پر از علما و صالحین بود. هنگامی که از دلیل این کار از ایشان سؤال کردند سکوت کرد. اصرار کردند تا این که بیان کرد: دوستی تاجر داشتم که به صداقت و دیانتش اعتماد داشتم و به من اصرار کرد که وصی او باشم. پس قبول کردم علی‌رغم آن که وصایت احدی را قبول نمی‌کردم و این قصه را او برایم نقل کرد. او گفت: از راه عراق به حج بیت الله الحرام رفتم تا در رفت و برگشتم به زیارت ائمه(ع) نایل آیم. هنگامی که به نجف رسیدم، حواله‌ای نزد من بود. خواستم در روز حرکت قافله آن‌را تسلیم کنم، امّا تا مغرب تأخیر کردم و وقتی آمدم تا به قافله ملحق شوم، فهمیدم که قافله رفته است و در سورالنجف را قفل کرده‌اند. پس آن شب را در داخل سور گذراندم و اول صبح سریع خارج شدم تا به قافله ملحق شوم، ولی هر چقدر در صحرا پیاده می‌رفتم آن‌ها را نمی‌یافتم! متحیر به نجف برگشتم و دیدم که باب سور هم بسته است پس شب را خارج سور گذراندم. در نیمه‌های شب ناگهان شخص درویشی را که لباس‌های کهنه‌ای پوشیده بود دیدم. به من گفت: «تو دیشب از قافله جا مانده‌ای، چرا نماز شب را ترک کردی؟ بلند شو و با من بیا!» پس چند گام بیشتر با او برداشته بودم که شخصی جلیل‌القدر را دیدم که به ما نگاه کرد و به درویش گفت: «او را به مکه ببر!» درویش به من گفت: برو و فلان وقت بیا». در وقتی که وعده داده شده بود رفتم وی به من گفت: «پشت سر من بیا و قدم‌هایت را جای قدم من بگذار». خود جلوی من قرار گرفت و چند قدمی نرفته بود که خودم را در مکه یافتم. پس خواست با من وداع کند. به او گفتم: بسیار بر من منت می‌گذارید، اگر لطفتان را کامل کنید و بعد از حج، مرا به نجف بازگردانی. قبول کرد و در روز و مکان خاصی با من قرار گذاشت. بعد از آن که مناسک حج را کامل کردم، به سمت آن مکان رفتم و او را یافتم. همان‌طور که مرتبه اول گفته بود: «به من گفت پشت سر من بیا و قدم‌هایت را در جای قدم‌های من قرار ده» و باز، بعد از چند قدمی دیدم که در نجف هستم. به من گفت: «این جریان را به

رفقاییت مگو! به ایشان بگو که با یکی از ایشان آمدم و قبل از شما رسیدم». سپس به من گفت: «من با تو کاری دارم» گفتم: من حاضریم، کارت‌ان چیست؟ گفت: «در اصفهان به تو خواهم گفت». به اصفهان برگشتم، تا آن که روزی دوست درویشم را در میان حملان بازار اصفهان دیدم، به سمت من آمد و به من گفت: «من همان کسی هستم که تو را به مکه رسانیدم و الان وقت کارم است که به من وعده داده بودی!» گفتم: بله کارت‌ان چیست؟ گفت: «من در فلان مکان زندگی می‌کنم و در فلان روز می‌میرم، پس به مکان زندگی‌ام بیا و در صندوق من هشت تومان است، آن‌ها را برای کفن و دفن خرج کن. سپس مرا به مکانی که قبر خود انتخاب کرده بود برد و گفت: «مرا این‌جا دفن کن!» صاحب روضات الجنات گفت: این همان مکانی است که آن ولی خدا انتخاب کرده بود، من هم این‌جا را برای دفن انتخاب کرده‌ام. این تنها سطح خادمی از اصحاب ایشان (ع) است. پس هنگامی که خادم‌ان نشان کار «آصف بن برخیا» را انجام می‌دهند، خود آن حضرت - صلوات‌الله‌علیه - چگونه خواهد بود؟ ای حسرت بر عمرمان که گذشت و نفهمیدیم که چه کردیم و از چه کسی دور شدیم؟ چقدر، از او یاد کردیم تا که او ما را یاد کند؟ و چقدر برای او کار کردیم تا برایمان جبران کند؟ او امامی است که خداوند تعالی از او به این نحو یاد می‌کند که، همانا او خاتم‌الائمه، کامل‌کننده ایشان و رحمه للعالمین است و با او کمال موسی، بهاء عیسی و صبر ایوب است. خداوند سبحان تعبیر «رحمة للعالمین» را جز برای رسول‌الله (ص) که فرموده: و ما أرسلناك إلا رحمة للعالمین. ۲ فقط برای یک نفر دیگر به کار برده و آن حضرت صاحب الزمان (ع) می‌باشد. ما نمی‌توانیم معنای رحمه للعالمین را بفهمیم مگر آن که معنای: «الحمد لله رب العالمین» را بفهمیم. دلیل آن، این است که ربوبیت عوالم وجودی؛ ملک و ملکوت، دارای مغز و پوسته‌ای است: اما لایه ظاهری که عالم ملک است، نیازمند ربوبیت و تربیت به واسطه اسم «الرحمن» است تا به سمت تکاملش سیر کند و اما مغزی که عالم ملکوت است، نیازمند به ربوبیت با اسم «الرحیم» است تا به کمالش نایل آید. همانا قرآن برای تمامی مردم و به طور اخص برای کسانی که می‌فهمند، معجزه است. این‌ها کسانی هستند که درک می‌کنند کمال بشریت به جز با قرآن که بر قلب سیدالمرسلین (ص) نازل شده است، متحقق نمی‌شود. تنها دو نفر مظهر هر دو اسم - الرحمن و الرحیم - می‌باشند: خاتم النبیین (ص) و خاتم الوصیین امام مهدی (ع). این مقام حجت‌بن‌الحسن - ارواحنا له الفداء - می‌باشد و انسان فقط وقتی که به اهلیت معرفت راه پیدا کند او را می‌شناسد: و به مغز حکمت و علم می‌رسد. هر اندازه در مناطق وجود و تعقل جلو برود، می‌فهمد که همانا فاعلی که وجود از اوست، ذات خالق مقدس - خدای عزوجل - است و کسی که وجود در همه عوالم، قائم به اوست حجت خدا بر مخلوقاتش حضرت حجت‌بن‌الحسن - صلوات‌الله‌علیه - می‌باشد. این گستره ولایت امام مهدی (ع) و عظمت مقام آن حضرت - ارواحنا له الفداء - است. به روایات اهل بیت (ع) رجوع کنید و آن‌ها را بخوانید و از آن چیزی بفهمید و به مردم، آنچه که از مقام پیامبر (ص) و اهل بیتش (ع)، مخصوصاً امام مهدی (ع) فهمیدید؛ بشناسانید، چرا که در زمان ما مظلومی مثل آن حضرت (ع) یافت نمی‌شود. ایشان آن وجود مقدسی هستند که اگر خداوند او را خلق نمی‌کرد، عهدش در لوحی که به سوی پیامبرش فرستاده و با وصفی که برای پیامبرش به کار برده - رحمه للعالمین - ختم نمی‌شد. اما سایر صفات امام در عهد لوح عبارتند از: «با او کمال موسی، بهاء عیسی و صبر ایوب (ع) است». فرصت نداریم که کمال موسی و بهاء عیسی را تبیین کنیم. به صبر ایوب اشاره می‌کنم که او مثلی در صبر پیامبران (ص) می‌باشد. آیا صبورت‌تر از انسانی که حجاب‌ها برای او برداشته شده است و او امور را به صورت واقعی ولو بعد از گذشت زمان - می‌بیند، دیده‌اید، قبر جد‌اش صدیقه کبری را زیارت می‌کند و ظلم‌هایی را که به آن مخدره شده است، مجسم می‌بیند و پهلوی شکسته و جسم ضعیف آن حضرت (س) را می‌بیند. ایشان قبر جدش موسی بن جعفر (ع) را زیارت می‌کند، پس ساق پای ایشان را که به واسطه زنجیرها زخم شده، و بدنش را که به واسطه سم ضعیف شده، مشاهده می‌نماید. و جدش علی بن موسی الرضا (ع) را زیارت می‌کند پس صورتش که سم آن را تغییر داده، می‌بیند؛ در نجف ضربه شمشیری که بر فرق جدش فرود آمده را می‌بیند. سپس به کربلا عروج می‌کند و آن بدنی را که بر خاک افتاده است می‌بیند که حتی ملائکه نمی‌توانند آن را نظاره کنند! بله، یقیناً او صبر ایوب دارد...

پروردگارا! ما مقصریم. پروردگارا! ما قاصریم. پروردگارا به حرمتی که ولی‌ات حضرت حجت(ع) نزد تو دارد، حرمتی که در عهد با پیامبرت به وسیله جبرئیل بر لوحی از جانب خودت نازل کردی، و در آن مقام یاران امام مهدی(ع) را بیان کردی، و این که به واسطه ایشان بلا و فتنه‌ها را دفع می‌کنی و مقام خودش را در درجه‌ای بالاتر از مقام ایشان قرار دادی، از گناهان ما بگذر و لطف را شامل حال ما کن که ما محتاج یک نگاه او هستیم. پروردگارا! آن چیزی که از تو طلب کردیم، به حقی که از تو بر اوست و حرمتی که او نزد تو دارد و حقی که با او قرار داده‌ای و حرمتی که برای او قرار داده‌ای، نگاهش را شامل حال ما بفرما و ما را مشمول دعای خیر آن بزرگوار قرار ده. مترجم: سید محمد حسین هاشمیان ماهنامه موعود شماره ۷۷ پی‌نوشت‌ها؟: متن عربی برگرفته از: الحق‌المبین فی معرفه المعصومین(ع)، علی کورانی. ۱. سوره نور (۲۴)، آیه ۳۵. ۲. سوره نساء (۴)، آیه ۱۰۷.

جامعه مسلمانان آمریکا

حدّاق دو قرن قبل از کشف قاره آمریکا به دست کلمبوس، مسلمانان شبه جزیره اسپانیا و قاره آفریقا موفق شدند به قاره آمریکا دست یافته و حتی با اهالی بومی آن سرزمین آمیزش داشته باشند. حمید مولانا جمعیت‌شناسی مسلمانان در آمریکا نیم قرن پیش، جامعه‌شناسان و کارشناسان علوم سیاسی غرب، فکر نمی‌کردند که اسلام به یک نقطه قدرت بزرگ در سیستم بین‌المللی تبدیل شود. به همین جهت، مطالعه نفوذ مسلمانان در دنیا از جنبه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و منطقه‌ای تقریباً ناچیز بود. در آمریکای شمالی و ایالات متحده آمریکا نیز جمعیت مسلمانان و فعالیت آن‌ها در حاشیه قرار داشت. در سه دهه اخیر و به‌ویژه با پیروزی انقلاب اسلامی ایران، نه تنها این پیش‌فرض‌ها و معادلات به هم خورده است؛ بلکه امروز برداشت و تحلیل جدیدی از جایگاه اسلام و مسلمانان در امور بین‌المللی به وجود آمده است. آمار رسمی و دقیق درباره جمعیت مسلمانان در ایالات متحده آمریکا وجود ندارد؛ زیرا که مطابق قوانین و مقررات آمریکا، دین و مذهب شهروندان در سرشماری ملی که تقریباً هر ده سال یک‌بار انجام می‌شود، منظور نگردیده است. به همین جهت، آمار مسلمانان در آمریکا، تخمینی بوده و در جمع‌آوری اطلاعات در این مورد، از منابع دیگر از جمله اصلیت شهروندان و مهاجران و از نوع ملیت‌ها که از سوی مقامات رسمی سرشماری، گردآوری شده است؛ استفاده می‌شود. آمار دولت آمریکا نشان می‌دهد که عده مهاجران به آمریکا از کشورهای اسلامی، از بدو ورود تا سال ۱۹۶۵ میلادی، نسبت به مذاهب و ملیت‌های مناطق دیگر بسیار کم بوده است. طبق این آمار، در سال‌های بین ۱۸۲۰ تا ۱۹۶۵، مجموعاً ۵۱۷۳۶۷ نفر از کشورهای اسلامی به آمریکا مهاجرت کرده‌اند که اغلب آن‌ها از نواحی بالکان و عثمانی سابق (ترکیه) و هندوستان که شامل پاکستان و بنگلادش امروزی است، بوده‌اند. طبق آمار اداره مهاجرت آمریکا، عده مهاجران از کشورهای اسلامی بین سال‌های ۱۹۶۶ تا ۱۹۸۰ افزایش یافته و به ۸۶۵۴۷۲ می‌رسد. گرچه اکثریت این مهاجران مسلمان بوده‌اند، اما بسیاری نیز از ادیان دیگر از جمله مسیحیت و یهودیت هستند. تعداد مهاجران از کشورهای اسلامی در دهه ۱۹۸۰ به ۹۲۱۱۰۰ رسیده و در هفت سال اول دهه ۱۹۹۰ (۱۹۹۱ تا ۱۹۹۷) به ۹۹۷۰۰۰ افزایش یافته است. مسلمانان، فقط ۳۰ درصد از مهاجران لبنانی به آمریکا را در سال‌های بین ۱۹۸۰ تا ۱۹۹۰ تشکیل می‌دادند؛ در حالی که یک سوم مهاجران هندوستان به آمریکا در سال‌های بین ۱۸۲۰ تا ۱۹۶۰ مسلمان بودند. عده بسیار زیادی از ایرانیان که پس از انقلاب اسلامی به آمریکا مهاجرت کردند، به ویژه در سال‌های بین ۱۹۸۰ تا ۱۹۹۰ از یهودی‌ها، مسیحی‌ها و ادیان دیگر جز اسلام بودند. به طور کلی بین سال‌های ۱۸۲۰ تا ۱۹۹۷ طبق آمار دولت آمریکا، در حدود ۳ میلیون و ۳۰۰ هزار نفر از کشورهای مسلمان به آمریکا مهاجرت کردند و این فقط ۵ درصد از کل مهاجران ۶۴ میلیونی در این سال‌ها به آمریکا بوده است. بزرگ‌ترین رقم مهاجران از کشورهای اسلامی به آمریکا را به ترتیب کشورهای عربی، ایران، پاکستان، هند، بنگلادش، تونس، آفریقای شمالی، اروپا به‌ویژه منطقه بالکان (کشورهای آلبانی، بوسنی و هرزگوین و جمهوری‌های سابق یوگسلاوی) تشکیل می‌دهند. سایر مناطق قاره آفریقا و آسیا، مانند جمهوری‌های آسیای مرکزی، اندونزی،

مالزی، آفریقای جنوبی و غیره در درجه بعد قرار دارند. تعداد مهاجران از افغانستان بین سال‌های ۱۹۸۰ تا ۱۹۹۰ در حدود ۳۰ هزار و در هفت سال اول دهه ۱۹۹۰ میلادی بالغ بر ۱۳۶۰۰ نفر بوده است. امروز جمعیت مسلمانان در آمریکا حداقل ۶ میلیون و حداکثر تا ۹ میلیون نفر، تخمین زده می‌شود. نگاهی به تاریخ مسلمانان نه تنها در سفر و دریانوردی کریستوفر کلمبوس در ۱۴۹۲ میلادی به قاره آمریکا به او کمک و یاری کردند، بلکه در کشف این سرزمین به دست اروپایی‌ها با آنان همراه بودند. ماجرای مسافرت و دریاسالاری کلمبوس به قاره آمریکا، دقیقاً زمانی صورت می‌گیرد که چند سال قبل از آن، آخرین حکومت مسلمانان بر شبه‌جزیره اسپانیا کاملاً از سوی شاه‌زاده‌های مسیحی آن منطقه خاتمه یافته؛ ولی اطلاعات و دانش انباشته شده چند قرن تمدن اسلامی در اروپا و به‌ویژه در آن منطقه، در رشته‌های جغرافیا، تاریخ، نجوم، ریاضیات، دریانوردی، نقشه‌برداری و تبحر و فناوری‌های جهان‌گشایی به دست مسیحیان اسپانیایی و پرتغالی افتاده است. فرضیه معتبری که از طریق برخی از تاریخ‌نویسان و دانشمندان ارائه شده، حاکی از این است که حداقل دو قرن قبل از کشف قاره آمریکا به دست کلمبوس، مسلمانان شبه‌جزیره اسپانیا و قاره آفریقا موفق شدند به قاره آمریکا دست یافته و حتی با اهالی بومی آن سرزمین آمیزش داشته باشند. لازم به یادآوری است که از سال ۱۴۷۴ میلادی تیم پادشاهان مسیحی کاتولیک، یعنی زن و شوهری موسوم به ایزابلا، از ناحیه سویل و فرناندو از منطقه آراگون شبه‌جزیره اسپانیا و پرتغال موفق شدند به تدریج، از تضعیف و چنددستگی مسلمانان استفاده کرده، حکومت و سلطه خود را بر آن سرزمین استوار نمایند و بالاخره آخرین حکومت و شهر مسلمانان یعنی گرانادا (غرناطه) را در ۱۴۹۲، یعنی زمانی که کلمبوس دریانوردی خود را به طرف قاره آمریکا شروع کرد، تصرف و فتح کنند. مسلمانان تحت فشار و خفقان شاهان اسپانیا و پرتغال، از آن منطقه رانده شدند. و از آن تاریخ به بعد هیچ‌گاه در ادبیات غرب توجهی به نقش مسلمانان در اکتشاف قاره آمریکا نشده است. اکتشاف قاره آمریکا به دست اروپایی‌ها با دو روند تاریخی دیگر در دنیای اسلام همراه است: یکی حمله و حکومت مغول‌ها در شرق آسیا که فاجعه بزرگی را برای حکومت‌های مسلمانان در فلات ایران و آسیای مرکزی و سرزمین‌های عربی به وجود می‌آورد و دیگری ظهور مسلمانان ترک و عثمانی‌ها و فتح قسطنطنیه و شکست مسیحیان و کلیسای بیزانتین (ارتدوکس) در شرق است که هم‌زمان با افول حکومت‌های اسلام در شبه‌جزیره اسپانیا - پرتغال صورت گرفته و منجر به تأسیس امپراتوری عثمانی و گسترش تمدن اسلامی و ترک زبان در شرق مدیترانه و اروپا می‌شود. زمانی اسپانیا، انگلستان و فرانسه قاره آمریکا را تقسیم کرده و به مستعمرات خود ملحق می‌کنند که امپراتوری عثمانی در غرب با اروپا و در شرق با ایران (سلسله صفوی)، درگیری سیاسی و نظامی داشت. با تضعیف دولت‌های اسلامی در اروپای غربی و ناحیه اقیانوس هند و آفریقا و درگیری‌هایی که امپراتوری‌های عثمانی و صفوی در سرزمین وسیع آسیا - اروپای شرقی دارند، برتری تسلط دریایی به ویژه در اقیانوس‌های اطلس و کبیر (آرام) به دنیای غرب و به ویژه به اسپانیا، پرتغال، انگلستان، فرانسه و هلند انتقال پیدا می‌کند. تماس مسلمانان و دنیای اسلام با قاره آمریکا در اواسط قرن نوزدهم، بسیار ناچیز است. مهاجرت مسلمانان به قاره آمریکا از اطراف و اکناف دنیا در چند مرحله صورت گرفته است. در اوایل قرن نوزدهم، مسافرت و مهاجرت افراد مسلمان به آمریکا و به‌ویژه آمریکای شمالی از طریق دعوت، استخدام و بهره‌برداری ویژه آن‌ها در حرفه‌هایی که اروپایی‌ها با آن آشنایی نداشتند، صورت می‌گرفت. مثلاً در سال ۱۸۵۶ میلادی، قشون سواره آمریکای شمالی (ایالت متحده) فرد مسلمانی به نام «حاجی علی» را جهت پرورش شتر در ایالت آریزونا و کالیفرنیا استخدام کرده، به آمریکا آورد که سال‌های بعد مقیم شده، در کالیفرنیا زندگی کرد. اما اولین گروه مهاجران مسلمان به آمریکا در سال‌های ۱۸۷۵ تا ۱۹۱۲، یعنی پس از خاتمه جنگ‌های داخلی آمریکا و قبل از آغاز جنگ اول بین‌المللی صورت گرفت. اکثریت این مهاجران را مسیحیان کشورهای سوریه، اردن، فلسطین و لبنان تشکیل می‌دادند که در مدراس میسیون‌های مذهبی در خاورمیانه، درس خوانده و به جهات اقتصادی و مذهبی به قاره آمریکا مهاجرت می‌کردند؛ گرچه در بین این گروه، مسلمانان اهل سنت، شیعه، علوی سوریه‌ای و دروزی متعلق به لبنان مشخص بودند. مرحله دوم مهاجرت مسلمانان به آمریکا پس از جنگ بین‌المللی اول و سقوط امپراتوری

عثمانی صورت می‌گیرد و بیشتر شامل کشورهای است که تحت سلطه عثمانی‌ها اداره می‌شدند. به علت سهمیه‌بندی ملیت‌های مختلف در قانون مهاجرت ایالات متحده که در دهه‌های اوایل قرن بیستم بیشتر شامل اروپایی‌ها می‌شد، عده مهاجران مسلمان به آمریکا هنوز محدود می‌باشد. دوره سوم مهاجرت مسلمانان به آمریکا، زمانی آغاز می‌شود که در دهه ۱۹۳۰ میلادی، طبق قوانین مهاجرت جدید آمریکا، به مسلمانان مقیم آمریکا اجازه داده می‌شود تا اعضای فامیل و خانواده خود را نیز بتوانند برای مهاجرت به آمریکا دعوت کنند. مرحله چهارم مهاجرت و اقامت مسلمانان در آمریکا که عده انبوه و قابل توجهی را از دنیای اسلام و به ویژه خاورمیانه تشکیل می‌دهد، از خاتمه جنگ جهانی شروع شده و تا دهه ۱۹۶۰ میلادی ادامه پیدا می‌کند. اکثریت مسلمانانی که در این دوره به آمریکا مهاجرت کرده و یا مقیم می‌شوند، از تجار، دانشجویان، اصناف و حرفه‌های مختلف بوده و انگیزه اصلی آن‌ها، اقتصادی، فرهنگی، آموزشی و اجتماعی می‌باشد. با تغییرات جدیدی که در قانون مهاجرت آمریکا در سال ۱۹۶۵ میلادی به وجود آمد، سهمیه‌بندی مهاجرت به آمریکا بر مبنای ملیت و قومیت لغو شده، بر مبنای احتیاج حرفه‌ای و اقتصادی طرح می‌گردد و این فرصت مناسبی را برای مهاجرت مسلمانان به ایالات متحده فراهم می‌سازد. مرحله پنجم و اخیر مهاجرت مسلمانان به آمریکای شمالی و ایالات متحده، بیشتر با تحولات بین‌المللی، دگرگونی‌های داخلی کشورهای اسلامی و محدودیت‌ها و فرصت‌های ایجاد شده در قاره آمریکا ارتباط دارد. بزرگ‌ترین مهاجرت مسلمانان به آمریکا در این دوره و به ویژه از کشورهای پاکستان، بنگلادش، افغانستان، ایران، اندونزی، مالزی، هند، کشورهای عربی خاورمیانه، فلسطین، ترکیه و آفریقای شمالی صورت می‌گیرد. این دوره از اواسط دهه ۱۹۶۰ آغاز شده و تا امروز ادامه دارد. جنگ‌های اعراب و اسرائیل در سال‌های ۱۹۶۷ و ۱۹۷۳، جنگ‌های داخلی لبنان در دهه ۱۹۷۰ و اشغال برخی از کشورهای اسلامی به دست قدرت‌های اروپایی، مانند اشغال افغانستان از سوی نیروهای شوروی سابق، تأثیرات فوق‌العاده‌ای در مهاجرت مسلمانان به آمریکا داشته است. حمله اسرائیل به لبنان و فلسطین و اشغال این دو کشور، دو جنگ اخیر در عراق پس از فروپاشی شوروی، انقلاب اسلامی ایران، استقلال جمهوری‌های آسیای مرکزی از یوغ تسلط نظام شوروی، تحولات سیاسی در قاره آفریقا و مغرب و به طور کلی روند و جریان اقتصاد جهانی همراه با توسعه ابزار آلات ارتباطات و حمل و نقل و ترابری و به ویژه آموزش و پرورش دانشگاهی و اشتغالات جدید، همه دست به دست هم داده و برخلاف محدودیت‌های حاصل از وقایع ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ در آمریکا، تعداد مهاجران و مسلمانان مقیم آمریکا را افزایش داده است. مثلاً در اواسط دهه ۱۹۷۰ میلادی و قبل از انقلاب اسلامی ایران، تعداد ایرانیانی که به دلایل مختلف در آمریکا اقامت داشتند، از ۷۰ هزار نفر تجاوز نمی‌کرد که بیش از ۵۰ هزار نفر آن‌ها را دانشجویان تشکیل می‌دادند. در سه دهه‌ای که از انقلاب اسلامی ایران می‌گذرد، تعداد ایرانیان مقیم آمریکا نزدیک به یک میلیون نفر رسیده که اقلیت کوچکی از آن‌را یهودیان ایرانی تشکیل می‌دهند. جامعه شیعیان آمریکا جامعه شیعیان، پس از اهل تسنن، بزرگ‌ترین گروه مسلمانان در ایالت متحده آمریکا می‌باشد و شیعه اثنی عشری، قریب به اتفاق این گروه از مسلمانان را تشکیل می‌دهد. از ده میلیون مسلمان در آمریکا، از جمله مسلمانان سیاه‌پوست بومی آمریکا، نزدیک به دو میلیون نفر از مذهب شیعه هستند. به عبارت دیگر از هر ده نفر مسلمان در ایالت متحده، دو نفر از شیعیان هستند و بزرگ‌ترین گروه مسلمانان شیعه را ایرانی‌ها، که نزدیک به یک میلیون نفر می‌باشند، تشکیل می‌دهند. سایر شیعیان آمریکا از کشورهای عراق، لبنان، افغانستان، عربستان سعودی، پاکستان، هند، آذربایجان، تاجیکستان، ترکمنستان و سوریه بوده و تعداد قابل توجهی نیز از سایر ممالک و سرزمین‌های اسلامی هستند. مهاجرت چند سال اخیر مسلمانان به آمریکا به ویژه از کشورهای پاکستان، عراق، بحرین و سواحل خلیج فارس، بنگلادش، آفریقای شمالی و جنوبی و آسیای مرکزی، جمعیت شیعیان را در آمریکا افزایش داده است. جامعه شیعیان در آمریکا، به ویژه پس از جنگ جهانی دوم و در دهه‌های ۱۹۵۰ تا ۱۹۷۰ بر اثر افزایش مهاجران ایرانی و لبنانی و عراقی، به‌ویژه دانشجویان، بخش بسیار مهمی را از جمعیت مسلمانان در ایالات متحده تشکیل می‌داد، اما اهمیت شیعیان از جنبه‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی، با پیروزی انقلاب اسلامی ایران و توجه فوق‌العاده مردم و افکار

عمومی به بیداری مسلمانان، گسترش پیدا کرد. جامعه شیعیان در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ در آمریکا، فعال‌ترین و مهم‌ترین گروه سیاسی را تشکیل می‌داد. مثلاً انجمن دانشجویان مسلمان که تحت نظر و رهبری ایرانیان مقیم آمریکا و کانادا اداره شده و فعالیت می‌کرد، نقش بسیار بزرگی در بسیج مسلمانان و آگاهی افکار عمومی آمریکا در دوران انقلاب اسلامی داشت. اسلام و جامعه سیاه‌پوستان آمریکا جامعه سیاه‌پوستان آمریکا یا آنچه در دهه‌های اخیر به نام جامعه آمریکایی‌های سیاه آفریقایی النسل نامیده می‌شوند، حساسیت فوق‌العاده‌ای به اسلام و مسلمانان پیدا کرده‌اند. در آغاز مهاجرت اروپایی‌ها به قاره آمریکا و توسعه تجارت بردگی و برده‌فروشی در ایالت متحده، عده قابل توجهی از بردگان فرستاده شده از آفریقا به آمریکا، مسلمان بودند. اما از آن‌جا که مستعمرات انگلیس در آمریکا عموماً مسیحی بودند، سیاه‌پوستان این سرزمین، مذاهب مختلف مسیحیت را قبول کرده و آثار مسلمانان سیاه‌پوست در آمریکا، تا اواخر قرن بیستم چندان ظاهر و مشهود نبود. با این وجود، اسم و رسم برخی از مسلمانان سیاه‌پوست اولیه را در کتب‌ها و داستان‌های مربوط به دوره بردگی در آمریکا می‌توان ملاحظه کرد؛ از جمله در نوشته «الکس هیل» و داستان و رمان او به نام ریشه‌ها. خاطرات برده سیاه‌پوست مسلمان به نام محمد بیلالی به زبان عربی که در دهه ۱۷۲۰ میلادی؛ از آفریقای غربی به آمریکا مهاجرت کرده؛ در کتابخانه دانشگاه جورجیا در جنوب ایالات متحده هنوز محفوظ است. در دهه‌های اولیه قرن بیستم که نهضت اجتماعی و مدنی سیاه‌پوستان آمریکا، جهت حصول حقوق و آزادی‌های فردی و کشوری در حال رشد و نمو بود، یک سیاه‌پوست از شهر دیترویت در ایالت میشیگان که مرکز صنایع اتومبیل‌سازی می‌باشد به اسلام گرایش پیدا کرده و گروه و سازمانی را به نام «ملت یا گروه اسلام» تشکیل می‌دهد. اسم این فرد در اصل «الیجاج پول» بود که بعداً به «الیجاج محمد» تغییر یافت. سیاه‌پوست معروف انقلابی آمریکا به نام «مالکوم ایکس» که در دهه ۱۹۶۰ فعالیت داشت و دیگر رهبر سیاه‌پوستان این مکتب که در حال کنونی فعال است، «لوئیز فراخان» است که در حقیقت، در کنار الیجاج محمد پرورش یافت. برخی از باورهای این مکتب، با آیین و روش و اعتقادات مسلمانان سنتی، مغایرت دارد. نهضت مسلمانان «ملت یا گروه اسلام» به رهبری الیجاج محمد، در حقیقت هم تحت تأثیر فرقه‌های مختلف مسیحیت در آمریکا قرار گرفته و از این جهت، خود را یک نوع گروه و ملتی می‌دانست که می‌خواهد آزادی‌های گم شده خود را در جامعه آمریکا باز یابد و از طرف دیگر هم گرایش به اسلام، نوعی مقاومت در مقابل تهاجم فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و نژادی سفیدپوستان آمریکا علیه سیاه‌پوستان محسوب می‌شد. ملت یا گروه اسلام الیجاج محمد، کوشش داشت این هویت سیاه‌پوستان را زیر چتر اسلام بیابد. مالکوم ایکس در سال ۱۹۶۴ از گروه الیجاج محمد جدا شد و گروه جدیدی به نام «مسجد مسلمان» که با سازمان «وحدت آمریکایی‌های آفریقایی» رابطه و همکاری داشت، تشکیل داد. طبق خاطرات مالکوم ایکس، او در زیارت حج در مکه معظمه که بسیار تحت تأثیر آن قرار گرفته بود، شرمسار بود؛ زیرا به زبان عربی که زبان دنیای اسلام است، آشنایی نداشت. ال‌کوم ایکس در سال ۱۹۶۵ در یک جلسه سخنرانی در شهر نیویورک ترور و کشته شد. پس از درگذشت الیجاج محمد در سال ۱۹۷۵ میلادی، پسر او «والاس محمد» فعالیت پدر را ادامه داد، اما در بسیج سیاه‌پوستان چندان موفق نشد و یکی از پیروان پدر او، لوئیز فراخان، این مأموریت را از دهه ۱۹۸۰ تا امروز به دست گرفته است. فراخان بیش از سایر رهبران سیاه‌پوست آمریکا با گروه‌های دیگر مسلمانان در آمریکا نزدیک شده آمیزش پیدا کرد و در دهه ۱۹۹۰ و اوایل قرن بیست‌ویکم دو تظاهرات یک میلیون نفری جهت بسیج سیاه‌پوستان، برای رهایی از یوغ ظلم و ستم نظام جهانی سفیدپوستان و هم‌فکران آنان، در واشنگتن به راه انداخت. فراخان به علت انتقاداتی که از رژیم صهیونیستی کرده است، مورد غضب و خشم آنان می‌باشد و اختلاف او و هواداران و پیروانش با یهودی‌های آمریکا، همیشه آشکار بوده است. نفوذ اسلام در بین سیاه‌پوستان آمریکا، فراسوی گروه‌های الیجاج محمد، مالکوم ایکس و لوئیز فراخان بوده است. بسیاری از مسلمانان سیاه‌پوست بومی آمریکا از اهل سنت و برخی نیز از مذاهب دیگر اسلامی از جمله شیعیان می‌باشند. نفوذ اسلام در بین سیاه‌پوستان آمریکا در چند دهه اخیر، از همه ادیان و مذاهب دیگر بیشتر بوده است. هویت اسلامی سیاه‌پوستان را به خوبی می‌توان در نام و رسم بسیاری از شخصیت‌های

حرفه‌ای، فرهنگی، ورزشی و بازرگانی ملاحظه کرد. امروز فرقه و دسته و گروه‌های انشعابی مختلفی از سیاه‌پوستان مسلمان آمریکا وجود دارند که اغلب کوچک بوده و معدودی از «ملت گروه اسلامی» می‌باشند که در سطح مذهبی و مدنی فعالیت دارند. میزان گرایش به اسلام در آمریکا، در طول سال ۲۰۰۵، حدود بیست‌هزار نفر تخمین زده شده که از این تعداد، ۶۳ درصد آمریکایی‌های آفریقایی تبار، ۲۷ درصد سفیدپوست و ۹ درصد را لاتین تبارها تشکیل می‌دهند. ماهنامه موعود شماره ۷۷ پی‌نوشت؟: برگرفته از: ماهنامه اخبار شیعیان، شماره ۱۳

جوخه‌های مرگ آمریکا

مکس فولر «محقق و نویسنده مستقل انگلیسی، اسناد و مدارکی را درباره اقدام ارتش آمریکا در تشکیل جوخه‌های مرگ در عراق ارایه داده است. به گواه تاریخ نیم قرن اخیر، آمریکا تنها کشوری است که توانایی فوق‌العاده‌ای در سازماندهی جوخه‌های مرگ در هر نقطه از جهان دارد و بعد از ویتنام، شیلی، السالوادور و... اکنون نوبت شهروندان عراقی شده است که هر روز قربانی وحشی‌گری این جوخه‌ها شوند. آنچه در زیر می‌خوانید مشروح گفت‌وگوی رادیو انگلیسی برون‌مرزی با فولر است. اشاره: تاکنون گمانه‌زنی‌هایی درباره نقش مستقیم آمریکا در ایجاد ناامنی در عراق وجود داشته است. براساس این گمانه‌زنی‌ها، آمریکا برای تداوم حضور خود در عراق نیازمند توجیهات جدیدی است که مهم‌ترین آن القای وجود درگیری‌های فرقه‌ای و مذهبی در این کشور و ناامنی‌های ناشی از آن است که حضور نیروهای ثالث بی‌طرف را - که همان اشغالگران باشد - توجیه می‌کند. اما «مکس فولر» محقق و نویسنده مستقل انگلیسی، اسناد و مدارکی را درباره اقدام ارتش آمریکا در تشکیل جوخه‌های مرگ در عراق ارایه داده است. وی می‌گوید آمریکا با همکاری وزارت کشور عراق که در زمان علاوی - نخست‌وزیر سابق - مهره‌های بعثی در آن نفوذ کردند، توانسته است علاوه بر به راه انداختن موج ناامنی و بمب‌گذاری در عراق، چهره شیعیان را نیز مخدوش جلوه دهد و زمینه‌هایی برای بروز اختلافات فرقه‌ای و تداوم اشغالگری ایجاد کند. هم‌چنان رسانه‌های وابسته به ارتش آمریکا دائماً از نقش ایران در ناامنی‌های عراق می‌گویند تا نقش ارتش آمریکا و جوخه‌های مرگ آن را پنهان کنند. به گواه تاریخ نیم قرن اخیر، آمریکا تنها کشوری است که توانایی فوق‌العاده‌ای در سازماندهی جوخه‌های مرگ در هر نقطه از جهان دارد و بعد از ویتنام، شیلی، السالوادور و... اکنون نوبت شهروندان عراقی شده است که هر روز قربانی وحشی‌گری این جوخه‌ها شوند. آنچه در زیر می‌خوانید مشروح گفت‌وگوی رادیو انگلیسی برون‌مرزی با فولر است. شما در مقاله‌ای در پایگاه اینترنتی **Global Research** تحت عنوان «چوپان دروغگو: اطلاع‌رسانی غلط و جوخه‌های مرگ آمریکا در عراق»، نوشته‌اید که نیروهای اطلاعاتی آمریکا عامل اصلی شکنجه و مرگ و میرها در عراق هستند. آیا شما مدارک و اسنادی در اختیار دارید که بتوانید ادعای خود را به اثبات برسانید؟ در حال حاضر کشتارهای غیرقانونی زیادی در عراق توسط جوخه‌های مرگ ناشناس صورت می‌گیرد. ناشناس از این جهت که مشخص نیست دقیقاً این افراد چه کسانی هستند. تعداد زیادی از شهروندان عراقی توسط افراد مسلح و نیروهای امنیتی دزدیده می‌شوند و پس از شکنجه کشته می‌شوند. آن چیزی که ما می‌دانیم این است که آمریکا این نیروها را آموزش می‌دهد و واحدهایی که این نیروها را آموزش می‌دهند تحت عنوان واحدهای ضد شورش در جنوب شرقی آسیا و هم‌چنان در جنگ‌های کثیف در آمریکای مرکزی فعالیت می‌کنند. در این میان باید به وزارت جدید کشور عراق اشاره کرد که ارگان و عامل اصلی دخالت‌های آمریکا در عراق محسوب می‌شود. این امر چیز تعجب‌آوری نیست و ما بارها شاهد دخالت نیروهای اطلاعاتی آمریکا در جنگ‌های مخفیانه و کشتارهای دسته‌جمعی مثل گواتمالا، السالوادور، شیلی، اندونزی، ویتنام که همگی به ظاهر مستقل بودند ولی تحت کنترل نیروهای امنیتی توسط نیروهای اطلاعاتی آمریکا آموزش می‌دیدند. الگوی مشابهی را می‌توان در کلمبیا مشاهده کرد که عامل اصلی درگیری‌های داخلی در این کشور جوخه‌های مرگی بودند که توسط نیروهای آمریکایی آموزش دیده بودند. این امر همیشه به

اثبات رسیده است که جوخه‌های مرگ فقط و فقط با کمک نیروهای خارجی می‌توانند این عملیات را صورت بدهند. این نیروهای خارجی هم توسط آمریکا آموزش داده می‌شوند و تأمین مالی آن‌ها نیز از طرف آمریکا صورت می‌گیرد. آمریکا ادعا می‌کند که اگر کشور عراق را ترک کند، آشوب و هرج و مرج این کشور را فرا خواهد گرفت و به همین دلیل مجبور است که نیروهای امنیتی عراقی را کاملاً آموزش دهد تا خود نیروهای امنیتی عراق بتوانند از عهده امن کردن عراق برآیند. دولت آمریکا برای این که خود را از دخالت در شورش‌های داخلی مبرا کند ادعا می‌کند که وزارت کشور تحت کنترل شیعه‌ها و سپاه بدر است ولی هیچ‌گاه به این نکته اشاره نمی‌کند که تعداد نیروهای نفوذی دست‌نشانده آمریکا در وزارت کشور بسیار است. این نیروها توسط دولت آمریکا و از زمان دولت ایاد علاوی به این وزارتخانه راه پیدا کردند و در واقع هدف آن‌ها خدشه‌دار کردن وجهه شیعیان است. وزیر کشور به نام «بیان محمد صولاخ» یک شیعه و عضو مجلس اعلی‌الانقلاب اسلامی عراق است ولی متأسفانه عوامل دست‌نشانده آمریکا در وزارت کشور عراق زیاد هستند و با گرفتن دستور از سوی آمریکایی‌ها دست به شورش‌های داخلی و کشتارهای غیرقانونی می‌زنند تا هم وجهه شیعیان خدشه‌دار شود و هم این که راه کاری برای توجیه حضور نیروهای آمریکایی ایجاد کنند. رئیس بخش امنیتی وزارت کشور، یکی از اعضای سابق حزب بعث است که با سیا همکاری‌هایی داشته است. رئیس بخش اطلاعات وزارت کشور «ژنرال حسین کمال» نیز یک سنی است که در بسیاری از موارد نقض حقوق بشر توسط کماندوهای پلیس شرکت کرده است. هدف آمریکا از این که سعی می‌کند این کشتارهای غیرقانونی را به عنوان درگیری‌های فرقه‌ای و انتقام‌جویانه معرفی کند، چیست؟ آمریکا در عراق اهداف خاصی را دنبال می‌کند و برای رسیدن به این اهداف هر کاری بخواهد می‌کند حتی اگر غیرقانونی باشد. مقامات آمریکایی ادعا می‌کنند که برای استثمار این کشور یا کنترل منابع نفتی آن وارد این کشور نشده‌اند ولی اگر عراق یک قطره نفت نداشت آن‌گاه آیا آمریکا به بهانه مبارزه با تروریسم یا برقراری دموکراسی و آزادی وارد خاک این کشور می‌شد یا خیر؟ مردم عراق نیز همچون مردم دیگر کشورها من جمله خود مردم آمریکا، متوجه شده‌اند که آمریکا اهداف دیگری غیر از آزادی و دموکراسی و یا مبارزه با تروریسم در کشور عراق دنبال می‌کند. چگونه کشوری که صراحتاً اصول حقوق بشر و یا قوانین بین‌المللی را نقض می‌کند، می‌تواند که برای کمک به مردم عراق وارد این کشور شده است. آمریکا اهداف امپریالیستی خود را دنبال می‌کند و می‌خواهد کلّ کشور عراق از جمله اقتصاد و جامعه آن را تحت کنترل خود داشته باشد و با ایجاد پایگاه‌های نظامی در این کشور بتواند دیگر کشورها را نیز تحت کنترل و نفوذ خود دریاورد. هم‌اکنون که آمریکا نتوانسته است سلاح کشتارجمعی در عراق پیدا کند و یا این که اثبات کند صدام حسین با شبکه القاعده و یا حوادث ۱۱ سپتامبر ارتباطی داشته است، ادعا می‌کند که می‌خواهد آزادی و دموکراسی را در عراق ایجاد کند و کشور عراق را تبدیل به کشوری باثبات و امن بکند. ولی همیشه این کشورها در چنین مواقعی با مخالفت‌ها و اعتراض‌های داخلی روبه‌رو می‌شوند. مردم عراق نمی‌خواهند یک کشور بیگانه آن‌ها را استثمار کند و سرنوشت کشورشان را در دست بگیرد. بنابراین آمریکا جوخه‌های مرگ را در عراق ایجاد می‌کند تا با این کار مفهوم مقاومت را کم‌رنگ کند و آن را شورش معرفی و سپس ادعا کند که برای حفظ صلح و آشتی میان فرقه‌های مختلف باید در عراق حضور داشته باشد. آمریکا بارها ادعا کرده است که تداوم شورش در عراق به خاطر دخالت‌های ایران است. آمریکایی‌ها بارها گفته‌اند که بمباران‌های گاه و بی‌گاه در عراق و هم‌چنان جوخه‌های مرگ در عراق کار عوامل ایرانی است که سعی دارند یک حکومت مذهبی را در عراق ایجاد کنند. نظر شما در این خصوص چیست؟ کدام کشور در ایجاد جوخه‌های مرگ سابقه‌دار است؟ جوخه‌های مرگ در طول نیم‌قرن اخیر برای اهداف کثیف و اکثراً توسط آمریکا ایجاد شده‌اند. هیچ مدرکی هنوز به دست نیامده است که نشان بدهد کشور دیگری غیر از آمریکا در ایجاد این جوخه‌های مرگ دست داشته است. آمریکا حدوداً یکصد و پنجاه هزار نیرو در عراق دارد و برای حفظ این نیروها حتماً فعالیت‌های اطلاعاتی دقیق و گسترده‌ای را هدایت می‌کند. هیچ دلیلی وجود ندارد که شورش و جوخه‌های مرگ را به کشور دیگری نسبت دهیم. چرا که این آمریکاست که می‌خواهد شورش در عراق

ادامه پیدا کند تا حضور نیروهای خود را توجیه کند. کشورهای دیگر نه نیرویی در عراق دارند که بخواهند آن‌ها را حفظ کنند و نه اهدافی را در عراق دنبال می‌کنند. اگر کشورهای دیگر می‌خواستند عراق را تحت استثمار خود در آورند، زودتر از آمریکا این کار را می‌کردند. مخصوصاً کشور ایران که همسایه کشور عراق است دوست دارد امنیت در این کشور برقرار باشد تا امنیت خودش به خطر نیفتد. آمریکا از طرفی دوست دارد که چیزهای ناروا و نامربوطی را به ایران نسبت دهد تا شاید بتواند حمله به این کشور را توجیه کند. عوامل اصلی ایجاد و توسعه واحد ویژه کماندوهای پلیس چه افرادی هستند و سابقه آن‌ها چیست؟ عوامل تشکیل این گروه از طرف آمریکایی‌ها «جیمز استیل» و «استیون کستیل» هستند. جیمز استیل عامل اصلی تشکیل گروه ویژه کماندوهای پلیس است که در عملیات ضد شورش در بسیاری از کشورها دخیل بوده است. وی رئیس نیروهای ویژه ارتش آمریکا در زمان جنگ ویتنام بود که دندان خود را در این جنگ از دست داد و سپس رئیس مأمورین نظامی آمریکا در کشور السالوادور، در زمانی بود که این کشور دوران جنگ سرد را می‌گذراند. افشای خبر دستگیری دو تبعه انگلیسی که با لباس محلی مقادیر زیادی مواد منفجره با خود حمل می‌کردند ثابت کرد که انگلیسی‌ها با هم‌دستی آمریکایی‌ها در ترورهای دولتی و کشتارهای شهروندان دخیل هستند حتی سعی می‌کنند با طراحی حمله علیه سنی‌ها وانمود کنند که شیعیان مسئول این حملات هستند و سپس اعلام کنند که این درگیری‌ها نتیجه درگیری‌ها و اختلافات فرقه‌ای است. حتی با جاگذاری بمب در خودروها و منفجر کردن آن‌ها با کنترل از راه دور می‌خواهند وانمود کنند که این‌ها حملات انتحاری هستند و مسلمانان را عامل این حملات می‌خوانند. نقش رسانه‌ها را در روشن نمودن جزئیات فعالیت‌ها و عملیات ارتش آمریکا و انگلیس در جنگ علیه ترور چگونه ارزیابی می‌کنید؟ کسانی که رسانه‌های آمریکایی و انگلیسی را کنترل می‌کنند، در واقع همان افرادی هستند که از جنگ پیش‌گیرانه آمریکا و انگلیس حمایت کردند و سیاست‌های امپریالیستی این دو کشور را تقویت می‌کنند. رسانه‌ها ابزار اصلی تبلیغات ارتش آمریکا و انگلیس هستند. گرچه رسانه‌های این کشورها ادعا می‌کنند که مستقل هستند ولی در عمل می‌بینیم که از محدوده خط قرمزی که توسط دولت کشیده شده است تجاوز نمی‌کنند هیچ‌گاه در رسانه‌های اصلی این کشورها نمی‌بینیم که اجساد سربازان آمریکایی و یا انگلیسی را نشان بدهند و یا این که از ضعف این نیروها صحبت کنند و یا این که وانمود کنند که در جنگ علیه ترور شکست خواهند خورد. در عوض می‌بینیم که درگیری‌های داخلی عراق را به درگیری‌های فرقه‌ای نسبت می‌دهند. مثلاً سنی‌ها را قربانیان اصلی خشونت‌های انتقام‌جویانه توسط شیعیان شورش‌ی معرفی می‌کنند ولی از دست داشتن عوامل نفوذی سیا در این گونه درگیری‌ها حرفی به میان نمی‌آورند. یا این که وزارت کشور را به خاطر داشتن یک رئیس شیعه عامل اصلی وقایع تروریستی معرفی می‌کنند. خوب بود که نقش رسانه‌ها تنها به همین مسئله منتهی می‌شد ولی متأسفانه نه تنها شاهد سانسور در رسانه‌ها هستیم بلکه شاهد اطلاع‌رسانی غلط رسانه‌ها هستیم مثل مقصر جلوه دادن درگیری‌های داخلی عراق به شیعه‌ها و سنی‌ها به جای معرفی نمودن عامل اصلی این درگیری‌ها که نیروهای اطلاعاتی آمریکا هستند. با ژورنالیست‌هایی که سعی دارند حقایق جنگ عراق و یا حقایق سیاست‌های خارجی آمریکا و یا انگلیس را فاش کنند چگونه برخورد می‌شود؟ این ژورنالیست‌ها حتی الامکان از سر راه برداشته می‌شوند و اگر مقاومت کنند، کشته می‌شوند. اخیراً هم ما شاهد کشته شدن سه ژورنالیست عراقی بوده‌ایم. یکی از آن‌ها «یاسر صالحی» می‌باشد که اطلاعات مهمی را در خصوص تسلیحات آمریکایی، جاگذاری بمب در خودروها و یا منشأ جوخه‌های مرگ به دست آورده بود و قصد داشت گزارش‌هایی در این خصوص منتشر کند ولی قبل از این که به هدف خود برسد توسط تک‌تیراندازهای آمریکایی در یک ایستگاه بازرسی به قتل رسید وی نیز می‌خواست مدارکی را از اقدامات تروریستی نیروهای اطلاعاتی آمریکا و یا نیروهای امنیتی عراق تحت کنترل آمریکا به دست بیاورد و به نتایج خوبی هم رسیده بود. این امر فقط در میان ژورنالیست‌های آمریکایی هم با محدودیت‌های زیادی روبه‌رو هستند و نمی‌توانند آزادانه مطالب خود را در مطبوعات منتشر کنند. ماهنامه موعود شماره ۷۷ پی‌نوشت؟: برگرفته از: ویژه‌نامه خبری صدا و سیمای برون‌مرزی.

مسئله لبنان و فلسطین به ما چه دخلی دارد؟

در عالم جنگ‌ها را به دو گونه ساختاری تقسیم کرده‌اند: جنگ‌های قلعه‌ای و جنگ‌های میدانی. سیر تمدنی بشری نشان می‌دهد که جنگ آوران عالم، آرام آرام از جنگ‌های قلعه‌ای به سمت جنگ‌های میدانی تغییر ساختار نظامی داده‌اند. شکست قلعه‌نشین در یک جنگ قلعه‌ای یعنی از دست دادن همه دارایی‌ها و مهتوک شدن همه حرمت‌ها. حال آن که شکست، در یک جنگ میدانی دست بالا یعنی یک خسران مادی قابل جبران. غریبان پس از فهم تاریخی متمایز جنگ میدانی و جنگ قلعه‌ای، هرگز قلعه نساختند و همواره در میدان‌ها - هر چه دورتر بهتر - جنگیدند. حال آن که بسیاری از قلاع معتبر شرقی نه در قرون ماضیه، که در پانصد سال اخیر ساخته شده‌اند. ویتنام در دهه‌های پیش و افغانستان و عراق در این چند ساله، و فلسطین اشغالی در همه این سال‌ها میدان جنگ ایالات متحده بوده‌اند. میدانی با فاصله‌ای دورتر از هزاران کیلومتر... نگاه مسبق به سابقه آمریکا و انگلیس به مسئله فلسطین اشغالی نیز از همین مزیت جنگ میدانی نشأت می‌گیرد. اسرائیل اگر از مالیات مردم آمریکا باج می‌گیرد، دقیقاً به دلیل فهم همین نکته است. اسرائیل در قبال تحمل بسیاری از تهدیدات علیه آمریکا و انگلیس و در خطر افتادن شهروندانش به عوض شهروندان انگلیسی و آمریکایی طلب مزد می‌کند و این مزد البته حق مسلم اوست. در عالم امروزین هیچ کس بی‌جهت مزد نمی‌گیرد! اما آنچه پیرامون تفاوت جنگ قلعه‌ای و جنگ میدانی ذکر شد، فقط به جنگ‌های فیزیکی بر نمی‌گردد. بگذارید در این مقال برگردم به مثالی از جنگ اندیشه و تفاوت جنگ قلعه‌ای و میدانی در عرصه اندیشه و به فضل خدا در آن راه کاری بیابیم در وضع موجود. جدال در عالم اندیشه نیز به همان شدت و حدت جدال در عالم واقع، بلکه با قوتی بیشتر همواره پایدار است. همین دو راهبرد جنگ میدانی و جنگ قلعه‌ای، در عالم اندیشه نیز قابل شناسایی است. سال‌هاست علمای مذاهب عامه گرفتار نگاه قلعه‌ای شده‌اند. قلعه «دانشگاه الازهر» هرگز نمی‌تواند در مقابل هجوم شبهات مذهبی از سمت غرب مقاومت کند. پس چاره‌ای نداریم مگر آن که مانند غریبان، اندیشه دینی را در میدان‌های جنگی جهان مستقر کنیم. امروز اندیشه اصلی تمدن غرب، در هیچ کتابی، در هیچ کلیسایی، در هیچ دانشگاهی پناه نگرفته است. آن اندیشه در جان تمامی انسان‌های عالم مشغول مجادله است. این یعنی جنگ میدانی در عالم اندیشه. الازهر قرار است قلعه‌ای باشد تا در آن همه سؤالات عالم پاسخ بگیرند. اما خود این قلعه در محاصره است. محاصره‌ای با سرنوشتی محتوم. چرا که جان قلعه‌نشینان در جنگی میدانی در گیر است. الازهر قرار است پاسخ‌گوی مسائل مستحدثه باشد. این یعنی نگاه قلعه‌ای. در ایران ما، انقلاب اسلامی توسط کسی راهبری شده که این نگاه را تغییر داد. او تصمیم گرفت که خود، مسئله مستحدثه باشد. خود، محدث حادثه باشد. پس آن حادثه در میدان‌های عالم راه می‌پیماید و امروز مثلاً در جان «سید حسن نصرالله» می‌نشیند. (کسی که این نوشته نیز حاصل مباحثه رودرو با اوست) این گونه اندیشه از قلعه خارج می‌شود و در میدان خودنمایی می‌کند. این پدیده انسانی را بایستی با ساخت شبکه‌های انسانی تقویت نمود. این وظیفه جریان روشن‌فکری خاورمیانه است. صهیونیسم که امروز موتور فکری تمدن غرب و بالخصوص ایالات متحده است، از قرن‌ها پیش این شبکه انسانی را فعال کرده است. «مارانوها» یا همان یهودیان به ظاهر مسیحی شده، در تمام کشورهای اروپایی در دوران اوج یهودی ستیزی با هم متحد بودند و قوانین انسانی شبکه‌ای میانشان حکم‌فرما بود. همین مارانوها که یهودی‌الاصل بودند و جامه مبدل مسیحی پوشیده بودند، پس از مهاجرت به ایالات متحده در قالب پیورتن‌ها سازمان‌دهی شدند و ردّ ایشان تا «نئومحافظه‌کاران جدید» حاکم قابل پیگیری است. اگر تشکیلات انسانی را در پیورتن‌ها مقایسه کنید با جریان «فراماسونری» مبتلابه بسیاری از کشورهای منطقه، به این نتیجه جذاب می‌رسید که شبکه انسانی یکسانی تشکیل شده است. فقط با نام‌های مختلف. جالب‌تر آن که فراماسونری به عنوان یک جریان تصمیم‌ساز و بازی‌ساز، بر اغلب حکومت‌گران جهان - نه فقط با مصر و ترکیه و ایران - در دوره‌ای دیگر، خطر وجه سیاسی - اجتماعی دین اسلام را دریافت و با جعل فرقه جعلی «بهائیت» در مقابل تشیع، سعی نمود تا در کیان دین مبین اسلام رخنه ایجاد

نماید. اگر به تشکیلات بهائیت به عنوان یک شبکه انسانی توجه کنیم در می‌یابیم که به لحاظ شبکه‌ای و تشکیلاتی، بهائیت و فراماسونری، یک شکل دارند. یعنی روند رأی دهی شورای افتای بهائیت دقیقاً مشابه است با حلقه یک بهائیت. کما این که ساختار حلقه‌ای - حلزونی، بین بهائیت و فراماسونری مشترک است. اما اگر به مقرر کنونی شورای افتاء بهائیت در حیفای فلسطین اشغالی دقت و توجه کنیم. به دوره ساختن این فرقه که هم زمان است با حکومت حاکم دست‌نشانده بریتانیای کبیر در آن منطقه؛ نکته دیگری نیز متبادر به ذهن می‌شود و آن شباهت قریب تشکیلات انسانی تصمیم ساز در صهیونیسم جهانی با فراماسونری و بهائیت است که هر سه با پشتیبانی بریتانیای آن روز به عنوان پایتخت تمدن غرب در منطقه فلسطین اشغالی نمو پیدا کرده‌اند. روشن‌فکری خاورمیانه نیز هیچ چاره‌ای ندارد الا ساختن یک شبکه انسانی فرامرزی، با هدف تصمیم‌سازی برای تصمیم‌گیران. باشد که فارغ از اختلاف به آن سمت گام برداریم... رضا امیرخانی ماهنامه موعود شماره ۷۷

علل سقوط حکومت مسلمین در اسپانیا

تاریخ پر ماجرای کشورهای اسلامی در طول ۱۴ قرن، حوادث گوناگون و رویدادهای تلخ و شیرین بسیاری را ضبط نموده است. اما کمتر حادثه‌ای همانند سرنوشت شوم کشور زیبای «اندلس»، تکان دهنده و عبرت‌انگیز می‌باشد. بی‌جهت نیست با آن که قرن‌ها از آن تاریخ می‌گذرد، هنوز هم خاطره سرگذشت اندلس زنده باقی مانده است. اندلس، سرزمین زیبایی است که در آخرین قسمت اروپا واقع شده است؛ نه اروپایی است و نه غیر اروپایی، که اسپانیولی است. ۱. در افسانه‌ها گفته‌اند که در آغاز خلقت که خدای متعال، نیک و بد را در میان کشورها تقسیم می‌کرد، هر کشوری می‌توانست پنج چیز بخواهد تا به وی داده شود؛ اندلس هم پنج چیز تقاضا کرد: آسمانی صاف و روشن، دریایی قشنگ و پر از ماهی، میوه‌هایی شیرین و زنانی خوب. این چهار آرزویش برآورده شد، اما خواسته پنجم او که «دولتی خوب» باشد، رد شد؛ چون در آن صورت، بهشت که نباید در این جهان باشد، روی زمین به وجود می‌آمد. ۲. جمله اخیر از آن جا سرچشمه گرفته است که سرزمین اسپانیا، ۳ کمتر روی امنیت دیده و غالباً شاهد هرج و مرج و انقلاب‌های بسیاری بوده است و اصولاً خوی جنگ‌جویی و ناراحتی در نهاد اسپانیولی‌ها نهفته است. سرزمین اسپانیا، علاوه بر خرمی و طراوت، دارای امتیازات طبیعی دیگری هم بود؛ همان طور که یکی از سرداران اسلام در نامه خود به خلیفه وقت، می‌نویسد: این کشور، در قشنگی آسمان و زمین، شام، در لطافت آب و هوا، یمن، در گل و ریاحین و انواع عطریات، هند، در ثروت و حاصل‌خیزی و در اعجاز کریمه، چین می‌باشد. خاطره‌های تلخ و شیرین در گوشه و کنار شهرهای اسپانیا، در میان آن همه جلوه‌گری‌های زیبا و دلربای طبیعت که می‌تواند هر بیننده‌ای را غرق در تماشای خود کند، مناظر جالبی به چشم می‌خورد که در سایر نقاط اروپا دیده نمی‌شود. این‌ها مناظر طبیعی نیستند، بلکه ساخته‌های دست بشرند و هر یک از آن‌ها ۷۰۰ تا ۱۰۰۰ سال از عمرشان می‌گذرد، اما در عین حال، به قدری مؤثر و جالبند که از همه چیز، بیشتر توجه تماشاکنندگان کشور اسپانیا را به خود جلب می‌کنند. این‌ها آثار و عمارت‌هایی است که از زمان حکومت مسلمین در اسپانیا به یادگار مانده است و عظمت و جلال و ابهت تمدن مسلمانان را در خاطر هر بیننده‌ای زنده می‌سازد. گرچه تماشای مسجد «الحمراء»، مسجد «قرطبه»، گلدسته «ژیرالدا» و عمارت «القصر» در «اشبیلیه» و قصر «الحمراء» در «غرناطه»، هر کس را مجذوب خود می‌کند، اما برای مسلمانان جلوه و تأثیر دیگری دارد و خاطره‌های شیرین و تلخی را زنده می‌کند. شیرین از این جهت که در لابلاهی کاشی‌کاری‌های زیبا و سقف‌های مقرنس و ایوان‌های مرتفع آن، آثار یک تمدن خیره‌کننده و پر ابهت دیده می‌شود و عظمت و جلال ۷ قرن حکومت مسلمین را به یاد می‌آورد؛ و تلخ از این جهت که بلافاصله انسان را به یاد انقراض این تمدن بزرگ می‌اندازد و به خاطر می‌آورد که اروپای مسیحی، چگونه توانست با نقشه‌های مرموز و خطرناک، جای پای خود را در این سرزمین زیبا، باز کند و دست مسلمانان را از آن کوتاه نماید. به یاد می‌آورد که چگونه دستگاه استعمارگر مسیحی، توانست جوانان مسلمان را از مسیر دینی خود باز دارد و آنان را

به ظواهر فریبنده و هوس‌رانی‌ها و بی‌بند و باری‌ها سوق دهد و آن گاه در یک فرصت مناسب بر آنان بتازد، آنان را قتل عام نموده، سرزمین اندلس را از خون خواب رفته آنان رنگین سازد. آن گاه در نظر می‌آورد که در پای هر یک از این عمارت‌ها و در زیر هر قدم که در اسپانیای زیبا برمی‌دارد اجساد به خون آغشته صدها پیر و جوان مسلمان نهفته شده و گویا از خون آنهاست که این همه لاله‌های سرخ و گل‌های رنگارنگ خودنمایی می‌کند. اینجاست که به دنبال آن شوق و شادی زودگذر، اشک غم بر گونه‌های هر مسلمان غیور، جاری می‌گردد، دندان به هم می‌فشارد و خون در عروقتش به جوش می‌آید. البته نباید فراموش کرد که اسپانیا، تنها سرزمینی نیست که مورد توجه دستگاه مخرب دشمنان اسلام قرار گرفته و مردم آن، تنها ملتی نیستند که گرفتار حملات بی‌رحمانه آنان شده‌اند؛ بلکه تاریخ، امثال این قضیه را مکرر نشان می‌دهد. و از قرن چهارم هجری که اروپای مسیحی، متوجه عظمت تمدن و حکومت اسلامی و خطر عمیق آن برای دستگاه پاپ و کلیسا شد، مشابه این وقایع در گوشه و کنار کشورهای اسلامی فراوان به چشم می‌خورد که یکی از نمونه‌های روشن آن، جنگ‌های ویران‌کننده است. اگر ایران عزیز ما، بلکه تمام کشورهای پهناور اسلامی، روزی پایمال سربازان جسور و بی‌رحم مغول شد و هنوز بعد از گذشت قرن‌ها، نتوانسته خسارت‌های آن را کاملاً جبران کند، در اثر تحریمات پاپ و کلیسا بوده است. ۴ جوانان عزیز! تاریخ باز هم تکرار می‌شود هنوز هم کلیسا، هراس و ترس خود را از نفوذ و پیشرفت سریع اسلام از دست نداده و هنوز هم نقشه‌های ماهرانه خود را فراموش نکرده است، امروز هم ایادی همان کلیسا که تمدن درخشان اسپانیا را به آن روز سیاه نشانند، فعالیت خود را در سرزمین‌های سرزمین‌های کوچک و بزرگ اسلامی رها نکرده‌اند و هم‌اکنون نیز مشابه همان روشی که شش قرن قبل داشته‌اند، در کشورهای اسلامی تکرار می‌کنند. امید است با تذکر این تاریخچه کوتاه، بتوانیم افکار شما جوانان مسلمان غیور را درباره نقشه‌های شوم و خطرناک آن‌ها روشن سازیم. اسپانیا یا سرزمین مسلمین، عقده‌ای بود که دل‌های ارباب کلیسا را سخت می‌آزرد و شعاع این روزنه نورانی در دامن اروپای سیاه و تیره بخت، چشمان آنان را خیره کرده بود. پیش‌بینی می‌شد اروپای مسیحی در ظرف مدت کوتاهی، تبدیل به یک قاره اسلامی شود؛ زیرا صدای سم اسب‌های مسلمین، از قله کوه‌های «پیوند» در میان آسمان فرانسه برمی‌خاست و در ناقوس کلیساها منعکس می‌شد و گوش پاپ و سایر رهبران نصرانی را به شدت آزار می‌داد. شاید از همان روزها بود که کلیسا بیدار شد، متوجه خطر شد و تصمیم خود را گرفت. تا به هر گونه که می‌تواند و به هر وسیله‌ای که ممکن است، چه وسایل مشروع و چه دسیسه‌های سیاسی و ناجوان‌مردانه، از پیشرفت سریع در اروپا که تنها مرکز نفوذ کلیسا بود، جلوگیری کند. پی‌نوشت‌ها: ۱. سرزمین خاطره‌ها، ص ۷. ۲. تاریخ حکومت مسلمین، ص ۲۰۴. ۳. اندلس، نام قدیمی کشور اسپانیا بوده است. ماهنامه موعود شماره ۷۷

تبشیری‌ها در عصر قاجار - ۳

جوزف ولف در نوامبر سال ۱۸۲۴ (۱۲۳۹ق) وارد بوشهر شد و سپس از کازرون، شیراز، اصفهان، کاشان، تهران و تبریز دیدن کرد و در تمامی این شهرها با یهودیان و مسلمانان درباره مسیحیت به بحث پرداخت. ولف نیز همانند مارتین، بدون وقفه و تحت هر شرایطی به تبلیغ می‌پرداخت. به‌عنوان مثال وی یک‌بار در شهر تبریز از ساعت ده صبح تا شش بعد از ظهر به شش زبان روسی، فرانسوی، ایتالیایی، آلمانی، انگلیسی و سریانی موعظه کرد. در دو بخش گذشته، به ترتیب مطالبی درباره اقدامات مبلغان استعماری و مسیحی در ایران - دوره قاجار - همچون: ترجمه و پخش انجیل، نشر کتب مسیحی در کنار کتاب مقدس، سفرنامه‌نویسی، فعالیت پزشکی، نشر سرودهای مسیحی، تأسیس مدرسه به سبک مسیحی، ارتباط‌گیری با عشایر ایرانی، تلاش برای جذب دربار و حکام محلی؛ و نیز معرفی چهره‌های شاخص و تأثیرگذار این جریان در ایران به حضور شما تقدیم شد. در آخرین قسمت، به معرفی دو تن از چهره‌های مهم دیگر تبشیری و اقداماتشان در ایران می‌پردازیم. ۲. ژوزف ولف یکی دیگر از مبلغان منفردی که پس از هنری مارتین به ایران آمد و فعالیت گسترده‌ای را در دربار قاجار و شهرهای مختلف ایران برای اشاعه مسیحیت در پیش گرفت، مردی

آلمانی تبار و یهودی‌الاصل به نام «ژوزف ولف» - متولد ۱۷۹۶ م - بود. گرچه پدر ولف از روحانیان یهودی بود، اما ولف در جوانی ضمن فراگیری زبان‌های بیگانه - به‌ویژه زبان یونانی - با عقاید مسیحیت آشنا شد و از این رو برای تحصیل به رم رفت. ولف سپس در کمبریج به تحصیل زبان‌های فارسی و عربی پرداخت، الهیات مسیحیت پروتستان را فراگرفت و پس از مدتی به تبلیغ در بین یهودیان علاقمند شد. ژوزف ولف در انگلستان به کلیسای انگلیکن پیوست و در انجمن لندن برای اشاعه مسیحیت در بین یهودیان «یا CMJ» به فعالیت پرداخت. سرانجام ولف نیز همانند هنری مارتین تحت تأثیر عقاید و آرای «چارلز سیمون» داوطلب شد به عنوان یک واعظ معمولی برای تبلیغ به شرق میانه اعزام شود. ژوزف ولف سفر تبلیغی خود را در سال ۱۸۲۱ (۱۲۳۶ق) آغاز کرد. این سفر پنج سال به طول انجامید. جوزف ولف در نوامبر سال ۱۸۲۴ (۱۲۳۹ق) وارد بوشهر شد و سپس از کازرون، شیراز، اصفهان، کاشان، تهران و تبریز دیدن کرد و در تمامی این شهرها با یهودیان و مسلمانان درباره مسیحیت به بحث پرداخت. ولف نیز همانند مارتین، بدون وقفه و تحت هر شرایطی به تبلیغ می‌پرداخت. به‌عنوان مثال وی یک‌بار در شهر تبریز از ساعت ده صبح تا شش بعد از ظهر به شش زبان روسی، فرانسوی، ایتالیایی، آلمانی، انگلیسی و سریانی موعظه کرد. ولف در ۱۸۲۶ (۱۲۴۲ق) ازدواج کرد. نتیجه این ازدواج، پسری به نام هنری دراموند بود که بعدها به نمایندگی مجلس انگلستان رسید و مدتی نیز به‌عنوان «وزیرمختار انگلستان در ایران» به خدمت پرداخت. سرهنری دراموند ولف مقارن انجام مأموریت خود در ایران (۱۸۸۷-۱۸۹۰) به‌عنوان یکی از سیاستمداران فعال در عرصه اقتصاد بین‌الملل انگلستان و به سبب ده سال نمایندگی حزب محافظه‌کار در مجلس این کشور، از حمایت و پشتیبانی کارگزاران دولت متبوعه خود برخوردار بود. وی با تکیه بر تجربیات اقتصادی خویش و به منظور کاهش نفوذ روسیه، درصدد جلب سرمایه‌گذاری تجار انگلیسی در ایران برآمد و در رویدادهای اقتصادی مهمی نظیر انعقاد قرارداد تجاری رویترا، امتیاز تالوت در انحصار خرید و فروش توتون و تنباکو و آزادی کشتی‌رانی در کارون، نقش مؤثری ایفا کرد. علاوه بر این، وی را باید پیشرو تفکر رسمیت‌بخشیدن به حضور روسیه و انگلستان در ایران دانست که سرانجام با انعقاد عهدنامه ۱۹۰۷ به حقیقت پیوست.

فعالیت‌های ولف الف - ملاقات‌های سیاسی - تبلیغی: ژوزف ولف شرح سفر خود را در کتابی با عنوان تحقیقات و زحمات تبلیغی بین یهودیان، مسلمانان و سایر فرق به تفصیل بیان کرده است. وی در این سفر، با شاهزادگان قاجار از جمله «عباس میرزا نایب‌السلطنه» و اعضای سفارت انگلستان در آذربایجان مانند دکتر مک‌نیل (Dr. McNeill)، سرجان کمپبل (Sir John Campbell) و دکتر کورمیک (Dr. Cormick) ملاقات کرد. او در طول سفر همواره خود را یک انگلیسی واعظ معرفی می‌کرد و با پیروان فرق و ادیان مختلف به بحث و گفت‌وگو می‌پرداخت، به‌گونه‌ای که بخشی از کتاب او به شرح مباحث وی با یهودیان، زرتشتیان، ارامنه، مسلمانان شیعه، سنی، صوفیان و... اختصاص دارد. ژوزف ولف در خراسان با عباس میرزا نیز ملاقات کرد. در این دیدار، عباس میرزا از عقیده ولف مبنی بر «تأسیس مدرسه در ایران»، استقبال نمود و حتی در یکی از مباحث ولف با مسلمانان و یهودیان شرکت کرد. عباس میرزا خود با ولف به مباحثه پرداخت و سپس در نامه‌ای او را به «امیر بخارا» معرفی نمود. در مقابل این استقبال عباس میرزا از ولف، وی در بیرجند به سرقت دوازده هزار تومان از اموال عباس میرزا متهم شد و تحت تعقیب قرار گرفت ۱ که به سبب انگلیسی‌بودن او را رها کردند. ولف پس از رهایی، نسخی از کتاب مقدس را به زبان عربی و فارسی در آن ناحیه پخش کرد. ولف در آخرین سفرش به ایران در سال ۱۸۴۳، با همراه آوردن تعداد قابل توجهی کتاب مقدس (عهد جدید)، پس از دریافت سفارش‌نامه‌هایی از سلطان عثمانی و شیخ‌الاسلام آن سامان، با محمدشاه قاجار ملاقات کرد و از وی نیز سفارش‌نامه‌هایی برای فعالیت گسترده‌تر دریافت نمود. ب - فعالیت‌های استعماری: همان‌گونه که گذشت، فعالیت‌های تبلیغی کلیسا همواره با سیاست‌های استعماری کشورهای استعمارگر هماهنگ بود. فعالیت ژوزف ولف نیز از این قاعده مستثنی نیست. یکی از مهم‌ترین نتایج فعالیت تبلیغی ولف برای استعمار، تحقیقات وی درباره اقلیت یهود در شرق، به‌ویژه در ایران بود. تحقیقات ولف در زمینه اقلیت یهود، سرآغازی برای نگاهی ویژه به یهودیان شرقی از جانب کلیسا شد. در ایام تبلیغ ولف در ایران، نظریه‌ای خاص در

اروپا راجع به اسباط گمشده یهودیان رایج شد که بر اساس آن، رابطه‌ای این‌همانی میان افغانه و اسباط گمشده یهودیان برقرار می‌شد. احتمالاً از همین رو است که ژوزف ولف بیشترین تلاش خود را به تحقیق درباره یهودیان ایران و همچنین اسباط گمشده آنان، در این سرزمین و آسیای میانه معطوف کرد. از سوی دیگر، با توجه به پیشینه اندیشه رایج و سیاست انگلستان مبنی بر حمایت از یهودیان در شرق و ترغیب آنان به مهاجرت به فلسطین، می‌توان چنین انگاشت که فعالیت‌های ولف در زمینه شناسایی یهودیان، تاحدودی از این امر نشأت می‌گرفته است. در واقع، در صورت تعیین افغانه به عنوان یکی از اقوام یهود، اقدامات سیاسی دولت انگلستان برای نفوذ و تسلط بر افغانستان با عنوان قانون حمایت از یهودیان شرق، رسمیت می‌یافت و این امر به نوبه خود حضور انگلستان در شرق آسیای میانه را موجه می‌نمود. خود ولف در این باره می‌نویسد: برای نخستین بار مسیحیت را به یهودیان مقیم ایران، خراسان، بخارا، افغانستان، دشت ترکستان، خوقند و تاتارهای چینی شناساندم و جمعی از یهودیان مصر، یافا، صنعا، یمن و بخارا را تعمیم دادم. من اولین بار مسئله یهود را در دانشگاه‌های آکسفورد، لیدن، اوترخت و در کنگره آمریکا مطرح کردم. سرانجام به دنبال فعالیت‌های گسترده و مداوم ژوزف ولف برای تبلیغ یهودیان شرق میانه - خاصه ایران - انجمن لندن برای اشاعه مسیحیت در میان یهودیان، در سال ۱۸۴۴ اولین مبلغان مسیحی را برای فعالیت در جوامع یهودی ایران اعزام کرد. از سوی دیگر، با توجه به این‌که مقارن قرن نوزدهم میلادی (سیزدهم قمری) ایران از نظر موقعیت سوق‌الجیشی و استراتژیک به عنوان دروازه دسترسی به هندوستان، همواره مورد توجه دولت‌های انگلستان و روسیه قرار داشت، سفرهای مکرر ولف به شرق میانه را نمی‌توان با اهداف سیاسی و استعماری انگلستان در این ناحیه بی‌ارتباط دانست؛ خاصه آن‌که حضور ولف به عنوان مبلغ مذهبی در شرق میانه، کمتر از سفر کارگزاران سیاسی و نظامی انگلستان، توجه امرا و اهالی آن ناحیه را جلب می‌کرد. ج - دستاوردها ۱. ملاقات با قشرهای مختلف مردم: از جمله مهم‌ترین فعالیت‌های ولف در سفرهایش به شرق میانه و ایران، ملاقات با قشرهای مختلف مردم بود. وی، طی دیدار با افراد گوناگون، آمادگی آنان برای گرایش به مسیحیت را مد نظر قرار می‌داد و به شیوه‌های مختلف توجه آنان را به این آیین جلب می‌کرد. از جمله اقدامات وی در این زمینه، ملاقات وی با فردی به نام میرزا ابراهیم شیرازی است. گویا ولف پس از آشنایی با وی و بررسی توانایی‌های او، هزینه سفر وی به انگلستان را متقبل شد. گرچه از هدف اصلی ولف برای اعزام میرزا ابراهیم به انگلستان اطلاع دقیقی در دست نیست، اما میرزا ابراهیم با حمایت سرگور اوزلی به عنوان استاد زبان فارسی و عربی در کالج هند شرقی «هیلی بری» به کار مشغول شد. البته از تغییر یا عدم تغییر مذهب میرزا ابراهیم به وسیله ولف اطلاع دقیقی در دست نیست، اما نمی‌توان قبول کرد که بی‌هدف، ولف هزینه سفر وی را متقبل شود و سرگور اوزلی نیز مقدمات تحصیل و تدریس وی را در انگلستان فراهم کند. از آن‌جا که وی با یک زن انگلیسی ازدواج کرد و نام فرزند او نیز نامی مسیحی بود، می‌توان وی را یکی از نخستین دست‌پرورده‌های ولف و سایر مبلغان انگلیسی در ایران قاجاری دانست. ۲. ولف درباره نسطوریان مقیم ارومیه و خسروی تحقیق کرد و نسخه ارزشمندی از اسفار پنج‌گانه تورات به زبان سریانی را با خود به انگلستان برد که انجمن کتاب مقدس، برای بریتانیا و خارج چندین نسخه از آن را چاپ و منتشر کرد. ۳. خدمت ولف به مسیحیت، صرفاً محدود به حوزه ایران نبود. وی در سال ۱۸۳۵ سومین سفر خود را از انگلستان به شرق میانه از سر گرفت و این بار به تحقیق درباره مسیحیان و یهودیان قاهره، حبشه، جدّه و یمن پرداخت و نسخه‌هایی از کتاب عهد جدید را در دسترس آنان قرار داد ۴. تبلیغات و تحقیقات ولف، به نتایج مثبتی در نحوه تعامل میان یهود و مسیحیت در ایران انجامید. قضیه از این قرار بود که انجمنی به نام «انجمن اشاعه مسیحیت در بین یهودیان» در سال ۱۸۰۹ و به منظور تبلیغ و تبشیر یهودیان به آیین مسیحیت و ایجاد تسهیلات آموزشی و پزشکی برای آنان در سراسر جهان، در لندن تأسیس شد. اما اعضای این انجمن تا زمان ورود ژوزف ولف به ایران و سفرهای مکرر او - در دهه‌های ۱۸۲۰ و ۱۸۳۰ - برای تأسیس شعبه‌ای به منظور ترویج مسیحیت در بین یهودیان ایران، هیچ اقدامی به عمل نیاوردند. از این جهت، پس از آن‌که ژوزف ولف به انگلستان بازگشت، با تکیه بر اطلاعاتی که از وضع یهودیان ایران و سایر سرزمین‌های واقع در شرق

میانه جمع‌آوری کرده بود، اولین هیأت برای فعالیت بین یهودیان در سال ۱۸۴۴ به ایران اعزام شد. اعضای این هیأت سه نفره به طور هم‌زمان در مناطق یهودی‌نشین ایران به جمع‌آوری اطلاعات و تبلیغ و تبشیر یهودیان پرداختند و شرح مشاهدات خود را در اختیار انجمن قرار دادند. مدتی بعد، فعالیت‌های مبلغان این هیأت در بین یهودیان ایران، توجه سر موزس مونتیه فیوره - رهبر یهودیان انگلستان - را به خود جلب کرد و وی بودجه خاصی را برای کمک به این هیأت در نظر گرفت. بدین ترتیب، هیأت اشاعه مسیحیت در بین یهودیان، در شهرهای تهران، اصفهان و همدان، سه مرکز تبلیغی تأسیس کرد و از آن پس، همکاری خود را با انجمن تبلیغی کلیسا در اصفهان که در میان تمام اقلیت‌های دینی در ایران فعالیت می‌کرد، آغاز نمود. «رابرت بروس» مؤسس انجمن تبلیغی کلیسا در اصفهان، در مراسم مذهبی که اعضای هیأت مبلغان انگلیسی برای یهودیان برگزار می‌کردند، به موعظه می‌پرداخت و دکتر کار در امر احداث نمازخانه برای بیمارستان این هیأت در اصفهان با آنان همکاری می‌کرد. به عبارتی گرچه هیأت انجمن اشاعه مسیحیت در بین یهودیان به ظاهر هیأت مستقلی محسوب می‌شد، اما در باطن جزئی از هیأت انجمن تبلیغی کلیسا در ایران بود ۳۳.

رابرت بروس انجمن تبلیغی کلیسا با توجه به ساختار مذهبی ایران مبنی بر حاکمیت غالب دیانت اسلام و تعصب مسیحیان بومی و سایر اقلیت‌های دینی در حفظ آیین‌های خویش، مایل بود بخش عمده فعالیت‌های تبلیغی خود را در سرزمینی چون هندوستان متمرکز کند تا از این طریق تاحدودی تحت حمایت نیروی استعماری انگلیسی حاکم بر آن منطقه، قرار گیرد و در ضمن، به تغییر کیش اهالی بومی آن سامان که به این امر مستعدتر و متمایل‌تر بودند، بپردازد. اما ناگفته نماند که اعضای انجمن تبلیغی کلیسا، به‌رغم سفرهای مبلغان منفرد، برای حفظ حلقه‌های ارتباطی خود در هندوستان، همواره امکان فعالیت در ایران را مد نظر داشتند. باین حال آن‌ها هیچ‌گاه درصدد تأسیس یک پایگاه ثابت در ایران برنیامدند و شاید هم مبلغ داوطلب برای انجام این کار نیافتند؛ چرا که برای ایجاد چنین مرکزی، آنان نمی‌توانستند از وجود مبلغان منفرد سود جویند. در واقع، انجمن تبلیغی کلیسا حداقل به دو یا سه مبلغ دائمی نیاز داشت تا امکان حضور و فعالیت آنان را کمابیش تا حدود یک سال در ایران بررسی نماید و اطلاعات مورد نیاز آنان را برای توسعه امور تبلیغی در این کشور جمع‌آوری کند. سرانجام زمان مناسب برای این کار در سال ۱۸۶۹، یعنی مقارن بیست‌ویکمین سال حکمرانی ناصرالدین شاه قاجار (متوفی ۱۸۹۶) فراهم شد و انجمن تبلیغی کلیسا مبلغی به نام رابرت بروس را برای اقامت دوساله به ایران فرستاد. رابرت بروس یک مبلغ ایرلندی از اعضای کالج تثلیث دو بلین بود که در بیست‌وپنج‌سالگی و به سال ۱۸۵۸ از مقام شماسی - خادم کلیسا و رتبه‌ای پایین‌تر از کشیش - به عنوان کشیش، تعمیم داده شد و برای خدمت در هیأت انجمن تبلیغی کلیسا در ناحیه آمرینسار در پنجاب هندوستان مستقر شد. بروس در سال ۱۸۶۸ به سبب بیماری به همراه همسرش به انگلستان بازگشت و یک سال بعد به تنهایی بار دیگر سفر خود را به هندوستان در پیش گرفت. وی از آن‌جا که طی اقامت در هندوستان با فارسی‌زبانان بسیاری روبه‌رو شده بود، تصمیم گرفت برای تکمیل زبان فارسی خود و اصلاح ترجمه انجیل هنری مارتین مدتی در ایران به سر برد. از این رو، وی، در سال ۱۸۶۹ به عنوان تنها نماینده انگلیسی دولت انگلستان در جلفای اصفهان مستقر شد تا ترجمه فارسی انجیل و تورات را اصلاح نموده، کتاب دعایی را به زبان ارمنی ترجمه کند ۴ و ورود بروس به اصفهان با یکی از ادوار بروز قحطی در سراسر ایران و شیوع وبا در اصفهان هم‌زمان بود. بروس با تکیه بر وظایف تبلیغی خویش، درصدد برآمد ضمن انجام امور خیریه، برای نگهداری و رسیدگی به قحطی‌زدگان و بیماران مبتلا به وبا، اولین نمونه از فعالیت‌های انجمن تبلیغی کلیسا را به جامعه اصفهان معرفی کند. وی پس از آن که همسرش در سال ۱۸۷۰ به او ملحق شد، کار رسیدگی به آسیب‌دیدگان را آغاز کرد و حدود هفت‌هزار نفر را که دوهزار نفر آن‌ها ارمنی بودند، تحت پوشش قرار داد. بدین ترتیب، حدود شانزده هزار پوند از لندن و مبلغی حدود هزار پوند به عنوان اعانه برای قحطی‌زدگان، خاصه ارامنه و یهودیان جلفا و اصفهان به دست بروس رسید. هزینه نگهداری و رسیدگی از این افراد را، بروس و برخی حامیان امور تبلیغی در انگلستان و اروپا تأمین می‌کردند. برخی از ارامنه جلفا از فعالیت‌های بروس استقبال کردند و به وی پیشنهاد کردند در تأسیس یک مدرسه کوچک برای ارامنه به آن‌ها کمک کند. البته

در همان حال گروه دیگری از ارامنه جلفا به طور علنی با حضور بروس و فعالیت‌های او - که کمابیش سبب تغییر آیین برخی از ارامنه و پذیرش آیین پروتستان شده بود - مخالفت می‌کردند. بروس طی پنج سال اقامت خود در ایران، علاوه بر انجام امور خیریه که در نهایت برای جلب توجه اهالی اصفهان و جلفا نسبت به فعالیت‌های هیأت تبلیغی بود، امر تبلیغ و ترویج آرا و عقاید مسیحیت پروتستان را نیز بر عهده داشت. وی برای نیل به این مقصود، مراسم مذهبی را در محل اقامت خود به زبان فارسی برگزار می‌کرد و تنها سرودها و مزامیر را به زبان ارمنی بیان می‌نمود. وی بر آن بود که علاوه بر ارامنه، سایر اهالی جلفا و اصفهان مانند مسلمانان و یهودیان را نیز به پذیرش آرا و عقاید پروتستان دعوت کند. البته فعالیت او در این زمینه، در بیشتر موارد بی‌نتیجه بود. با این حال، پس از گذشت شش سال از اقامت بروس در جلفا، سرانجام انجمن تبلیغی کلیسا متقاعد شد تا فعالیت بروس در ایران را به رسمیت بشناسد و بدین ترتیب در تابستان ۱۸۷۵ اولین هیأت انجمن تبلیغی کلیسا به طور رسمی کار خود را در ایران دنبال کرد و از پشتیبانی و حمایت دائمی و رسمی انجمن مذکور برخوردار شد. به مرور ایام و به‌ویژه پس از سفر موفقیت‌آمیز بروس و خانواده‌اش به ایرلند در سال ۱۸۸۱ که به تأمین بودجه مورد نیاز هیأت انجامید، شماری از مبلغان ایرلندی آمادگی خود را برای همکاری و فعالیت در هیأت انجمن تبلیغی کلیسا در جلفا اعلام کردند. برخی از این اعضای جدید، از مبلغان منفرد و شماری از آنان نیز از جمله زنان مبلغ بودند. از آن پس، فعالیت مبلغان هیأت انجمن تبلیغی کلیسا در جلفا در سطح قابل توجهی توسعه یافت و در سه شاخه امور مذهبی، آموزشی و پزشکی متمرکز شد که در واقع دو شاخه آموزشی و پزشکی، جزئی از فعالیت مذهبی بودند. فعالیت‌های بروس الف - فعالیت‌های تبلیغی: اگرچه رابرت بروس برای ترجمه و تصحیح متون کتب عهد عتیق و جدید به ایران آمد، اما حیظه وظایف او تنها به این امر محدود نمی‌شد. آرتور آرنولد - سیاح انگلیسی - ضمن توصیف بروس از وی به عنوان یک مبلغ استثنایی، سرباز الهی با ذائقه‌ای خاص برای جنگ مذهبی در دورترین مکان‌های زمین و مسلط‌ترین فرد در ایران به زبان فارسی یاد می‌کند. رابرت بروس به سبب تسلط بر زبان فارسی، علاوه بر ترجمه و تصحیح کتب مقدس، برای اهالی جلفا موعظه می‌کرد و از ترجمه متون مذهبی به زبان فارسی برای جلب توجه عامه مردم سود می‌جست. همچنین بروس کلاس‌هایی برای فراگیری زبان انگلیسی برای بزرگسالان تشکیل داده بود. پس از این کلاس‌ها، مراسم عبادی به شیوه آیین ارامنه برگزار می‌شد. این کلاس‌ها و مراسم، انگیزه لازم را برای جلب توجه ارامنه به حضور در هیأت ایجاد می‌کرد. اگر چه اکثر ارامنه هیچ‌گاه از عقاید خود بازنگشتند، اما به هر حال حضور در هیأت بر وجهه ظاهری فعالیت مبلغان انجمن تبلیغی کلیسا می‌افزود. ب - فعالیت‌های آموزشی: رابرت بروس پس از اقامت در جلفا به پیشنهاد برخی از ارامنه و با همکاری کاراپت هوانس، مدرسه‌ای برای آموزش پسران ارمنی در جلفا تأسیس کرد. این مدرسه در حدود سال ۱۸۷۴ کار خود را در جلفا آغاز کرد. سه سال پس از تأسیس این مدرسه در ۱۸۷۷ حدود ۱۳۱ شاگرد - که همگی، جز سه کودک، ارمنی بودند - در این مدرسه تحصیل می‌کردند. بعضی از فرزندان کشیشان ارمنی نیز در شمار این محصلین بودند. همچنین برخی از کودکان بی‌سرپرست نیز در این مدرسه تحصیل می‌کردند که طبعاً هیأت انجمن تبلیغی کلیسا مخارج تحصیل آنان را تأمین می‌کرد. شمار دانش‌آموزان این مدرسه در سال ۱۸۹۱ حدود ۲۰۵ نفر بود و در مدت پانزده سال، حدود ۵۶ درصد به تعداد دانش‌آموزان آن افزوده شد. برنامه درسی این مدرسه عبارت بود از: آموزش زبان لاتین، فرانسه، انگلیسی، چهار کتاب اول هندسه اقلیدسی و جبر، که بعضی از این دروس به نوجوانان تدریس می‌شد. به نقل از دکتر ویلز، برنامه درسی این مدرسه با کلاس‌های درسی سیکل اول دبیرستان در انگلستان مطابقت داشت. علاوه بر مدرسه پسرانه، هیأت جلفا مدرسه دخترانه‌ای نیز ایجاد کرد. این مدرسه را مبلغان زن اداره می‌کردند و حدود صد دانش‌آموز دختر در آن به تحصیل اشتغال داشتند. همچنین کلاس‌های خاصی برای تعلیم فنون و حرف مختلف، از جمله نجاری برای پسران و خیاطی، سوزن‌دوزی و برودری‌دوزی برای دختران در نظر گرفته شده بود که به سبب امکان استفاده از این فنون در زندگی روزمره و امرار معاش، این کلاس‌ها بسیار مورد استقبال دانش‌آموزان و خانواده‌های آنان قرار گرفت. گفتنی است تعلیم این حرف را غالباً استادکاران بابی بر عهده می‌گرفتند و دولت

انگلستان نیز از صرف هزینه در این خصوص خودداری نمی‌ورزید. علاوه بر این، گروهی از ارامنه جلفا که کودکان آن‌ها در این مدرسه تحصیل می‌کردند، معتقد بودند که کودکانشان پس از تحصیل در این مدارس و آشنایی با زبان انگلیسی، به سهولت می‌توانند به هندوستان بروند و با پرداختن به برخی امور اقتصادی، از موقعیت مالی مناسب برخوردار شوند و با ارسال مبالغی، خانواده‌هایشان را تأمین کنند و تغییر قابل توجهی در وضع اجتماعی و اقتصادی خود به وجود آورند. به نقل از ایزابلا برد، با در نظر گرفتن بزرگ‌سالانی که در این هیأت تعلیم می‌دیدند، حدود سه‌هزار نفر از آنان، پس از فراگیری زبان، علوم و حرف مختلف به هندوستان، جاوه یا اروپا می‌رفتند و در این نواحی به تحصیل یا کار مشغول می‌شدند. کلارا رایس، از سیاحان و وابستگان به انجمن تبلیغی کلیسا، نیز در کتاب خود به نام زنان ایران و رسوم آن‌ها به مواردی از این مهاجرت‌ها اشاره کرده، یاد آور می‌شود که برخی دختران دانش آموز در مدارس هیأت برای تحصیل پزشکی و سایر علوم به ایالت متحده آمریکا، هندوستان و انگلستان می‌رفتند. در مدارس هیأت انجمن تبلیغی کلیسا، علاوه بر تعلیم و تدریس دانش آموزان، مکان مخصوصی نیز برای فعالیت‌های ورزشی آنان در نظر گرفته شده بود ۵ پی‌نوشت‌ها: ۱. در قضیه تنباکو، ظل‌السلطان برای تجدید مراتب خدمتگذاری خویش نسبت به دستگاه رژی و انگلیس، تلگرافی به آرنستین فرستاد و نوشت: «بر عهده خود واجب می‌دانم که مساعی خود را از هر جهت به کار ببرم و تا به حال با وجود ضعف و ناخوشی، از هیچ کمکی مضایقه نداشته‌ام... هرچه مستر موئیر خواسته همواره برآورده‌ام و بعد از این نیز انجام خواهم داد. و به حرمت‌های آخوندها نباید اعتنایی داشت.» (ابراهیم صفایی، رهبران مشروطه، تهران، جاویدان، ۱۳۴۶؛ نقل از موسی نجفی، همان، صص ۶۴-۶۳) ۲. سه سال پس از نهضت تنباکو که ناصرالدین‌شاه به علت اعتراض مردم، ظل‌السلطان را به تهران احضار کرد و او را در شرف عزل قرار داد، ایادی انگلیس در تهران به‌زور ظل‌السلطان را برای بار مجدد به ناصرالدین‌شاه تحمیل کردند و حکم دوباره وی برای اصفهان را از او گرفتند. ۳. الگار، حامد، دین و دولت در ایران (نقش علما در دوره قاجار)، ترجمه: ابوالقاسم ستیری، تهران، توس، چ ۲، ۱۳۶۹، ص ۱۶۷. ۴. حائری، عبدالهادی، نخستین رویارویی‌های اندیشه‌گران ایران با دو رویه تمدن و بورژوازی غرب، تهران، امیرکبیر، چ ۳، ۱۳۷۸، صص ۵۳۲-۵۰۷ (با تلخیص، تغییر و تصرف) ۵. ولف، یک بار دیگر نیز، مدتی در بخارا زندانی شد تا این که به وساطت محمدشاه و اصرار کلنل شیل، سفیر انگلستان در ایران، آزاد شد و به ایران بازگشت

شعر و ادب

تنزیل گفتند وزن و قافیه تعطیل می‌شود قحطی استعاره و تمثیل می‌شود قوت گرفت شایعه، می‌گفت بعد از این هر صورتی به آینه تحمیل می‌شود حتی خبر رسید که از سردی هوا گل‌دسته چند ثانیه قندیل می‌شود پرگار تا نود درجه رفت ناگهان مژده: شعاع دایره تکمیل می‌شود یک حوریه به قالب انسان حلول کرد از این حلول هر چه که تشکیل می‌شود در مصرعی خلاصه کنم حرف خویش را: زهرا به قلب فاطمه تنزیل می‌شود از آن شبی که روی زمین کرده‌ای نزول هر آیه با شئون تو تحلیل می‌شود تو چشمه شگفتی و انجیر می‌دهی تحریف قطره‌های تو انجیل می‌شود گاهی درخت می‌شوی و میوه‌های تو خامش غذای سفره جبریل می‌شود تو سبب می‌شوی و تو را میل می‌کند سرخی گونه‌هاش که تکمیل می‌شود تو می‌شوی خدیجه و او با وجود تو حس می‌کند به آمنه تبدیل می‌شود وقتی شما شدی نخ تسبیح قطره‌ها هم مشرب فرات، لب نیل می‌شود وقتی تو ای الهه دریا غضب کنی ماهی بال‌دار، ابابیل می‌شود طفل تو مبدا همه اتفاق‌هاست هر سال با حسین تو تحویل می‌شود این شعر را ببخش اگر «تو» زیاد داشت خانم، غزل، بدون «تو» تعطیل می‌شود رضا جعفری کیمیای نظر ز سوز عشق تو چون گرم التهاب شوم چو شمع شعله کشم آن‌قدر که آب شوم هزار چشمه نور از تو در دلم جاری‌ست به کهکشان روم و رشک آفتاب شوم تو ای سلاله خورشید، ذره پرور باش مباد آن که چو زلفت به پیچ و تاب شوم مشام من ز گل روی خود معطر کن که با نسیم سبک سیر هم‌رکاب شوم به شوق چشمه وصل تو آمدم، مپسند که در کویر غمت خسته از سراب شوم کنون که دامم از اشک شوق لب‌ریزست بیا که من ز وصال تو کام‌یاب شوم هزار

شکوه ناگفته در دلم باقی‌ست ولی چو لب به سخن آوری مجاب شوم من و غلامی در گاه مهدی موعود(ع) که با شنیدن نامش در انقلاب شوم در آن حریم که نامحرم‌ست مهر منیر کیم که ذره ناچیز آن جناب شوم؟ به گرد شعله چو «پروانه» سوختم ای دوست بدین امید که از عاشقان حساب شوم محمدعلی مجاهدی (پروانه) ظهور سپیده صدای بال ملایک ز دور می‌آید مسافری مگر از شهر نور می‌آید؟ دوباره عطر مناجات با فضا آمیخت مگر که موسی عمران ز طور می‌آید؟ شراب ناب تبلور به شهر آوردند تمام شهر به چشم بلور می‌آید به باغ از غم داغ کدام گل گفتند؟ که آتش از دل خاک نمور می‌آید! به روی دست پر از شور شهر غیرت کیست! که در تجسم سرخ شعور می‌آید؟! ستاره‌ای شبی از آسمان فرو افتاد و مژده داد که صبح ظهور می‌آید چقدر شانه غم بار شهر حوصله کرد به شوق آن که پگاه سرور می‌آید مسافری که شتابان به یال حادثه رفت به بال سرخ شهادت صبور می‌آید به زخم‌های شقایق قسم هنوز از باغ شمیم سبز بهار حضور می‌آید مگر پگاه ظهور سپیده نزدیک‌ست؟ صدای پای سواری ز دور می‌آید؟ ناصر فیض بشارت ای دل بشارت می‌دهم خوش روزگاری می‌رسد یا درد و غم طی می‌شود، یا شهریاری می‌رسد گر کارگردان جهان، باشد خدای مهربان این کشتی طوفان زده هم بر کناری می‌رسد اندیشه از سرما مکن سر می‌شود دوران وی شب را سحر باشد ز پی آخر بهاری می‌رسد ای منتظر! غمگین مشوق قدری تحمل بیشتر گردی بپا شد در افق، گوئی سواری می‌رسد! یار همایون منظر آخر در آید از درم امید خوش می‌پرورم زین نخل باری می‌رسد کی بوده است و کی شود ملک غزل بی‌جکمران هر دوره آن را خواجه‌ای یا شهریاری می‌رسد «مفتون» منال از یار خودگر با تو گاهی تلخ شد کز گل بدان لطف و صفا که نیش خاری می‌رسد مفتون امینی در مدح حضرت مهدی(ع) دلبر، دست امید من و دامان شما سرما و قدم سرو خرامان شما خاک راه تو و مژگان من ار بگذارد ناوک غمزه و یا خنجر مژگان شما شمع آه من و رخساره چون لاله تو چشم گریان من و غنچه خندان شما لب لعل نمکین تو مکیدن حظی است که نه طالع شوم یار نه احسان شما رویم از نرگس بیمار تو چون لیمو زرد به نگردد مگر از سبب زنخدان شما نه در این دایره سرگشته منم چون پرگار چرخ سرگشته چو گویی است به چوگان شما درد عشق تو نگارا نپذیرد درمان تا شوم از سر اخلاص به قربان شما خضر را چشمه حیوان رود از یاد اگر رسدش رشحه‌ای از چشمه حیوان شما عرش بلقیس نه شایسته فرش ره توست آصف اندر صف اطفال دبستان شما نبود ملک سلیمان همه با آن عظمت موری اندر نظر همت سلمان شما جلوه دید کلیم الله از آن دید جمال نغمه‌ای بود «انا الله» ز بیابان شما طائر سدره نشین را نرسد مرغ خیال به حریم حرم شامخ الارکان شما قاب قوسین که آخر قدم معرفت است اولین مرحله رفرف جولان شما فیض روح القدس از مجلس انس تو و بس نفخه صور صفیری است ز دربان شما گرچه خود قاسم الارزاق بود میکائیل نیست در رتبه مگر ریزه خور خوان شما لوح نفس از قلم عقل نمی‌گردد نقش تا نباشد نفس منشی دیوان شما هر چه در دفتر ملک است و کتاب ملکوت قلم صنع رقم کرده به عنوان شما شده تا شام ابد دامن آفاق چو روز زده تا صبح ازل سر ز گریبان شما چیست تورات ز فرقان شما رمزی و بس یک اشارت بود انجیل ز قرآن شما هست هر سوره به تحقیق ز قرآن حکیم آیه محکمه‌ای در صفت شأن شما آستان تو بود مرکز سلطان هُما قاف عنقای قدم شرفه ایوان شما مهر با شاهد بزم تو برابر نشود مه فروزان بود از شمع شبستان شما خسروا گر به مدیح تو سخن شیرین است لیکن افسوس نه زبینه و شایان شما ای که در مکمن غیبی و حجاب ازلی آه از حسرت روی مه تابان شما بکن ای شاهد ما جلوه‌ای از بزم وصال چند چون شمع بسوزیم ز هجران شما مسند مصر حقیقت ز تو تا چند تهی ای دو صد یوسف صدیق به قربان شما رخس همت بکن ای شاه جوان بخت تو زین تا شود زال فلک چاکر میدان شما زهره شیر فلک آب شود گرد شود شبهه زهره جبین توسن غزان شما «مفتقر» را نه عجب گر بنمائی تحسین منم امروز در این مرحله حسان شما آیت الله شیخ محمدحسین اصفهانی (مفتقر)

امام زمان(ع) تجلی شهود و غیب

امیرالمؤمنین(ع) و نیز امامان معصوم پس از آن حضرت تا حضرت امام حسن عسکری(ع)، مظاهر شهودند که در انظار مردم بودند

و جامعه از دیدار چهره نورانی و مشعشع آنان برخوردار است؛ ولی وجود مبارک حضرت بقیه‌الله الاعظم، امام زمان(ع)، مظهر و نمودار غیب است که جامعه از دیدار فیض حضورش محروم می‌باشد. مجموعه معانی جهان، بر دو گونه است: «غیب» و «شهود» که در لسان قرآن کریم، به عنوان غیب و شهادت ذکر شده‌اند و ما خداوند متعال را به عنوان «عالم الغیب و الشهاده؛ دانای نهان و آشکار» می‌خوانیم. «شهود» عبارت از مطالبی است که در قلمرو حس ظاهری است و می‌توان آن را مشاهده کرد و یا با یکی از حواس ظاهری دیگر حس کرد. قسم دوم، معانی است که از دید انسان دور بوده، قابل مشاهده و دیدار نیست و حواس ظاهری انسان از درک آن، عاجز و ناتوان است. کثرت غیب در عالم شهود از مظاهر قدرت باهره خداوند متعال، بسیاری از امور غیبی، در متن و بطن عالم شهود است و برخلاف تخیلات آنان که می‌پندارند، این عالم، جهان شهود خالص بوده و به کلی از غیب جداست، در لابلای امور مشهود و عناصر دیدنی و در میان اشیای محسوس، مطالب غیبی فراوانی نهفته است. بدن انسان از عناصر عالم ماده، جزء مقوله شهود است، اما روح او از مقوله غیب می‌باشد؛ چنان که انسان در مواقع کسالت و بیماری، احساس درد می‌کند ولیکن به هیچ قیمتی نمی‌تواند درد را نشان بدهد و حتی این مطلب، برای اطبای حاذق و متخصص نیز، قابل نشان دادن نیست و امکانات بسیار گسترده پزشکی نیز نتوانسته است این مشکل را حل کند و یا دست کم غیب‌های مربوط به رشته خود را به مرحله شهود برساند. مظاهر غیب و شهود در سلسله امامت در سلسله مقدس امامت و ولایت، هر دو مفهوم غیب و شهود، به چشم می‌خورد و مصداق دارد. امام امیرالمؤمنین(ع) و نیز امامان معصوم پس از آن حضرت تا حضرت امام حسن عسکری(ع)، مظاهر شهودند که در انظار مردم بودند و جامعه از دیدار چهره نورانی و مشعشع آنان برخوردار است؛ ولی وجود مبارک حضرت بقیه‌الله الاعظم، امام زمان(ع)، مظهر و نمودار غیب است که جامعه از دیدار فیض حضورش محروم می‌باشد. وجود مبارک ایشان، هرچند برای بعضی در شرایط خاصه جزء شهودات بوده و احیاناً هست ولی نسبت به ما و نوع انسان‌ها، یکی از مصادیق بارز غیب به شمار می‌آید. چنان که در آیه کریمه: *ذلک الکتب لاریب فیه هدی للمتقین الذین یؤمنون بالغیب... آن کتاب [قرآن] هیچ تردیدی در [حقانیت] آن نیست.* برای پرهیزگاران؛ آنان که به غیب ایمان دارند... مایه هدایت است. این مطلب آمده است، غیب که خداوند متعال در این آیه آن را به عنوان یکی از نشانه‌های متقین ذکر فرموده، به وجود مبارک حضرت ولی عصر(ع) تأویل شده و یا آن را از مهم‌ترین مصادیق غیب ذکر فرموده‌اند. چنان که مفسر بزرگ مرحوم «طبرسی»، در ذیل تفسیر آیه فوق و در مقام شرح مقصود از غیب، می‌گوید: و آنچه را که اصحاب ما درباره زمان غیبت مهدی(ع) و خروج آن حضرت روایت کرده‌اند، غیب محسوب می‌شود. ۲. داوود رقی می‌گوید که حضرت صادق(ع) درباره این گفتار خدای عزوجل: *«الذین یؤمنون بالغیب»* فرمودند: مؤمن به غیب، کسی است که راجع به قیام و ظهور حضرت قائم اقرار کرده، آن را حق بدانند. ۳. و از این روست که آن بزرگوار، در میان همه امامان معصوم(ع) لقب «غایب» به خود گرفته‌اند. قابل توجه است که غایب بودن امام زمان(ع) فقط از دید ماست و گرنه آن بزرگوار، امام عصر و ولی دهر و به اذن الله، متصرف در اقطار جهان وجود است؛ نظر به رعیت‌های خود دارد و چه بسا که در مجالس و محافل آنان حضور یابد و احیاناً با آنان به سخن پردازد، ولی آنان متوجه نشوند. چنان که در یکی از فرازهای دعای ندبه می‌خوانیم: *بنفسی أنت من معیب لم یخل منیا.* جانم فدای آن پشت پرده افتاده‌ای که از ما دور نیست. انس در عالم غیب چنان که همه می‌دانیم و اعتقاد داریم، حضرت ولی عصر(ع)، در عالم غیب و دور از دیدگان ناظران و بینندگان به سر می‌برد. اکنون این سؤال پیش می‌آید که آیا در آن ظروف و شرایط، انیسی هم دارند که با او انس گرفته، غم و اندوه تنهایی را با او برطرف سازند؟ از بعضی فقرات زیارت آن حضرت استفاده می‌شود که ایشان خدام و یارانی در دوران غیبت دارند که در جوار وجود مقدسش می‌باشند. ۴. مطابق بعضی از روایات شریفه، حضرت خضر(ع) که خود نیز از عناصر غیبی به شمار می‌روند و زنده می‌باشند اما از دید بینندگان غیب و پنهان‌اند و در عوالم غیب و جهان دور دست از ما قرار دارند، با حضرت ولی عصر(ع) مرتبط می‌باشند و به حضور آن بزرگوار مشرف می‌شوند. هم‌چنان که در عالم شهود میان موجودات زنده، انس و علاقه برقرار می‌باشد، در جهان غیب

نیز میان عناصر غیبی پیوند و ارتباط است، از جمله میان حضرت ولی عصر(ع) و حضرت خضر(ع) انس و علاقه و مصاحبت، محقق و ثابت است. احمد بن اسحاق قمی، حضور مبارک امام حسن عسکری(ع) رسید تا از آن حضرت در مورد جانشین وی پرسش کند. امام(ع) پیش از آن که احمد پرسش کند، شروع به سخن نموده، فرمودند: *مَثَلِ او مَثَلِ خضر است*، همان خضر که از آب حیات نوشید و از این رو زنده است و نخواهد مرد تا وقتی که نفع صور شود؛ به راستی که خضر، همه ساله در موسم حج، حضور می‌یابد، در عرفات، وقوف کرده و بر دعای مؤمنین آمین می‌گوید و خداوند، وحشت قائم ما را در دوران غیبتش، از رهگذر انس گرفتن با وی، برطرف فرموده و تنهایی آن حضرت را با هم‌نشینی وی مرتفع خواهد ساخت. ۶ پی‌نوشت‌ها: ۱. سوره بقره(۲)، آیات ۱ و ۲. ۲. طبرسی، مجمع‌البیان، ج ۱، ص ۳۸. ۳. «من اقر بقیام القائم انه حق» شیخ صدوق، کمال‌الدین، ص ۳۴۰. ۴. «اللهم صل علیه و علی خدامه و اعوانه علی غیبتة» مفاتیح الجنان، زیارت سوم از زیارات حضرت صاحب‌الامر(عج). ۵. قطب راوندی، خرائج و جرائح، ج ۳، ص ۱۱۶۷. ۶. انه لیحضر الموسم کل سنه و یقف بعرفة فیومن علی دعاء المؤمنین و سیؤنس الله به وحشته قائمنا فی غیبتة و یصل به وحدته. علی کریمی جهرمی

نور امامان در آسمان‌ها و زمین

هنگامی که امام سجاد(ع) حضرت سیدالشهداء(ع) را درون قبر می‌گذاشتند، می‌فرمودند: «و دنیا پس از تو تاریک است.» همچنین بانو رباب - همسر امام حسین(ع). درباره آن حضرت می‌گوید: «کسی که وجودش نوری بود که از آن روشنایی می‌گرفتیم، کشته غیر مدفون کربلا که حتی دشمنش هنگام به شهادت رساندن حضرتش، گفت: «به خدا، سیمایش مرا از اندیشه قتلش باز داشته بود.» «ابو خالد کابلی» می‌گوید، از ابوجعفر - امام صادق(ع) - درباره این فرمایش خدای تعالی: *فآمنوا بالله و رسوله و النور الذی أنزلنا؛ ۱ پس به خدا و پیامبر او و آن نوری که ما فرو فرستادیم ایمان آورید.* سؤال کردم، فرمودند: ای ابو خالد، به خدا سوگند، آن نور، امامان از آل محمد علیهم‌السلام] اند تا روز قیامت، به خدا سوگند، ایشان نور خدایند که نازل فرمود، و به خدا سوگند، ایشان نور خدا در آسمان‌ها و زمین‌اند. ای ابو خالد، به خدا سوگند، نور امام در قلب‌های مؤمنان از خورشید تابناک در روز درخشان‌تر است. به خدا سوگند، ایشان قلب‌های مؤمنان را روشن می‌نمایند، و خداوند متعال نور ایشان را از هر که بخواهد باز می‌دارد، و قلب‌هایشان تاریک و ظلمانی می‌شود. ای ابو خالد، به خدا سوگند بنده‌ای نیست که ما را دوست بدارد و ولایت ما را بپذیرد جز آن که خداوند قلبش را طاهر گرداند. و خداوند قلب هیچ بنده‌ای را طاهر نمی‌گرداند جز آن که تسلیم ما می‌شود، و هر گاه تسلیم ما شد، خداوند او را از حساب کشتی شدید در روز قیامت حفظ می‌نماید و از هول بزرگ از آن روز امنیت می‌بخشد. ۲. حضرت امام باقر(ع) درباره این قول خداوند متعال: *... مثل نوره کمشکوه فیها مصباح المصباح فی زجاجه؛ مثل نور خدا، چون چراغ‌دانی است که در آن چراغی، و آن چراغ در شیشه‌ای است.* فرمودند: [منظور از چراغ]، علم موجود در سینه رسول خدا(ص) و [منظور از] شیشه، سینه علی بن ابی طالب(ع) است. و [درباره] *... کأنها کوب ذری یوقد من شجرة مبارکه زیتونه لا شرقیه و لا غربیه؛ آن (شیشه) گویی اختری درخشان است که از درخت خجسته زیتونی که نه شرقی است و نه غربی، افروخته می‌شود.* فرمودند: نور علم، نه شرقی و نه غربی، [بلکه] از ابراهیم خلیل الرحمان تا محمد رسول خدا - و تا علی بن ابی طالب - [منتقل شد]. [یعنی] نه یهودی است و نه نصرانی. و درباره: *... یکاد زیتها یضیء و لو لم تمسسه نار نور علی نور.* ۳. نزدیک است که روغنش - هر چند آتشی بدان نرسیده باشد - روشنی بخشد. فرمودند: عالم آل محمد(ع) قبل از آن که مورد سؤال واقع شود، بر اساس علم سخن می‌گوید. ۴. عمود نور برای امامان امام باقر(ع) فرمودند: همانا هر یک از امامان اهل بیت(ع) در شکم مادر می‌شوند و هنگامی که [به دنیا آمد و] بر زمین قرار گرفت، فرشته‌ای بر بازوی راستش می‌نگارد: *و تمت کلمت ربک صدقاً و عدلاً لا مبدل لکلم؟* ته و هو السمع العلیم. ۵. سخن پروردگارت به راستی و داد، سرانجام گرفته است، و هیچ تغییر دهنده‌ای برای کلمات او نیست، و او شنوای داناست. و هنگامی که

رشد یافت، خداوند عمودی از نور برای او برمی‌افزاید تا دنیا و آن چه را در آن است، در آن (عمود) مشاهده نماید، و هیچ چیزی از او پوشیده نماند. ۶ «اسحاق حریر» می‌گوید، در حضور امام صادق (ع) بودم و شنیدم که آن حضرت (ع) می‌فرمودند: خداوند عمودی از نور دارد که از همه مخلوقات پوشیده است؛ یک جانب آن نزد خدا، و جانب دیگر در گوش امام. هرگاه خداوند چیزی را اراده فرماید، آن را در گوش امام وحی می‌نماید. ۷ امامان (ع) از آن جهت است که ایشان، سبب ایجاد آسمان و زمین‌اند، و آنچه در بعضی از احادیث آمده، تصریح دارد که اگر ایشان نبودند، نه زمین و نه دیگر موجودات وجود نداشتند. ایشان (ع) موجب تاییدن نور علم و ایمان در قلب‌های اهل ایمان‌اند. همان‌گونه که قرآن کریم - کلام خدا - نوری است که خداوند به وسیله آن، مؤمنان با تقوا را هدایت می‌فرماید، کلام امامان (ع) نیز نوری است که به وسیله آن مؤمنان به سوی عبادت خدا و بندگی او راه می‌یابند. و بر همین اساس است که در «زیارت جامعه کبیره» آمده است: کلامکم نور؛ سخن شما نور است. آیت‌الله شیخ جواد کربلایی می‌گوید: «از آن‌جا که سخن امامان (ع) مبتنی بر سخن جدشان [رسول خدا (ص)] است که خداوند درباره آن حضرت (ص) فرموده است: و ما ينطق عن الهوى؟ إن هو إلا وحى يوحى؛ و از سر هوس سخن نمی‌گوید. این سخن به جز وحی که وحی می‌شود نیست. و به این دلیل که امامان (ع)، نیز راه جدشان (ص) را پیمودند، پس محال نیست که سخنانشان از جنس نور - یعنی هدایت، علم و برهان - بوده، ویژگی‌های نور حسی را داشته؛ یعنی خود آشکار و آشکار کننده دیگری باشد. ۹ و ای کاش، امت قدر و منزلت، و عظمت حضرات معصومین (ع) را می‌شناختند، و زمینه نشر علوم و معارف را برای ایشان مهیا می‌نمودند تا این امر منجر به از بین بردن گمراهی و نادانی در همه معانی آن می‌شد. اما متأسفانه بعضی از ستمگران و گمراه‌کنندگان تلاش خود را در راه ممانعت از انتشار نور ایشان (ع) به کار گرفتند پس آن حضرات را خانه‌نشین، محبوس و از دسترس مسلمانان دور نمودند و در پی شهادت ایشان برآمدند. «محمد بن ابی نصر» می‌گوید: حضرت ابوالحسن، امام رضا (ع) شبی با ما در مسجد دار معاویه وعده کردند، وقتی که آمدند، فرمودند: «همانا هنگامی که خداوند پیامبرش را به سوی خود فراخواند، [اهل ضلالت] در راه اطفاء نور خدا به تلاش پرداختند، در حالی که خداوند یقیناً نور خدا را به اتمام می‌رساند. ۱۰ هنگامی که مأمون عباسی سی نفر را برای به شهادت رساندن امام رضا (ع) مأمور کرد و آنان شمشیرهایشان را به سوی آن حضرت نشانه رفته بودند، و مأمون گمان کرده بود که آن حضرت را به شهادت رسانده‌اند، پس شخصی را فرستاد تا اوضاع را از نزدیک بررسی و برای او گزارش کند. وقتی که آن شخص به آستانه در رسید، امام رضا (ع) فرمودند: بريدون أن يطفئوا نور الله بأفواههم والله متم نوره و لو كره الكافرون. می‌خواهند نور خدا را با سخنان خویش خاموش کننده ولی خداوند نمی‌گذارد، تا نور خود را کامل کند، هر چند کافران را خوش نیاید. ۱۱ بزرگ‌ترین آرزوی ما این است که امام دوازدهم، مهدی موعود (ع) در آخرالزمان قیام نمایند و گمراهی را محو و نور خدای متعال را در زمین منتشر سازند. در حدیثی از امام صادق (ع) آمده است: هر گاه قائم ما اهل بیت (ع) قیام نماید. زمین به وسیله نور پروردگارش روشن شده، بندگان از نور خورشید بی‌نیاز می‌شوند و گمراهی رخت برمی‌بندد. ۱۲ از آنچه گفته شد، نتیجه می‌گیریم: ۱. اهل بیت (ع) حاملان دین صحیح و اهل ولایت، عصمت و طهارت هستند که هیچ ظلمتی در هیچ یک از عوالم و هیچ یک از زمان‌ها با نورشان همراه نبوده است. نور این حضرات (ع) ویژگی‌هایی دارد که برخی از آن ویژگی‌ها را برای تقریب به ذهن شدن، نسبت به نور حسی بیان می‌کنیم. همان‌گونه که نور حسی موجب رشد و پرورش موجودات زنده - از جهات مادی - است، نور امامان (ع) - نیز موجب تربیت قلبی و عقلی تا رساندن به درجه کمال است. اگر نور حسی بر خود و موجودات دیگر دلالت می‌کند، نور ایشان نیز در قلب‌ها و روح‌ها روشن و آشکار است و ویژگی ورود به قلب‌ها را دارا می‌باشد؛ چه آن که به فرموده امام علی (ع): «هر حقی را، حقیقتی و هر صوابی را نوری است.» به علاوه نور ایشان بر حسب ظرفیت و گنجایش قلب‌ها در آن وارد می‌شود، آن چنان که امیرمؤمنان (ع) فرمودند: همانا این قلب‌ها ظرف‌هایی است که بهترین آن‌ها نگه‌دارنده‌ترین آن‌هاست. ۱۳ و چنان که نور حسی، مانع از وقوع جرم و فساد مجرمان در شب است، نور اهل بیت (ع) مؤمن را از افتادن در معصیت باز می‌دارد. و چنان که نور حسی، مسافت‌های زمانی و

مکانی را با سرعتی بسیار بالا می‌پیماید، انوار معنوی ایشان(ع) نیز سرعت بالایی در رساندن موالیان و پیروانشان به عوالم غیب و پیمودن مسیر کمال دارد، مانند ماجرای هدایت یافتن «حرّ ریاحی» که تنها در اثر بیان یک کلمه از سوی امام حسین(ع) چنان متحول شد که به جمع والاترین شهیدان پیوست. چنان که نور حسی و ویژگی آشکار نمودن اشیاء مادی را دارد، انوار این خاندان دارای ویژگی بارز نمودن امور مادی و معنوی است. در روایتی از حضرت فاطمه زهرا(س) آمده است که فرموده‌اند: هنگامی که من به حسین(ع) باردار شدم، در شب تاریک به چراغ نیاز نداشتم. ۱۴ و هنگامی که امام سجّاد(ع) حضرت سیدالشهداء(ع) را درون قبر می‌گذاشتند، می‌فرمودند: «و دنیا پس از تو تاریک است.» همچنین بانو رباب - همسر امام حسین(ع). درباره آن حضرت می‌گوید: «کسی که وجودش نوری بود که از آن روشنایی می‌گرفتیم، کشته غیر مدفون کربلا که حتی دشمنش هنگام به شهادت رساندن حضرتش، گفت: «به خدا، سیمایش مرا از اندیشه قتلش باز داشته بود.» ۱۵ پیداست که این موضوع عجیبی نیست چرا که موسی(ع) دست خود را در گریبانش فرو می‌برد و هنگامی که بیرون می‌آورد، نورانی بود و خداوند متعال فرموده است: و أدخل یدک فی جیبک تخرج بیضاء من غیر سوء. و دستت را در گریبان کن تا سپید بی‌عیب بیرون آید. ۱۶. ۲. این خاندان، نور هدایتی هستند که انسان‌ها و ما را به خداوند متعال متصل می‌نماید. بنابراین پیروی و فرمان برداری از ایشان، و نیز ترک ملازمت با مخالفینشان ضروری و لازم است. چنان که در قرآن کریم آمده است: هل یستوی الأعمی و البصیر أم هل تستوی الظلمات و النور. ۱۷ آیا نابینا و بینا یکسانند، یا تاریکی‌ها و روشنایی برابرند؟ «برید بجلی» می‌گوید: از حضرت اباجعفر - امام باقر(ع) - درباره این فرموده خدای متعال که: قل رب احکم بالحقّ و ربنا الرحمن المستعان علی ما تصفون. ۱۸ گفت: پروردگارا، [خودت] به حق داوری کن، و به رغم آن چه وصف می‌کنید، پروردگار ما همان بخشایشگر دستگیر است. سؤال کردم، آن حضرت(ع) فرمودند: مرده کسی است که این شأن - یعنی این امر - را نشناسد. و ما برای او نوری قرار دادیم، (یعنی) امامی که به او اقتدا نماید، یعنی علی بن ابیطالب. و فرمودند: منظور از این آیه: «کمن مثله فی الظلمات؛ همانند آن کسی که در ظلمات و گمراهی‌هاست» این گونه است: مخلوقی که چیزی را نمی‌شناسد. ۱۹ «جابر جعفی» می‌گوید: از حضرت اباجعفر امام باقر(ع) درباره این آیه شریفه: یا ایها الذین ءامنوا اتقوا الله و ءامنوا برسوله یؤتکم کفلین من رحمته و یجعل لکم نوراً تمشون به و یغفر لکم و الله عفورٌ رحیم. ۲۰ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا پروا دارید و به پیامبر او بگروید تا از رحمت خویش شما را دو بهره عطا کند؛ و برای شما نوری قرار دهد که به [برکت] آن راه سپرید و بر شما ببخشاید، و خدا آمرزنده مهربان است. سؤال کردم، پس فرمودند: [یعنی] برایتان امامی قرار می‌دهد که به او اقتدا کنید. ۲۱ همچنین امام صادق(ع) درباره این فرموده خداوند متعال: الله نور السموات و الأرض مثل نوره کمشکوّه فیها مصباح المصباح فی زجاجه الزجاجه کأنها کوبٌ درّی یوقد من شجره میر؟ که زیتونه لاشرقیه و لاغربیه یکاد زیتها یضیء و لو لم تمسه نارٌ نورٌ علی نورٍ یهدی الله لنوره من یشاء و یضرب الله الأمث؟ ل للناس و الله بکلّ شیءٍ علیم. ۲۲ خداوند، نور آسمان‌ها و زمین است. مثل نور او چون چراغ‌دانی است که در آن چراغی، و آن چراغ در شیشه‌ای است. آن شیشه‌گویی اختری درخشان است که از درخت خجسته زیتونی که نه شرقی است و نه غربی، افروخته می‌شود. نزدیک است که روغنش - هر چند آتشی بدان نرسیده باشد - روشنی بخشد. روشنی بر روی روشنی است. خدا هر که را بخواهد با نور خویش هدایت می‌کند، و این مثل‌ها را خدا برای مردم می‌زند و خدا به هر چیزی داناست. فرمودند: این مثلی است که خداوند آن را درباره ما زده است. پیامبر و امامان(ع) از نشانه‌های دلالت کننده بر وجود خدا هستند که به واسطه آنها به سوی توحید، مصالح دین و شریعت اسلام، سنن و فرائض خداوند هدایت می‌شود، و هیچ‌توان و حرکتی نیست مگر به خواست خداوند بزرگ بلند مرتبه. ۲۳ ۳. کسی که قلب خود را به روی کلمات امامان(ع) بگشاید، قلبش روشن و نورانی می‌شود. از امام علی(ع) نقل شده است که فرمودند: «مثال وجود من در میان شما، همانند چراغ در تاریکی است، هر کس به آن روی آورد، از آن نور می‌گیرد» ۲۴ چنین شخصی، به واسطه این نور، به مرحله‌ای می‌رسد که با نور خدای متعال، آنچه را دیگران نمی‌بینند، مشاهده می‌کند. «معاویه بن عمار» می‌گوید، به مولایم حضرت امام صادق(ع) عرض

کردم: فدایتان شوم، تفسیر این حدیث که آن را از شما شنیده‌ام، چیست؟ فرمودند: «کدام حدیث؟» عرض کردم: «إِنَّ الْمُؤْمِنَ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ؛ مؤمن با نور خدا می‌نگرد»، فرمودند: ای معاویه، همانا خداوند مؤمنان را از نور خویش، آفرید و آنان را با رحمت خویش رنگ نمود، و از ایشان نسبت به ولایت میثاق (پیمان) گرفت در همان روزی که خویش را به ایشان شناساند. پس مؤمن، برادر مؤمن است به سبب آن پدر و مادر (واحد) پدرش نور و مادرش رحمت است و او از طریق همان نور که آن آفریده شده، می‌نگرد. ۲۵. ۴. مؤمن دارای ولایت اهل بیت (ع) از نوری ویژه در دنیا بهره‌مند است که حقایق اشیا را برای او آشکار نماید. چنان که خداوند متعال می‌فرماید: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا پروا دارید و به پیامبر او بگروید، تا از رحمت خویش شما را دو بهره عطا کند و برای شما نوری قرار دهد که به [برکت] آن راه سپرید و بر شما بیخشاید، و خدا آمرزندهٔ مهربان است. ۲۶؛ زیرا از ویژگی‌های آن نور، برداشتن حجاب‌های تاریکی از نفس انسانی است و بدان واسطه انسان نورانی، آنچه را دیگران نمی‌بینند، می‌بیند. رسول خدا (ص) می‌فرمایند: هنگامی که آن نور وارد قلب شد، سینه را گشاده و وسیع می‌گرداند. عرض شد، ای رسول خدا آیا آن نور نشانه‌ای دارد؟ پس فرمودند: بله، [نشانهٔ آن] بریدن (دوری گزیدن) از سرای غرور و فریب و بازگشت به سرای جاودانگی، و آماده شدن برای مرگ، قبل از رسیدن آن است. ۲۶. در دعایی از امام زین العابدین (ع) این چنین آمده است: خدایا، مرا نوری عطا فرما که با آن در میان مردم راه بروم و در گمراهی‌ها هدایت شوم و با کسب روشنائی از آن، از تردیدها و شبهه‌ها خارج گردم. ۲۷. دربارهٔ «علی بن مهزیار» نقل شده است، که در سال ۲۲۶، در منزل قرعاء، در اواخر شب از خواب برخاست و برای گرفتن وضو بیرون رفت در حالی که چوب مسواکی در دست داشت و مشغول مسواک بود. ناگهان در سر آن نوری مشاهده کرد که شیئی همچون زبانهٔ آتش از آن خارج می‌شد و مانند خورشید می‌درخشید. آن را با دستش لمس کرد، ولی هیچ حرارتی نداشت و این آیه شریفه را تلاوت نمود: *الَّذِي جَعَلَ لَكُم مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا؛ ۲۹ [خدایی]* که برایتان از درخت سبز آتش قرار داد. موج تفکر او را فرا گرفت. پس همین که به جای خود بازگشت، دوستانش که نیازمند آتش بودند، آن نور را مشاهده کردند. و گمان بردند که علی بن مهزیار برای آن‌ها آتشی فراهم آورده است اما چون نزدیک شدند، دیدند که حرارتی ندارد. نور آن زمانی فرو می‌کاست و زمانی دیگر افروخته می‌شد تا آن که بعد از بار سوم کاملاً خاموش شد. هنگامی که به سر مسواک نگریستند، هیچ اثری از آتش، سوختن، یا سیاهی در آن ندیدند. وقتی که علی به محضر امام هادی (ع) شریف‌یاب شد، و ماجرای خود را برای آن حضرت باز گفت، حضرت (ع) در آن مسواک تأملی نموده، فرمودند: «آن نوری بوده و سبب [بروز] آن همراهی و ملازمت تو با اهل بیت، و اطاعتت از من و پدرانم می‌باشد.» ۳۰ و همراه مؤمن در عرصهٔ محشر، در قیامت، نور مخصوصی است. خداوند متعال می‌فرماید: یوم تری المؤمنین و المؤمنات یسعی نورهم بین أیدیهم و بأیم؟ نهم بشر؟ یکم الیوم جنت تجری من تحتها الأنهار خ؟ لدین فیها ذلک هوالفوز العظیم؟ یوم یقول المن؟ فقون و المن؟ فق؟ لت للذین ءامنوا انظرونا نقتبس من نورکم قیل ارجعوا وراءکم فالتمسوا نوراً فضررب بینهم بسور له بائب باطنه فیہ الرّحمه و ظه؟ ره من قبله العذاب. ۳۱ آن روز که مردان و زنان مؤمن را می‌بینی که نورشان پیشاپیش‌شان و به جانب راستشان در دوران است. [به آنان می‌گویند:] «امروز شما را مژده باد به باغ‌هایی که از زیر [درختان] آن نهرها روان است؛ در آن‌ها جاویدانید. این است همان کام‌یابی بزرگ. و می‌فرماید: یوم لا یخزی الله النبی و الذین ءامنوا معه نورهم یسعی بین أیدیهم و بأیمنهم یقولون ربنا أتمم لنا نورنا و اغفر لنا إنک علی کلّ شیءٍ قدير. ۳۲ در آن روز خدا، پیامبر [خود] و کسانی را که با او ایمان آورده بودند خوار نمی‌گرداند: نورشان از پیشاپیش آنان، و سمت راستشان، روان است. می‌گویند: پروردگارا، نور ما را برای ما کامل گردان و بر ما بیخشای که تو بر هر چیز توانایی. از رسول خدا (ص) نیز روایت شده است که فرمودند: «هنگامی که مؤمن از صراط می‌گذرد و بسم الله الرحمن الرحیم می‌گوید، شعلهٔ آتش فرو رفته، می‌گوید: ای مؤمن عبور کن که نورت سوزندگی مرا فرو نشاند.» ۳۳. این نور، عبارت از تجسم نور ایمان و ولایتی است که در دنیا همراه ایشان بوده است. خداوند سبحان نیز از آن با عنوان «نورهم» تعبیر کرده است. و از این بابت عجیب نیست چرا که آن روز تجسم اعمال است. ۳۴ «داوود بن قاسم جعفری» می‌گوید:

کتاب شب و روز، نوشته یونس را به حضرت امام حسن عسکری (ع) نشان دادم، فرمودند: «این کتاب نوشته کیست؟» عرض کردم: نوشته «یونس مولی آل یقطین». فرمودند: «خداوند او را در برابر هر حرف از آن، در روز قیامت، نوری عطا خواهد فرمود.» ۳۵ امامان (ع)، نور واحد امامان (ع) نور واحداند و آن به سبب یکسان بودن آن حضرات در صفات، افعال و گفتار است. آن چه برای نخستین فرد ایشان محقق شده، درباره آخرینشان نیز می‌شود. قرآن کریم آن حقیقت را چنین بیان کرده است: ذریه بعضها من بعضی والله سمیع علیهم. ۳۶ فرزندان که بعضی از آنان از [نسل] بعضی دیگرند، و خدا شنوای داناست. و هر چند این آیه درباره خاندان عمران توضیح می‌دهد، اما حکم آن درباره امامان اهل بیت (ع) نیز استمرار می‌یابد. سید سبزواری (ره) در این باره گفته است: «ذریه برگزیده از خلائق، از زمان آدم تا نوح، و تا ابراهیم، و تا آل عمران و ... محفوظ بوده‌اند. اشخاصی از این ذریه در هر زمان وجود دارند. به وسیله آن‌ها شریعت نگهداری شده، و نظام (هستی) استوار می‌ماند. از این جا معلوم می‌شود که محمد و آل او - هر چند که صریحاً در این آیه نام برده نشدند، جزء ایشان هستند و این متناسب با تحلیل آخر آیه است. و بر این سخن، کلام امام باقر (ع) دلالت دارد که فرمودند: ما - اهل بیت (ع) - جزء آنان هستیم. و ما بقیه آن خاندان ایم.» ۳۷ پیامبر و امامان (ع) خاندانی هستند که بعضی از ایشان از نسل دیگری می‌باشند. چنان که امام صادق (ع) فرمودند: «کسانی که آنان را برگزید، بعضی از آنان از نسل بعضی دیگراند.» ۳۸ در نتیجه، اتحاد، ارتباط و صفات معنوی آن حضرات (ع) محصول وجود ویژگی مشترک معنوی در میان ایشان است، و آن این که از نور خداوند متعال می‌باشند. لذا در روایتی از امیرالمؤمنین حضرت علی (ع) نقل شده که فرمودند: همه ما یکی هستیم؛ اولین ما محمد، آخرین ما محمد، میانه ما محمد و تمام ما محمدیم، پس ما را از هم جدا نکنید. ۳۹ بر همین مبنا، تعبیر پیامبر اکرم (ص) درباره اهل بیت (ع) این گونه بود که: امامان (ع) از اویند و او از امامان (ع) و چگونه این طور نباشند، در حالی که بنابر صریح آیه مباحله ۴۰، ایشان خود اویند. برخی از نصوص دیگر در این زمینه عبارتند از: ۱. در «حدیث شریف کساء» آمده است: ایشان از من، و من از ایشان هستم. من نسبت به هر کس به ایشان در سلم و دوستی باشد، در سلم و نسبت به هر کس با ایشان در جنگ باشد، در جنگ هستم. ۲. هنگامی که رسول خدا (ص) ابوبکر را برای ابلاغ سوره براءت به مکه فرستادند، جبرئیل بر آن حضرت نازل شد و گفت: «ای رسول خدا، امر تو را جز خود تو و یا مردی که از تو باشد، ادا نکند» و در آن هنگام، ایشان حضرت علی (ع) را به جای وی فرستادند و او را باز گرداندند. وقتی ابوبکر باز گشت و از علت این امر سؤال کرد، رسول اکرم (ص) فرمود: «امین - جبرئیل - از سوی خداوند متعال بر من نازل شد (و گفت:): امر تو را غیر از تو یا مردی که از تو باشد به انجام نرساند؛ و علی از من و من از علی ام و امر مرا جز خودم یا علی به انجام نمی‌رساند.» ۴۰ همچنین از پیامبر خدا (ص) نقل شده است که فرمودند: همانا علی از من، و من از علی ام، و او ولی (سرپرست و رهبر) هر انسان مؤمنی پس از من است. ۴۱ لذا امیر مؤمنان (ع) می‌فرمودند: من از رسول خدا هستم همچون شعاع نور که از نور است. و خون من از خون رسول خدا، گوشتم از گوشت او، استخوانم از استخوان او، علمم از علم او، جنگم از علم او، صلحم صلح او، اصلم اصل او، فرعم فرع او، دشمن من، دشمن او، و جدم، جد او است. ۴۳ از رسول خدا (ص) نقل شده که درباره حضرت فاطمه زهرا (س) فرمودند: فاطمه پاره تن، و قلب من در کالبدم است. هر کس او را بیازارد مرا آزرده و هر کس مرا بیازارد، خدا را آزرده است. ۴۴ سید سبزواری (ره) می‌گوید، منظور از «پاره تن» پاره‌های مادی خاص مانند دست، چشم، یا قلب نیست، بلکه مراد از آن سریان وجود معنوی واحد، از حیث تعلق روح مقدس و تأیید شده حضرت فاطمه به روح القدس است و عبارت علم او از علم من (در دیگر روایات) به این معنا اشاره دارد. ۴۵ از رسول خدا (ص) روایت شده است که درباره امام حسین (ع) فرمودند: «حسین از من و من از حسین ام.» ۴۶ اکنون این سؤال مطرح می‌شود که اگر امامان (ع) نور واحد بودند، چرا در مواضع و نقش‌های ایشان در طول تاریخ حضور ایشان اختلاف مشاهده می‌کنیم؛ مثلاً بعضی از ایشان صلح کردند، بعضی جنگ کردند تا به شهادت رسیدند و بعضی دیگر به مباحث علمی پرداختند...؟ پاسخ این سؤالات را در مباحث آینده پی خواهیم گرفت. سیدحسین نجیب محمد مترجم: ابوذر یاسری ماهنامه موعود شماره ۷۷ پی‌نوشت‌ها:

۱. سورة تغابن (۶۴)، آیه ۸. ۲. الأنوار القدسیه، ص ۱۹. ۳. سورة نور (۲۴)، آیه ۳۵. ۴. همان، ص ۲۰. ۵. سورة انعام (۶)، آیه ۱۱۵. ۶. کربلائی، محمدجواد، الأنوار الساطعه، ج ۳، ص ۴۴۴. ۷. همان. ۸. سورة نجم (۵۳)، آیه ۳ و ۴. ۹. کربلائی، همان، ج ۲، ص ۲۱۱. ۱۰. تفسیر نورالثقلین، ج ۲، ص ۲۱۱. ۱۱. سورة توبه (۹)، آیه ۳۲ محدث قمی، منتهی الامال، ج ۲، ص ۳۵. ۱۲. کربلائی، همان، ج ۵، ص ۲۹۷. ۱۳. نهج البلاغه، کلمات قصار، ش ۱۴۷. ۱۴. خصائص الحسین (ع)، ص ۳۱. ۱۵. همان، ص ۳۱. ۱۶. سورة نمل (۲۷)، آیه ۱۲. ۱۷. سورة رعد (۱۳)، آیه ۱۶. ۱۸. سورة انبیاء (۲۱)، آیه ۱۱۲. ۱۹. کربلائی، همان، ج ۳، ص ۱۱. ۲۰. سورة حدید (۵۷)، آیه ۲۸. ۲۱. کربلائی، همان، ج ۳، ص ۱۱۱. ۲۲. سورة نور (۲۴)، آیه ۳۵. ۲۳. تفسیر نورالثقلین، ج ۳، ص ۶۰۳. ۲۴. محمدی ری شهری، همان، ماده «نور». ۲۵. کربلائی، همان، ج ۳، ص ۱۱۶. ۲۶. سورة حدید (۵۷)، آیه ۲۸. ۲۷. مواهب الرحمن، ج ۱۱، ص ۱۳۵. ۲۸. امام زین العابدین (ع)، صحیفه سجادیه، دعای ۲۱. ۲۹. سورة یس (۳۶)، آیه ۸۰. ۳۰. محدث قمی، همان، ج ۲، ص ۴۶۵. ۳۱. سورة حدید (۵۷)، آیات ۱۳ - ۱۲. ۳۲. سورة تحریم (۶۶)، آیه ۸. ۳۳. المستدرک، باب ۴۵، از باب‌های قرائت قرآن، ج ۲۱. ۳۴. درباره بحث تفصیلی پیرامون تجسم اعمال به کتاب‌های اصول اعتقادی مراجعه کنید. ۳۵. تاریخ التشریح الإسلامی، ص ۱۷۸. ۳۶. سورة آل عمران (۳)، آیه ۳۴. ۳۷. مواهب الرحمن، ج ۵، ص ۳۱۸. ۳۸. تاریخ التشریح الإسلامی، ص ۱۷۸. ۳۹. علامه مجلسی، بحار الأنوار، ج ۲۶، ص ۵. ۴۰. سورة آل عمران (۳)، آیه ۶۱: پس هر که در این [باره] پس از آگاهی که تو را [حاصل] آمده، با تو محاجه کند، بگو: «بیایید پسرانمان و پسرانمان، و زنانمان و زنانمان، و ما خویشان نزدیک و شما خویشان نزدیک خود را فراهم خوانیم؛ سپس مباحله کنیم، و لعنت خدا را بر دروغ‌گویان قرار می‌دهیم. ۴۱. علامه مجلسی، همان، ج ۳۵، ص ۳۰۳. ۴۲. حسین منی و انا من حسین، ص ۴۰. ۴۳. عیون المواعظ و الحکم ۴۴. مأساة الزهراء، ج ۱، ص ۵۶. ۴۵. مواهب الرحمن، ج ۴، ص ۲۳۷. ۴۶. جنه المأوی، ص ۱۶۸.

پرسش شما، پاسخ موعود (نمایندگان امام زمان ع)

چرا نواب امام زمان (ع) علیه حکومت جور آن زمان قیام نکردند؟ یا حتی الامکان مردم را تحریک به چنین کاری نکردند؟ شیخ عثمان بن سعید العمری - ابو عمرو اسدی - کجا دفن شده است؟ نیابت کدام یک از نواب خاص طولانی تر بود؟ با توجه به اینکه موضوع «نمایندگان امام زمان (ع)» مورد سؤال تعدادی از مخاطبان مجله می‌باشد، لذا این شماره را به پاسخ به پرسش‌هایی در این باره اختصاص داده‌ایم. چرا نواب امام زمان (ع) علیه حکومت جور آن زمان قیام نکردند؟ یا حتی الامکان مردم را تحریک به چنین کاری نکردند؟ مصلحت نبود که آنان مردم را به شورش علیه حکام جور بخوانند و انقلاب کنند، حتی به طور مخفیانه و غیر مستقیم؛ و این به خاطر حفظ مصالحی بود که در بین پایگاه‌های مردمی داشتند. آنان می‌دانستند با توجه به شرایط موجود آن زمان، این قیام، وضعیت بهتری نسبت به قیام‌های قبلی که با شکست مواجه شد و در نطفه خفه شد نخواهد داشت. بنابراین، رو آوردن به قیام یا تحریک مردم برای آن، نتیجه‌ای جز به خطر افتادن حیات نواب امام عصر (ع) و به تبع آن، از بین رفتن پل ارتباطی مردم با امام زمان (ع) نداشت. پایگاه‌های مردمی به اندازه‌ای اهمیت داشتند که نمی‌شد اهمیت آن را با تحریک به قیامی که شکست آن معلوم بود، نادیده گرفت. علاوه بر آن، اگر آنان به طور مستقل از حضرت مهدی (ع)، مردم را به قیام تحریک می‌کردند، طبیعتاً امر صحیحی نبود و با وظیفه اجتماعی - اسلامی آنان منافات داشت. آیا اراده بر این بود که نایب امام (ع) فقیه‌ترین و فرهیخته‌ترین فرد باشد؟ این امر به افرادی که به درجه عظیمی از اخلاص رسیده بودند، واگذار می‌شد. این اخلاص به حدی بود که اگر اعضای بدنشان را از هم جدا می‌کردند و استخوان‌هایشان را در هم می‌شکستند امکان نداشت اخبار امام مهدی (ع) را در اختیار حکومت قرار دهند تا خطری متوجه آن حضرت (ع) شود. البته نایبان امام (ع) بر اساس اخباری که به دست ما رسیده به اذن امام (ع) دارای علم غیب نیز بودند و بسیاری از پرسش‌های افراد را از جانب امام زمان (ع) پاسخ می‌گفتند. آیا در نیابت خاصه این اتفاق رخ داد؟ یعنی

کسی که علم کمتری داشت، بر اعلم مقدم شد؟ بله. در برخی از روایات آمده است هنگامی که نیابت به شیخ ابوالقاسم حسین بن روح، رسید. عده‌ای از ابوسهل نوبختی سؤال کردند چگونه نیابت به شیخ ابوالقاسم بن روح واگذار شد و تو بر این امر انتخاب نشدی؟ او در جواب گفت: آن‌ها [ائمه اطهار(ع)] و او که انتخاب شده، بهتر می‌داند، امّا فکر می‌کنم از آن جهت باشد که من کسی هستم که با دشمنان اهل بیت(ع) ملاقات و با آنان [در باره حقانیت اهل بیت و وجود حضرت مهدی(ع)] مناظره می‌کنم. اگر من مکان امام(ع) را می‌دانستم، هم‌چنان که ابوالقاسم می‌داند و در مناظره با دشمنان در ارائه برهان و دلیلی در می‌ماندم، چه بسا آنان را به جایگاه امام(ع) راهنمایی می‌کردم. اما اگر ابوالقاسم - بالفرض - امام(ع) را در زیر عبای خود پنهان کرده باشد و او را با قیچی تکه تکه کنند امام(ع) را نشان نخواهد داد. شیخ عثمان بن سعید العمری - ابو عمرو اسدی - کجا دفن شده است؟ طبق اظهارات ابونصیر حجه‌الله بن محمد، شیخ عثمان بن سعید در غرب بغداد، در خیابان میدان، ابتدای محل معروف به «درب جبله»، در مسجد «الارب»، داخل مسجد، سمت راست دفن شده است. شیخ طوسی (ره) گفته است: قبر را در محلی که ابونصر ذکر کرده است، دیدم. جلوی قبر دیواری بنا شده که محراب مسجد در آن قرار دارد. کنار آن دیوار، دری است که می‌توان از آن داخل شد و کنار سنگ مزار رفت. ما معمولاً داخل می‌رفتیم و او را زیارت می‌کردیم. در زمان ابومنصور محمد بن الفرج، با برداشته شدن آن دیوار، قبر آشکار شد و ضریحی به دور قبر کشیدند که اکنون زیر سقف قرار دارد و هر کس بخواهد، می‌تواند او را زیارت کند. شیخ طوسی ادامه می‌دهد: اهل محل به زیارتش می‌روند و بدون این که صاحب قبر را بشناسند، می‌گویند او مردی صالح بوده است. برخی دیگر نیز که از هویت واقعی صاحب قبر مطلع نیستند، می‌گویند این قبر از آن پسر دایه امام حسین(ع) است. [این اظهار شیخ مربوط به سال ۴۴۷ ق است]. از ناشناس ماندن حقیقت قبر او برای مردم در زمان شیخ طوسی(ره)، می‌توان به میزان و تقیه‌ای که در مورد نیابت امام عصر(ع) در زمان حیات و بعد از حیات نایب آن حضرت(ع) وجود داشت، پی برد. نیابت کدام یک از نواب خاص طولانی‌تر بود؟ نیابت شیخ بزرگوار، محمد بن عثمان بن سعید العمری که مدت چهل سال طول کشید، طولانی‌ترین دوران نیابت بود. از این جهت، آن بزرگوار، بیشترین توفیق را در القای تعالیم حضرت مهدی(ع) به مردم داشت و بیشترین تأثیر را بر جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کرد و مأمور رهبری و تدابیر امور آن بود، گذاشت. شیخ محمد بن عثمان بن سعید العمری در کجا دفن شده است؟ در کنار مادرش در خیابان «باب الکوفه»، در جایی که منزل او در آن قرار دارد. مزار او هم‌اکنون در محله‌ای معروف به «خلّانی» است که زیارتگاه زائران است و بدان تبرک می‌جویند. چرا پس از پایان نیابت نایب چهارم، نیابت پایان یافت؟ دلایل متعددی در این زمینه وجود داشت، از جمله: ۱. مدت نیابت نایب چهارم، سه سال کامل بود. این مدت کوتاه، شرایط را برای او فراهم نکرد تا بتواند مثل نایبان گذشته به فعالیت‌های وسیع اقدام کند. در نتیجه او نتوانست مثل نایبان قبلی در پایگاه‌های مردمی نفوذ کند. گرچه در اعتقاد به بزرگی مقام او و وثاقت او، تفاوتی با دیگر نایبان نبود. ۲. سال‌هایی که شیخ علی محمد سمری نیابت امام زمان(ع) را بر عهده گرفت، سال‌های پر از ظلم و ستم و خون‌ریزی بود و این مسئله، نقش مهمی در جلوگیری از فعالیت و کاهش اقدامات او داشت. زیرا فعالیت اجتماعی، نیازمند وجود فضایی مناسب و فرصتی کافی است. با وجود خفقان و کثرت حوادث و پراکندگی اذهان عمومی، مجالی برای فعالیت نمی‌ماند. به همین خاطر، فعالیت او مبتنی بر پنهان کاری و کتمان بود. این مسئله به خودی خود، از علل اصلی پایان یافتن نیابت پس از وفات «سمری» و عزم امام مهدی(ع) بر انقطاع از مردم، به شمار می‌رود. این حوادث، مردم را از ادامه دسترسی به نایبان آن حضرت(ع) باز داشت. نیابت نایب اول، عثمان بن سعید العمری، چه مدتی طول کشید و در زمان کدام خلیفه بود؟ نیابت او نزدیک به پنج سال به طول انجامید و این دوره فراتر از دوران خلافت معتمد عباسی نبود. هم‌چنان که شهادت امام حسن عسکری(ع) در دوره خلافت این خلیفه عباسی رخ داد، وفات نایب اول نیز در این دوره واقع شد. نیابت نایب دوم، محمد بن عثمان، چه قدر طول کشید و خلفای عباسی دوران او چه کسانی بودند؟ نیابت نایب دوم نزدیک به چهل سال طول کشید که با قسمتی از خلافت معتمد عباسی، تمام خلافت معتضد و خلافت مکتفی و هم‌چنین ده سال

نخست مقتدر عباسی هم عصر بود تا این که در سال ۳۰۵ ه. ق وفات یافت. نیابت نایب سوم، حسین بن روح، چه قدر طول کشید و وی با کدام خلیفه هم عصر بود؟ او مدت بیست و یک سال نایب امام مهدی (ع) بود و دوران نیابت او قسمتی از دوران خلافت مقتدر عباسی و قسمتی از خلافت الراضی را شامل می‌شد. نیابت نایب چهارم، علی بن محمد سمری، چه قدر طول کشید و با کدام خلیفه هم عصر بود؟ نایب چهارم به مدت سه سال عمده‌دار امر نیابت بود و در سالی که خلیفه عباسی، الراضی بالله مرد، در همان سال وفات یافت. البته مدت پنج ماه و پنج روز نیز با خلیفه بعدی یعنی المتقی هم عصر بود. برخی بر این عقیده‌اند که غیبت صغری هفتاد و چهار سال طول کشید که و گروهی آن را شصت و نه سال چگونه آن را تفسیر می‌کنید؟ این که برخی می‌گویند غیبت صغری هفتاد و چهار سال طول کشیده است، مبتنی بر این عقیده است که غیبت صغری از زمان ولادت امام مهدی (ع) در سال ۲۵۵ ق، یعنی پنج سال قبل از شهادت امام حسن عسکری (ع) آغاز شد. اگر این پنج سال را به شصت و نه سال اضافه کنیم، هفتاد و چهار سال می‌شود. آیا پنج سال غیبت امام مهدی (ع) پس از ولادت را می‌توان از دوران غیبت صغری به حساب بیاوریم؟ خیر، زیرا در این مدت امام مهدی (ع) با پدر بزرگوار خود (ع) هم عصر است و هنوز بر منصب امامت قرار نداشتند، بلکه آن حضرت (ع) بعد از شهادت پدر بزرگوارشان (ع) عهده‌دار امر امامت شدند. ما نیز وقتی از غیبت آن حضرت (ع) بحث می‌کنیم، در واقع از غیبت امامی بحث می‌کنیم که طاعتش بر شیعیان واجب بود. امامی که اگر غیبتی در کار نبود، با شیعیان در ارتباط بود و آنان را رهبری می‌کرد و جامعه را در ظاهر و آشکار هدایت می‌کرد. ولی امام مهدی (ع) در زمان حیات پدر بزرگوارشان (ع) چنین مسئولیتی نداشتند. خلاصه کلام این که منظور از غیبت صغری، غیبت آن حضرت (ع) در کسوت امامت است که همراه با نیابت خاصه بود. بنابراین، تفاوت فرض مدت غیبت صغری همان است که ما گفتیم نه آن که دیگران ادعا می‌کنند. نیابت امام مهدی (ع) هیچ‌گاه به علویان نرسید و به غیر از آنان واگذار شد. با این که در بین علویان کسانی بودند که در علم و فقه و عبادت ... برترین بودند. دلیل آن چه بود؟ تاریخ زندگانی علویان، از زمان قیام امام حسین (ع) تا زمانی که قائم آل محمد (ص) به دنیا آمد و به غیبت صغری ختم شد، دلیل این امر را به روشنی بیان می‌کند. این دوران، دوران قیام‌ها بر ضد حکام فاسد و اعتراض به ظلم و طغیان آنان بود. حکومت‌های فاسد آن زمان، ریشه اصلی این قیام‌ها و اعتراضات را «علویان» می‌دانستند. زیرا آنان از دوستان ائمه اطهار (ع) بودند و در مقابل ظلم و فساد سکوت نمی‌کردند. یا به تعبیر دیگر می‌توان گفت آن‌ها بر نظام‌های فاسد به صورتی آشکار قیام می‌نمودند و تقیه نمی‌کردند. وقتی که رویکرد مبارزاتی کسی این گونه باشد، به شدت تحت مراقبت و تعقیب و شکنجه قرار می‌گیرد و مجالی برای فعالیت اجتماعی و عمومی نمی‌یابد. بدین ترتیب، این گونه افراد، مناسب امر نیابت امام مهدی (ع) که فقط برای منفعت عمومی مردم و فعالیت اجتماعی در بین آنان ایجاد شده بود، نبودند. اما در غیر علویان که به نیابت رسیدند، این گونه نبود. آن‌ها نیز از خواص و دوستان ائمه اطهار (ع) بودند، اما رویکردشان این بود که قول و عمل خود را در سایه «تقیه» پوشش می‌دادند که در این صورت آزادی عمل بیشتری داشتند.

چگونگی شناخت خدا و رسولش

محمد صادق امه‌طلب موضوع سخن، دعای مشهوری است که در چند موضع از جمله در ابتدای دعایی در عصر غیبت - که مستحب است عصرهای جمعه خوانده شود - آمده؛ و متن مشهور آن چنین است: ... اللَّهُمَّ عَرَفْنِي رَسُولَكَ فَأَنَّكَ أَنْ لَمْ تَعْرِفْنِي رَسُولَكَ لَمْ أَعْرِفْ حَجَّتَكَ؛ اللَّهُمَّ عَرَفْنِي حَجَّتَكَ فَأَنَّكَ أَنْ لَمْ تَعْرِفْنِي حَجَّتَكَ ظَلَلْتُ عَنْ دِينِي. در این دعا اجمالاً - هدایت‌یافتگی به شناخت حجت خدا (ع) و آن به شناخت رسول خدا (ص) و آن هم به شناخت خود خدا (عَزَّوَجَلَّ) منوط و مشروط شده است و به خلاف رویه عادی و معمول بشر که از اثر به مؤثر و از معلول به علت پی می‌برد، در این دعا، شناخت اثر و معلول به شناخت علت و مؤثر موکول گردیده است و در این مطلب، ویژگی بارز و تابناک شیعه نهفته است. در حالی که در طرز فکر سنی به دلیل انکار حجت

خدا(ع)، راه شناخت خدا مسدود شده یا معرفت خدا بی نتیجه مانده است و می توان گفت که غالب اهل سنت یا فاقد معرفت و یا واجد معرفت ابتر و عقیم اند. سنت حسنه علمای بزرگ شیعه این است که در تک تک واژه های نقلی متون قدسی شیعه - شامل قرآن و حدیث - مطالعه و دقت می کنند و به لوازم ظریف معانی کلمات عنایت و تأکید دارند. چنان که در این دعا دقت کنیم، می بینیم که از خداوند هادی طلب کرده ایم که خود را به ما بشناساند. در حالی که خداوند پیش از این چنین کرده و خود را در قرآن کریم به انسان ها معرفی فرموده است و به قول حضرت امام خمینی (ره) اگر قرآن نازل نمی شد باب معرفت الله تا ابد بسته می ماند. پس اگر مقصود از فقره اول دعا، شناخت اسماء و صفات و افعال و خوی های حق تعالی باشد که تحصیل حاصل است و مناسب تر آن بود که از خدای عزوجل بخواهیم که به توفیق قرائت و دقت و تفکر و تدبیر و تفقه در قرآن را بدهد و به دنبال آن بر عمل به آن و لوازمش یاری فرماید. از طرف دیگر در فقره دوم دعا از خداوند متعال شناخت رسولش را خواسته ایم نه شناخت نبی او را - هر چند در بعضی از روایات در انتهای فقره اول، به جای رسولک واژه نبیک آمده است، اما در آن ها هم فقره دوم شناسایی رسول خدا خواسته شده است - البته بنا به حدیث چهار صد و سی ام اصول کافی (کتاب الحجّه، باب طبقات الانبیاء و الرّسل و الائمّه علیهم السلام، ح ۱) نبی، اعم از رسول است و از چهار گونه نبی، فقط دو گروه برای دیگران رسالت دارند: رسول غیر اولی العزم و رسول اولوالعزم (پنج نفر صاحب شریعت) و پیدا است که با توجه به ختم نبوت، خواسته ما شناخت آخرین و کامل ترین رسول اولوالعزم خدا یعنی حضرت محمد مصطفی (ص) است که مظهر همه اسماء و صفات جمال و جلال الهی و دارای مقام جمع الجمعی است. ضمناً لفظ رسول متضمن جنبه اجتماعی پیامبر - یعنی پیوند مردم با خدا توسط رسول خدا - است، و الا لفظ نبی جامع تر بود. بر همین سیاق نیز در فقره سوم دعا به جای طلب شناخت امام معصوم (ع)، از خدا شناخت حجّت او را می خواهیم. در حالی که مقام امامت، والاتر از مقام نبوت است و حضرت ابراهیم (ع) پس از احراز نبوت و گذراندن موفقیت آمیز همه مراحل و آزمایش های الهی به مقام امامت منصوب شد. پس امام و رسول، نسبت عموم و خصوص من وجه دارند. اما هر رسولی چه امام باشد و چه نباشد و هر امامی چه رسول باشد و چه نباشد، حجّت خدا بر آفریدگانش است و میان حجّت و رسول، نسبت عموم و خصوص مطلق است و با توجه به وجه ربطی مضمون دعا (که ارتباط میان مردم و خدا مورد نظر است)، کلمه حجّت مناسب تر از امام است. آن چه که در این دعا خواسته می شود، معرفت هادیان بشر است نه شناخت شریعت الهی و دین خدا یا حتی اصول عقاید، که در غیر این صورت مناسب تر بود از خدا شناسایی معاد و آخرت را بخواهیم که با شناخت مبدأ (معرفه الله) قرین و ملازم است. از همین رو در انتهای فقره سوم می گوئیم که اگر حجّت را به من نشانسانی از دینم گمراه می شوم (و بر دین جاهلیت می میرم!) در حدیثی در تفسیر آیه ۵۶ سوره ذاریات (جن و انسان را نیافریده ام جز برای آن که مرا بپرستند) آمده است که مرا بپرستند یعنی مرا بشناسند؛ ۱ و از آیات متعدد قرآن کریم برمی آید که مقصود از صراط مستقیم و صراط الله، «عبودیت» است (از جمله آیه ۵۱ سوره آل عمران و آیه ۶۱ سوره یس) می توان گفت آن چه که در دعای مورد بحث از خدا می خواهیم، معرفتی است که موجب هدایت و عبودیت می شود و در این مسیر، معارف کلامی و عقلی اگر موجب حجاب نشود و ابتر نماند، تنها می تواند مقدمه معرفت خدا و سپس رسولش و در رتبه بعد حجّتش گردد. توضیح این که در حدیث اول از کتاب الحجّه از اصول کافی آمده است که امام جعفر صادق (ع) به زندیقی فرمودند که وقتی وجود آفریننده و صانعی را برای خودمان ثابت کردیم که از ما و همه آفریدگان برتر و حکیمی متعال است که روا نیست آفریدگانش او را مشاهده و لمس کنند و او و آنها با هم مباشرت و برخورد عینی و روابط فیزیکی داشته و با هم احتجاج کنند، ثابت می شود که او باید در میان آفریدگانش سفیرانی داشته باشد که از او، برای آفریدگان و بندگانش سخن گفته و تعبیراتی را به کار ببرند و آنها را بر مصلحت ها و منافعشان و آنچه که موجب بقائشان و ترکش باعث نابودیشان است دلالت نمایند و از جانب خدای حکیم و علیم در میان آفریدگانش امر به معروف و نهی از منکر و تقریر و تعبیر نمایند و آنها پیامبران خدا(ع) و برگزیدگانش از میان خلقش و حکمایی تأدیب شده با حکمت الهی و

برانگیخته شده به آن حکمتند که با وجود اشتراک در آفرینش و ترکیب بشری با سایر مردم، در هیچ یک از احوال و اخلاقشان شریک و همانند مردم نباشند و با حکمت از جانب خدای حکیم علیم تأکید شده باشند. در مرحله بعد هم ثابت می‌شود که در هر روزگار و زمانه‌ای رسولان و انبیایی دلایل و براهینی آورده‌اند که (عملاً) همین وضعیت بوده است، برای آن که زمین خدا از حجتی خالی نباشد که با او دانشی باشد که بر درستی سخنش و جواز عدالتش دلالت نماید. حقیقت آن است که آدمی برای معرفت‌الله نیازمند به راهی است که تمام وجودش را می‌گذارد و او را ذوب می‌کند و نفس او و غیر حق را در پیشگاه خدا قربانی می‌نماید و از او «عبد» می‌سازد. این راه، راه دل است و هدایت‌یافته به آن، برای غیر خدا استقلال و اثری در عالم وجود نمی‌بیند. از ذات او تنزیه صرف حتی از اسماء و صفاتش می‌کنند و غیر قابل شناخت می‌شمرند و نه به آفریدگانش تشبیه نموده و معرفت خود را به او محیط می‌دانند! نه به حلول خدا در موجودی معتقدند و نه به اتحاد او با موجودی تن می‌دهند. آن‌ها از طریق اتیان واجبات و ترک محرمات (انجام شریعت) و مراقبت از نفس و محاسبه آن و پای‌بندی به نوافل و تفکر در آلاء الله و محبت به خدا و ذکر او کم‌کم به او نزدیک شده و او را به گونه‌ای می‌شناسند که در درون خود و در همه جا او را می‌بینند، امّا برای او قائل به مکان نیستند. با چنین معرفتی که با سیر و سلوک الی‌الله و کمک و توفیق و تأیید خدا حاصل می‌شود، در می‌یابد که در همه عالم هستی جز دو رشته ولایت نیست: ۱. ولایت خدا که در میان انسان‌ها به صورت ولایت رسول و حجت خدا جاری و ساری است و از همین رو باید آن‌ها را بشناسد و به آن‌ها متمسک و متوسل شود؛ ۲۴- ولایت طاغوت اعم از شیاطین جنّ و انس و نفس اماره به بدی. آن، او را از تاریکی‌ها به سوی نور هدایت می‌کند و این، از نور به سوی تاریکی‌ها و در آخر به خلود و جاودانگی در آتش (مضمون آیه‌الکرسی). آن حق است و مبتنی بر وعده حق (که مستلزم علم به همه چیز و همه جا در همه وقت و توانایی بر هر کاری است) و این باطل و بر اساس فریب و وعده بی‌اساس و خلف وعده و ناتوانی و گمراهی و نادانی و غفلت (با توجه به آیه سوره ۲۲ ابراهیم(ع) و آیه ۴۲ حجر و ۱۷۹ سوره ابراهیم(ع)) نگارنده مدعی نیست که هدف از دعای مورد بحث، فقط همین معنی است. امّا تردیدی نیست که این معنی، درجه عالی معرفت خدا و رسولش و حجتش است و معانی عقلی و کلامی، درجه ابتدایی آن و برای ورود به اسلام و مرحله آغازین ایمان است. زیرا ابتدا باید مسلمان شد، سپس مؤمن، سپس متقی و پرهیزکار، و چیزی برتر از یقین به انسان داده نمی‌شود و این از مضمون بسیاری از آیات و روایات برمی‌آید. امیدواریم خداوند به ما نیز معرفت یقینی عطا فرموده و هدایت‌مان نماید و به شرافت عبودیت مفتخرمان نماید و بر دین جاهلیت نمیریم. پی‌نوشت‌ها: ۱. مرحوم فیض کاشانی می‌گوید: «در روایتی است که حق تعالی بندگان را نیافرید جز برای این که او را بشناسند، پس چون او را شناختند عبادتش کردند و چون عبادتش کردند با پرستش او از عبادی غیر او بی‌نیاز شدند. پرسیده شد که معرفت‌الله چیست؟ فرمود: «معرفت اهل هر زمانی امامشان را که طاعتش بر آنها واجب شده است.» (المولی محمد محسن فیض الکاشانی، الأصفی فی تفسیر القرآن، تهران، لوح محفوظ، ۱۳۸۱ ه. ش، ص ۷۸۱). ۲. محبت به خدا، فرع بر شناخت اوست و نتیجه حتمی چنین محبتی - که شدیدترین محبت در مؤمنان است -، تبعیت از پیامبر(ص) و امام(ع) است (ر- ک: آیات شریفه ۱۶۵ بقره، ۲۴ توبه، ۳۱ آل عمران، ۵۴ مائده و ...) و چنان که گفته شد، کسی می‌تواند از هوای نفس و متعلقاتش بگذرد و همه خواسته‌ها و عواطفش را فدای راه خدا و تبعیت از رسول خدا(ص) کند که (اشدّ حباً لله) باشد و آن هم فرع است بر این که اکثر معرفه‌بالله است. در بعضی احادیث که مضموناً همان حدیث سلسله الذهبند، آمده است که اگر کسی صادقانه کلمه لا اله الا الله را بگوید، مستوجب بهشت است و علامت صدقش این است که آن کلمه وی را از ارتکاب آن چه خدا حرام فرمود، نگه دارد. والا - به دروغ آن را گفته و فقط موجب حفظ مال و جانش در دنیا می‌شود و جالب این که در حدیثی، امام باقر(ع) فرموده‌اند که این کلمه شروطی دارد و من از شروط آن هستم و همین تعبیر هم در برخی از روایات منقول از امام رضا(ع) آمده است و کاملاً پیداست که اگر انسان، خدا و رسولش و حجتش را «علی حق المعرفة» نشناسد، دچار دو گانگی یا چند گانگی درباره آنها شده و مفهوم عین‌الله و یدالله و اذن‌الله و امثال آن را نخواهد فهمید. (برای احادیث مربوط به

کلمه عظیمه لاله‌الاله، ر - ک: شیخ صدوق (ره)، صفات الشیعه، حدیث ۶ و ۷ و: بحارالانوار، ج ۳، ص ۱۳، ح ۲۸). ۳. از امام محمدباقر(ع) روایت شده است که فرموده‌اند: «هر چه را که شما با دقیق‌ترین معانی آن با او همتان تمیز می‌دهید (به عنوان خدا!) پس آن آفریده‌ایست مصنوع خودتان و شبیه خود شما و به سوی شما بر می‌گردد؛ و شاید مورچه‌های کوچک توهم کنند که خدای تعالی نیز مانند آن‌ها دو عدد شاخک دارد - چرا که کمال خودشان به همان است - و گمان کنند که نداشتن آن برای کسی که به آن موصوف نیست نقصان و کاستی است. حال خردمندان هم در آنچه که خدای تعالی را به آن وصف می‌کنند، چنین است». علامه سید محمد حسین حسینی طهرانی، الله‌شناسی، ج ۳، مشهد، نشر علامه طباطبایی، ۱۴۱۷، صص ۲۱ و ۲۲. ۴. به نظر بعضی، حتی غیر مسلمان‌هایی که به سیر و سلوک و مخالفت با نفس و گریز از شیطان به سوی خدا می‌پردازند، به کمال نمی‌رسند جز با احراز ولایت امیرالمؤمنین(ع) و حجت‌های خدا پس از او؛ و هر چند که آن‌ها را به اسم نشناسند ولی از نور ولایتشان به کمال می‌رسند. عرفای سنی هم در مراحل عالی عرفانی، از ولایت امیرالمؤمنین و سایر ائمه معصومین(ع) بهره‌مند می‌شوند و به نظر می‌رسد در آن مراحل، صحابه پیامبر اکرم(ص) جایی ندارند. اما وقتی از موضع مذهب آباء و اجدادی خود نگاه می‌کنند، دچار دوبینی شده و ولایت آن حضرت را در عرض ولایت صحابه می‌پذیرند. به همین جهت به نظر نگارنده، آن‌ها دچار دوگانگی شخصیت (میان شخصیت عرفانی و شخصیت مذهبی و عقیدتی) هستند و علمای عارف مسلک شیعه که عادت به حمل به صحت دارند، آن‌ها را (نظیر مولوی و محیی‌الدین عربی) شیعه می‌شمرند. اما شیعیان حتی برای والاترین صحابه مانند سلمان فارسی به قدر ذره‌ای مقام در عرض امیرالمؤمنین(ع) قائل نیستند، بلکه مقام عالی آن‌ها را ناشی از محبت شدید و تبعیت محض و تسلیم کامل آن‌ها نسبت آن حضرت می‌دانند.

زمینه‌ها و پیامدهای روان‌شناختی و تربیتی انتظار

علی‌اصغراحمادی تفکر انتزاعی، زمینه‌ساز اندیشیدن به آینده در تحول روان‌شناختی انسان، ابعاد مختلف شخصیتی فرد از کودکی تا بزرگسالی بررسی می‌شود، از آن جمله تحول شناختی، عاطفی، اجتماعی، بدنی و حرکتی او که بیشتر مورد توجه است. «پیاژه» از روان‌شناسان صاحب‌نظر در رشد روان‌شناختی انسان، برای این تحول، سه دوره و برای هر دوره، دو زیر دوره مشخص می‌کند: اولی، از تولد تا دو سالگی است که دوره حسی - حرکتی نامیده می‌شود. دومی، از دو تا یازده سالگی است که از آن به دوره عملیات منطقی عینی یاد شده است. سومی، که به لحاظ ساختارهای عقلانی، شامل یازده تا شانزده سالگی است، دوره عملیات منطقی صوری با تفکر انتزاعی نامیده می‌شود. ۱. مشخصه دوره حسی - حرکتی این است که کودک در این مرحله، منطقی را به جهان اضافه نمی‌کند. در اصل، شیوه روبه‌رو شدن او با محرک‌ها، به مقتضای درک مستقیم پدیده‌ها بوده و واکنش او هم در مقابل همان ادراک است؛ برای مثال، انسان بزرگسال وقتی به شیئی می‌نگرد، می‌تواند به کمک منطق عقلانی، حجم و وزن آن را نیز به شکل تفکیک شده درک کند، در حالی که چنین تفکیکی در عالم واقع هرگز اتفاق نمی‌افتد. هیچ شیئی را نمی‌توانیم عملاً به دو جزء حجم و وزن تفکیک کنیم و این عقل است که می‌تواند چنین کاری را انجام دهد. کودک در مرحله حسی - حرکتی؛ یعنی در فاصله تولد تا دو سالگی از چنین عقل و منطقی بهره نمی‌برد و یا اشیا، همان‌گونه که مستقیماً به ادراک حسی در می‌آیند، رو به رو می‌شود. کودک از دو تا یازده سالگی، منطقی را به ادراک‌های خویش می‌افزاید که شکل عینی دارد؛ یعنی فقط در حضور اشیا قابل درک است. کاربرد منطق در غیاب اشیا که پس از یازده سالگی تحقق پذیر است، تفکر انتزاعی نامیده می‌شود. با تفکر انتزاعی می‌توان درباره پدیده‌هایی که در دسترس حواس نیستند، اندیشید و نتیجه‌گیری کرد؛ مثلاً در پدیده زمان که تنها بخشی از آن در دسترس ما است، به رغم فعلیت نداشتن آینده و گذشته، تفکر انتزاعی انسان می‌تواند به عمق گذشته رفته و آینده را در امتدادی تا بی‌نهایت بکاود. این یک توان‌مندی مشترک است که انسان اگر از تحول به هنجار برخوردار باشد، ناگزیر به سطح

تفکر انتزاعی می‌رسد و می‌خواهد درباره گذشته و آینده بیندیشد که آینده بشر در این جهان چگونه رقم خواهد خورد؟ او برای پاسخ به این سؤال ناگزیر است یا در قلمرو علوم تجربی جست‌وجو کند یا در پی فلسفه رفته، برای خود برهان‌های فلسفی بجوید. هم‌چنین ممکن است سراغ معارف دینی رفته، از سرچشمه وحی، پاسخ بخواهد و یا این که خارج از این معارف، به عالم وهم و خیال پناه برد، در هر حال، انسان با هر چیزی، ناگزیر از پاسخ دادن است. کنترل، لازمه زندگی متعادل روانی عامل دیگری که انسان را به سمت آینده می‌کشاند و او را آماده می‌سازد، ویژگی و تمایل برای اعمال کنترل بر خویشتن و محیط خود است. انسان به لحاظ روان شناختی، درصدد افزایش کنترل بر دنیای درونی و بیرونی خویش است. پرسش بسیاری از نوجوانان درباره این که چگونه می‌توان از اراده‌ای قوی برخوردار بود، نشان از همین تمایل دارد. انسان‌ها چه در دنیای خیال و چه عالم واقع، به دنبال گسترش کنترل خویش‌اند. کوشش بسیاری از انسان‌ها برای کسب قدرت، مقام، مال، علم و مدرک یا حتی انجام دادن اعمال مجرمانه، همگی برای گسترش کنترل خود و اطرافیان انجام می‌گیرد. انسان پیوسته در ناخودآگاه خویش، از دست دادن کنترل را پدیده‌ای وحشتناک می‌داند. «بختک» رؤیای وحشتناکی است که اکثر انسان‌ها در دوره‌هایی از کودکی و نوجوانی یا حتی در بزرگسالی تجربه می‌کنند. بختک، رؤیای از دست دادن یک‌سره کنترل است. در این رؤیا، انسان خود را در سیطره موجودی وحشتناک (بختک) می‌یابد که در برابر آن هیچ اراده‌ای ندارد؛ نه توان حرکت دادن اندام‌ها و نه حتی توان فریاد زدن؛ می‌خواهد، ولی نمی‌تواند و سرانجام چنین رؤیایی، بیداری وحشت‌زده انسان است. کنترل بر خویشتن، در بیماران روانی نیز عامل محوری در گسترش اختلال است. در اصل، چیزی را که یک بیمار روانی از دست داده و تعادل روانی خویش را یک‌سره فرو ریخته می‌یابد، همین کنترل بر خویشتن است. اگر افکار یا اعمال و سواسی به فردی حمله می‌کند، چنانچه افسردگی یا اضطراب سراغ کسی می‌آید، یا افکار پریشان خیالی او را آزار می‌دهد، تا وقتی که احساس می‌کند می‌تواند بر بخش مهمی از شخصیتش تسلط و کنترل داشته باشد، می‌تواند با بیماری خویش نیز کنار آمده، آن را تحمل کند ولی اگر احساس کند که کنترل خود، بیماری یا رفتار اجتماعی‌اش را از دست داده، همه چیز فرو می‌ریزد و بیمار روانی خود را از دست رفته می‌پندارد. بحث درباره کنترل بر خود و محیط، بسیار است، ولی آن چه درباره آینده عالم بشری و ارتباط آن با کنترل یاد شده وجود دارد، این است که چنین تمایلی در انسان، ناخودآگاه یا نیمه آگاه وجود می‌یابد که در آینده چه جایگاهی خواهیم داشت؛ به عبارتی، تمایل انسان برای کنترل خود و محیطش، جایگاه وی را در آینده‌ای که در پیش رو دارد، زیر سؤال می‌برد. این آینده نه تنها در دنیا، بلکه در آخرت نیز برای انسان مطرح است. داشتن جایگاهی مقبول در آینده، از نیازهای طبیعی و فطری بشر است. انسان فطرتاً تمایل دارد با پیوستن آگاهانه و از روی اختیار به قیام و انقلاب منجی عالم بشری، بر آینده خویش - در آن شرایط - تأثیری کنترل شده داشته باشد. قرآن کریم همین تمایل را برای آخرت نیز به شکل‌های گوناگون مورد توجه قرار داده است. خداوند با تأکید بر چنین تمایل فطری در انسان و با اشاره به اراده انسانی صراط مستقیم را به او می‌نمایاند: *ذلک الیوم الحق فمن شاء اتّخذ إلی ربّه ما بآ. ۲* آن روز حق است؛ هر کس بخواهد راهی به سوی پروردگارش برمی‌گزیند. در حقیقت قرآن به انسان می‌فرماید: تو نیز اراده‌ات را برای آخرت گسترش بده و با پیوند دادن اراده خود به اراده الهی، در آخرت نیز بر سرنوشت خویش مسلط باش. در مقابل آنانی که اراده خود را به اراده الهی پیوند نمی‌زنند و سرکشی می‌کنند، با مرگ وارد عالمی می‌شوند که دیگر از خود اراده‌ای نداشته، یک سره تحت سیطره فرشتگان از عذابی به عذابی دیگر دچار می‌شوند: *خذوه فغلوه ؟ ثمّ الجحیم صلّوه. ۳* او را بگیرید و در بند و زنجیرش کنید؟ سپس او را در دوزخ بیفکنید. علاوه بر تفکر انتزاعی انسان و اعمال کنترل بر زندگی، عوامل دیگری نیز انسان را به آماده شدن برای شرایطی که در آن، آینده بشر رقم می‌خورد و بر اساس وعده الهی، منجی عالم بشری - مهدی موعود (ع) - ظهور می‌کند، تجهیز می‌نماید. سعادت‌خواهی انسان، احساس همدردی با مظلومان و ستم‌دیدگان، گرایش انسان به حاکمیت افضل و عوامل دیگر، زمینه‌ساز گرایش انسان به سوی آینده‌ای امیدبخش و عادلانه است که تمامی این‌ها در وعده ظهور مهدی آل محمد (ص) تجلی یافته است.

واکنش‌های انسان وقتی انسان در پی آگاهی بر آینده خود و عالم بشری است، رایج‌ترین روش کاوش در علوم تجربی، فلسفه و یا دین می‌باشد. این راه‌ها، عالمانه و مبتنی بر عقل است. اگر کسی با تأکید بر علوم تجربی آینده خویش را پیش‌بینی کند، هر چند کاری ممکن انجام داده، قابلیت تحقق آن را به سادگی در اختیار نخواهد داشت. علوم تجربی با ماهیتی که دارند، می‌توانند با متغیرهایی که به دقت آن‌ها را تفکیک کرده و در کنترل خود درآورده، سروکار داشته باشند. این علوم برای شناخت پدیده‌ها، آن‌ها را به اجزای تشکیل دهنده و قابل مطالعه تقسیم کرده، تأثیر و تأثر آن‌ها را بر یکدیگر بررسی می‌کنند، و به شناخت روابط میان پدیده‌ها و در نتیجه، پیش‌بینی وقوع‌شان در آینده می‌پردازند. در گام‌های بعدی، علم از ترکیب شناختی که درباره اجزا به دست آورده است، به شناختی در مورد پدیده‌های پیچیده می‌رسد. برای مثال علم تجربی توانسته است با شناخت پدیده‌های جزوی و طبیعی از یک سو و شناخت قوانین مربوط به هوانوردی و هواپیمایی از سوی دیگر، به قانون مندی سفرهای هوایی پی برده، آن را پیش‌بینی‌پذیر سازد و تحت کنترل درآورد. امروزه در سفرهای هوایی، از زمانی که هواپیما از زمین بر می‌خیزد، به دقت تحت کنترل درآمده و فاصله مقصد و زمان فرود آن پیش‌بینی می‌شود. در پدیده‌های فیزیکی از این نوع که مثال زدیم کنترل به دفعات و به خوبی انجام می‌گیرد. با وجود آن، آیا علم می‌تواند رخدادهای انسانی و اجتماعی را نیز به دقت پیش‌بینی کند و از این طریق آینده را نیز در اختیار انسان قرار دهد؟ پاسخ به شکل نظری، آن است که اگر متغیرهای انسانی و اجتماعی قانون‌مندی‌های حاکم بر آن‌ها مانند متغیرهای فیزیکی و آب و هوایی، دقیقاً قابل شناسایی و کنترل باشند، می‌توان به چنین پیش‌بینی‌هایی نیز رسید، اما در حال حاضر در آینده‌ای نزدیک، دسترسی به چنین دانشی برای انسان ممکن نیست. انسان هر چند توانسته است بسیاری از پدیده‌های فیزیکی را در سیطره دانش خویش درآورد، ولی در شناسایی و کنترل پدیده‌های انسانی، همچنان ناتوان مانده است. آمریکا با استناد به شواهدی، از قبیل اعتقاد مسلمانان - به ویژه شیعیان - به ظهور منجی عالم بشری ۴ وقوع تجربه‌هایی از قبیل ظهور خاتم پیامبران (ص) در سرزمینی به دور از قلمرو فراعنه ۵ یا حتی اتکا به پیش‌بینی‌هایی از نوع آنچه «نوستر اداموس» ۶ بیان کرده است ۷ وقوع خطر را در منطقه خاورمیانه احساس کرده، خود را برای مقابله با آن آماده می‌سازد. اما این احساس‌ها ناشی از دستاوردهای دقیق علمی نیست، بلکه بر یک سلسله فرضیه‌ها و احتمال‌ها استوار است. تجهیزاتی که آمریکا برای مقابله با چنین خطری در اختیار می‌گیرد نیز از روی علم و بصیرت کافی نیست، زیرا وقتی آینده‌ای به دقت قابل پیش‌بینی نباشد، چگونه می‌توان خود را برای رویارویی با آن آماده کرد؟ تنها یک آمادگی کورکورانه، قابل تحقق است. بنابراین، اگر انسان بخواهد به کمک علم تجربی به زمینه‌های روان‌شناختی انتظار خویش پاسخ دهد - در حال حاضر - علم، توان پاسخ‌گویی دقیق به این مقتضیات را ندارد و آنچه را که از فلسفه برمی‌آید می‌تواند انسان را به سمتی هدایت کند که در آن نویدی برای آینده بشر باشد، اما ممکن است همین معرفت برآمده از دیدگاه بدبینانه برخی فلاسفه، برای آینده بشر تیرگی و شقاوت را پیش‌بینی کند. در هر حال، فلسفه می‌تواند جهتی کلی به شکل سعادت یا شقاوت، برای جامعه بشری نوید دهد و از پیش‌بینی قطعی آن ناتوان است. در این میان، معرفت دینی و وحی، تنها یک تکیه‌گاه انسان است که می‌تواند به مقتضیات روان‌شناختی انسان برای توجه به آینده پاسخ دهد. انتظار ظهور فردی معین با همه تاریخچه‌ای که در پشت سر دارد و تمام وعده‌هایی که برای پیش‌بینی ظهور او داده شده، یکی پس از دیگری تحقق می‌یابد، حتی بیان کیفیت ظهور و شمار یارانی ۸ که در گام اول خواهد داشت و بسیاری از پرسش‌های دیگری که به طور طبیعی و فطری از درون هر انسانی بر می‌خیزد که این خود، از معجزه‌های دین است؛ دینی که به همه نیازهای فطری انسان - به ویژه به این پرسش بشری - پاسخی بسیار روشن می‌دهد. انسان اگر از قید امیال و شهوات خویش رها شود ۹، به طور یقین به آینده‌ای که مکتب الهی محمد و آل محمد (ص) وعده آن را بشارت داده‌اند، نیز خواهد اندیشید. پی‌نوشت‌ها؟: برگرفته از: گفت‌مان مهدویت (سخنرانی و مقالات گفت‌مان چهارم)، مؤسسه فرهنگی انتظار نور، صص ۱۰۴-۹۷. ۱. ر. ک: دکتر منصور، دکتر دادستان، دیدگاه پیاژه در گستره تحول روانی. ۲. سوره نبا (۷۸)، آیه ۳۹. ۳. سوره حاقه (۶۹)، آیات ۳۰-۳۱. ۴. شیخ طوسی، الغیبه، ص ۱۸۰. «قال

رسول الله (ص): لو لم یبق من الدنیا الا یوم لطول الله تعالی ذلك الیوم حتی یبعث رجلاً منی یواطئ اسمه اسمی اسم آیه اسم ابی یملأ الأرض عدلاً كما ملئت ظلماً». ۵. نهج البلاغه، خطبه ۸۹. «ارسله علی حین فتره من الرسل و طول هجعه من الامم و اعتزام من الفتن و انتشار من الامور و تلظ من الحروب و الدنیا کاسفه النور...». ۶. ۷. Nostradamus. سرژوتن، پیشگویی های نسترداموس، ترجمه شهلا المعمری، ص ۱۱۷. ۸. محمد بن ابراهیم نعمانی، الغیبه، ص ۳۱۵، ح ۸: «عن ابی جعفر الباقر (ع) قال: أصحاب القائم ثلاثه و ثلاثه عشر رجلاً...». ۹. آمدی، غرر الحکم، ص ۱۶۸، ح ۳۳۱۸: «قال الامام علی (ع) ظفر بجئه الماوی من عرض عن شهوات الدنیا، نهج البلاغه، حکمت ۴۷۴ قال الامام علی (ع) ما المجاهد الشهيد فی سبیل الله اعظم فی سبیل الله اعظم اجراً ممن قدر فعف لکاد العفیف أن یكون ملکاً من الملائکه».

فضیلت صلوات بر حضرت فاطمه زهرا (س)

یکی از ختوم مجرب در بر آورده شدن حاجات، صلوات بر حضرت فاطمه زهرا (س) است، که پانصد و سی مرتبه این صلوات را تکرار نماید و بگوید: اللهم صل علی فاطمه و آبیها و بعلمها و بنیها [و السیر المستودع فیها] بعدد ما احاط به علمک. بارپرورد گارا؛ درود فرست بر فاطمه و پدر بزرگوارش و همسر گرامی اش و فرزندان عزیزش [و آن رازی که در وجود او به ودیعه نهادی]، به تعداد آنچه دانش تو بر آن احاطه دارد. که در این صلوات شریف، مقصود از «رازی که در وجود مقدس آن حضرت (س) به ودیعه نهاده شده» حضرت حجت و امام موعود (ع) هستند. نویسنده صحیفه مهدیه می گوید: اگرچه این صلوات در کتب قدیمی وجود ندارد و از مرحوم شیخ انصاری (ره) شنیده شده، ولی به علت ارتباطی که آن بزرگوار با حضرت بقیه الله - ارواحنا فداه - داشته اند، به احتمال قوی این دعا از حضرت صاحب الامر (ع) صادر شده است. ماهنامه موعود شماره ۷۷ پی نوشت: «بر گرفته از: صحیفه مهدیه، اثر سید مرتضی مجتهدی سیستانی، ترجمه مؤسسه اسلامی ترجمه، نشر حاذق، ص ۵۸۴».

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم جاهدوا بأموالکم و أنفسکم فی سبیل الله ذلکم خیر لکم إن کنتم تغلمون (سوره توبه آیه ۴۱) با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند بنادر البحار - ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹ بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند. مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است. اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل بیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت

سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزیق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید. از جمله فعالیت‌های گسترده مرکز: الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی ب) تولید صد ها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ... د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۰۲۴۵۰۲۳۵) ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ... ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ... ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه و فائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۵۲۰۲۶۰۱۰۸۶۰ وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com تلفن ۰۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۵۷۰۲۲ فکس ۰۲۲-۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۱۰۹ امور کاربران ۰۲۳۳۳۰۴۵ (۰۳۱۱) نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاءالله. شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شب: ۵۳-۰۶۰۹-۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰ IR۹۰ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید ارزش کار فکری و عقیدتی الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام :- هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید». التفسیر المنسوب الی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می دارد و با حجّت های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکند؟». [سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد». مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

